خاطرات مریم فیروز

(فرمانفرمائیان)

چاپ سوّم



خاطرات مریم فیروز

«فرمانفرمائیان»

مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه

انتشارات اطلاعات
تهران - ۱۳۸۷

سرشناسه: فیروز، مریم، ۱۲۹۳_۱۳۸۶
عنوان ونام پدیدآور: خاطرات مریم فیروز (فرمانفرماییان)/ مؤسسهٔ تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری: ۲۰۹ ص.: مصور، عکس
شابک: 978-964-423-287-9
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: چاپ قبلی: دیدگاه: اطلاعات، ۱۳۷۴
موضوع: فیروز، مریم، ۱۲۹۳_۱۳۸۶، مصاحبه‌ها
موضوع: حزب توده ایران
موضوع: کمونیسم_ایران
موضوع: ایران_تاریخ_پهلوی. ۱۳۰۴_۱۳۵۷_جنبشهای زیرزمینی
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی کنگره: DSR۱۴۸۶/ ف۹۳ آ۵ ۱۳۷۸
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۲۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۵۱۷۲

انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۲۱۱۱
تلفن: ۶ _ ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

خاطرات مریم فیروز (فرمانفرمائیان)

حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۷۳ چاپ سوم: ۱۳۸۷ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه
قیمت: ۱۶۰۰ تومان

شابک: ۹_۲۸۷_۴۲۳_۹۶۴_۹۷۸ ISBN: 978-964-423-287-9

فهرست مطالب

پیشگفتار

تاریخ ایران دوران پرالتهاب و متلاطمی را پشت سر گذارده است. تحولات سیاسی اجتماعی ایران آنچنان سریع و پیچیده است که حقیقتاً امکان قضاوت قطعی و نهایی را در بسیاری از موارد سلب کرده یا به شدّت کاهش می‌دهد. یکی از مشکلات مهم و موجود در این طریق، عدم دسترسی کافی به منابع و مراجع است. دیگر اینکه باید گفت در تاریخ‌نویسی معاصر، ما هنوز گامهای اولیه را برمی‌داریم. راه دراز است و گام‌ها کوچك.

«مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه» با انتشار کتاب «**خاطرات مریم فیروز**» بر آنست تا بخشی از تاریخ معاصر ایران و چگونگی فعالیت زنان را در دهه‌های اخیر، از زبان یکی از چهره‌های فعال تشکیلات زنان، د رمعرض قضاوت خوانندگان و پژوهشگران داخل و خارج قرار دهد.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه‌ای است از مصاحبه‌های خانم مریم فیروز و گفتار گوناگون وی در باب دوران کودکی، خانواده فرمانفرما و روابط این خانواده در عصر پهلوی، دوران رشد و همچنین حوادثی که در خانواده‌اش شاهد بوده است، سالهای تحصیل در خارج از کشور، ازدواج، طلاق و ازدواج مجدد، حزب پیشه‌وری، فراماسونری، فعالیتهای حزب توده و فراز و نشیب‌های آن، دوران مهاجرت و فعالیت‌های حزب در خارج از کشور، نقش و جایگاه زنان در فعالیت‌های حزب، انشعاب‌های درون‌حزب، سازمان افسران، رابطه حزب با

شوروی سابق، نهضت ملی شدن نفت و دکتر مصدق، جبهه ملی، مردان بانفوذ حزب، تجاوز شوروی به افغانستان، اسلام و کمونیسم، فروپاشی کمونیسم و شوروی، سردمداران شوروی، آینده «چپ» در ایران و مسائل و مباحثی از این قبیل.

سعی مصاحبه‌گر بر آن بوده است که گفتگوی مورد نظر تا حد امکان همه‌جانبه و پاسخگوی ابهاماتی باشد که نزد پژوهشگران تاریخ معاصر ایران حایز اهمیت است.

مریم فیروز (فرمانفرما) دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نوه عباس میرزا، همسر نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده، عضو کمیته مرکزی حزب و مسئول تشکیلات دمکراتیك زنان، پس از ۸۰سال زندگی و حدود نیم قرن فعالیت سیاسی و علی‌رغم تجارب تلخ، هنوز هم در قالب تفکرات گذشته فکر می‌کند و از کنار حوادث گوناگون و تحولات بلوك شرق عمداً عبور کرده هیچ درسی از گرانبارترین وقایع تاریخی نیاموخته است.

گذشته از جوانب سیاسی، خاطرات ایشان می‌توانست نکات بکر و ناکاویده‌ای را درمورد نحوه برخورد احزاب سیاسی با هویت زن ایرانی، برای نسل جدید و مخاطبین خود عرضه کند. اما در این زمینه هرچه جستجو می‌کنیم چیزی جز هویّت و فردیّتی ضعیف نمی‌بینیم. انگیزه کسب حقوق برابر با مردان و انتقامگیری از دربار برای ورود ایشان به حزب توده، عبرت‌آموز است، اما گویی این انگیزه فقط تا آستانه درب حزب برای او کاربرد داشته و از آن پس تا دهها سال بعد نتوانسته نقشی فراتر از کارهای «مردانه» و صرفاً تبلیغاتی در تشکیلات دمکراتیك زنان برعهده وی بگذارد.

یادآوری این نکتهٔ ظریف لازم است که طی دهه‌های گذشته، در سازمانهای سیاسی، فعالیتهایی که ظاهراً صبغهٔ غیرسیاسی داشته از قبیل: فعالیتهای فرهنگی، هنری، زنان، جوانان وغیره، مجموعاً زیر عنوان «فعالیتهای دمکراتیك» و «کار توده‌ای» گنجانده می‌شده و نقش استقلالی این امور همیشه تحت الشعاع نقش سیاسی قرار می‌گرفته. حزب توده (باصطلاح) پیشتاز و معلم این شیوه بوده است.

کتاب خاطرات مریم فیروز اگرچه نمی‌تواند نگاهی جامع و حتی نقادانه بر انبوه خاطرات گرانبها و پربار گذشته باشد ولی با این امید در معرض قضاوت خوانندگان قرار

می‌گیرد که به نوبهٔ خود ضرورت ژرف‌نگری پیرامون نانوشته‌ها و ناگفته‌های آن را نشان دهد و در ذهن خوانندگان کنجکاو و پژوهشگر تقویت کند.

مسئولیت حکمها، قضاوتها و تحلیلها در این کتاب، به عهده نویسنده است. در پایان لازم است از مسئولین و کارکنان مؤسسه اطلاعات که در چاپ و نشر این اثر ما را یاری نمودند تشکر و قدردانی گردد.

مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه
دی ماه ۷۳
تهران - صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۳۸۶

مقدمه

من مریم فرمانفرمائیان فیروز، دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرما نوهٔ عباس میرزا ولیعهد، با نهایت خشنودی خاطرات خود را، تا اندازه‌ای که لازم می‌دانم در اختیار همگان می‌گذارم و امیدوارم که خوانندگان عزیز نقص‌های آن را بر من ببخشایند.

من هشتاد ساله هستم و اسناد و مدارك لازم را آنگونه که شاید و باید در اختیار نداشتم. گذشته از این، در سن من خاطره و یادها نمی‌توانند تروتازه و بی‌عیب باشند اما کوشش زیاد کرده‌ام که آنچه را دیده‌ام و خود زندگی کرده‌ام برای خوانندگان بنویسم؛ و همان گونه که در سراسر زندگی شعار و عقیده‌ام بوده است به هیچ زنی توهین نکنم و نام کسی به‌خصوص زنان را با بدی و یا ایرادهای نادرست لکه‌دار نسازم.

زندگی من، زندگی یك زن ایرانی بوده و هست، با همهٔ محرومیت‌ها و با همهٔ دشواری‌هایش، اما کوشش کرده‌ام که زنان را هر جا هستند محترم بدارم و از آنها دفاع کنم، و اکنون این تجربیات در اختیار آنهاست. امیدوارم که این سازندگان زندگی آتی از این آزموده‌ها چه تلخ و چه شیرین تجربه بدست بیاورند و از مقام زن و مادر در همه جا و در هر حال دفاع کنند.

از آقایان مسئولین که چنین امکانی را در اختیار من گذاشته‌اند بیش از حد تصور سپاسگزارم. کوشش زیاد کرده‌ام که جلوی اشتباهات و نظریات نادرست را بگیرم، اما خواست با عمل فاصله زیاد دارد و امیدوارم که نقدها و ایرادات صاحبنظران مرا راهنمائی کند.

لازم به توضیح است این اثر، ماحصلِ خاطرات پراکنده‌ای است که در خلال مصاحبه و صحبت‌های خودمانی اینجانب با خانم صفائی در طی بیش از یك سال و در جلسات دو سه ساعته صورت گرفته است. نوارهای ضبط شده پس از پیاده‌شدن بازنگری و تصحیح شده و به صورت کتاب حاضر درآمده است.

در پایان از خانم صفائی که با پشتکار بی‌دریغش و روی بسیار خوشی که داشته، همواره مرا در تهیهٔ این مجموعه یاری نموده‌اند، بسیار ممنون می‌باشم. و همچنین از همه دست‌اندرکاران، به خصوص مسئولین محترم مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه که تقبل امر چاپ و پخش این نوشته‌ها را به عهده گرفته‌اند و زمینه ارتباط مرا با جامعه و نسل‌های آینده فراهم کرده‌اند، تشکر و قدردانی نمایم.

مریم فرمانفرمائیان (فیروز)

تیرماه ۱۳۷۳

مقدمه*

من مریم فرمانفرماییان فیروز دختر عبدالحسین میرزا فرمانفرما نوه عباس میرزا ولیعهد با نهایت خشنودی خاطرات خود را تا اندازه ای که لازم میدانستم در اختیار همگان میگذارم و امیدوارم خوانندگان عزیز نقصهای آن را بر من ببخشایند. من هشتاد ساله هستم و اسناد و مدارک لازم را آنگونه که باید و شاید در اختیار ندارم بخصوص که شاید از این دوران من خاطره و یادها محو شده یا دچار تغییر شده باشند اما کوشش زیادی کرده ام که آنچه را که دیده ام و خود زندگی کرده ام برای خوانندگان بنویسم و اما نگویم در سراسر زندگیم شعار من و عقیده ام همیشه این است که به همه زنها کمک کنم و تا آنجایی که به خصوص زنان را از بدی و ایرادهای نادرست نگه دارم. زندگی من زندگی یک زن ایرانی بوده است با همه محرومیتها و با همه دشواریهایش اما کوشش کرده ام که آنها را با سرسختی تحمل کنم. امیدوارم و از آنها درس بگیرم و اکنون این تجربیات را در اختیار دیگران بگذارم. امیدوارم که این برای زندگان

* دستنوشته مریم فیروز که در صفحات ۱۱ و ۱۲ به چاپ رسیده است.

زندگی آتی از این آزمون‌ها تلخ و پرثمرترین تجربه به دست بیاورند و از مقام
زن و مادر در همه جا و در هر حال دفاع کنند و از آنان یاد مسئولیت عظیم اجتماعی را
در اجتماع بپذیرند که گذشته اندیشی از حد تصور بیشتر گذارم
کوشش زیادی کرده‌ام که جلوی اشتباهات و غلط‌ها را بگیرم اگر اشکالاتی است ما
محل فاصله زیادی دارد و امید دارم به دقت‌ها و ارادات صاحبنظران آن‌ها را اصلاح بنمایند
لازم به توضیح است این اثر ما حصل خاطرات پراکنده‌ای است که در خلال مصاحبه‌ها
و صحبت‌های خودمانی این جانب با خانم صفائی در طی بیش از یک سال در جلسات
دائم ساعته صورت گرفته است نوارهای ضبط شده پس از پیاده شدن بازنگری و تصحیح شد
و به صورت کتاب حاضر درآمده است
در پایان از خانم صفائی که با پشتکاری بی‌دریغ و روی بسیار خوش کردند داشته همواره همراه در
تهیه این مجموعه یاری نموده‌اند و بسیار زحمت کشیده‌اند سپاسگزارم. همچنین از همه دست اندرکاران
به خصوص مسئولین محترم مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه که تقبل امر چاپ و نشر
این نوشته‌ها را به عهده گرفته‌اند و زمینه ارتباط مرا با جامعه و نسل‌های آینده فراهم
کرده‌اند تشکر و قدردانی می‌نمایم

مریم فرمانفرمائیان فیروز

دوران کودکی

ـ چنانچه موافق باشید مطلب را از خانواده‌تان و خاطرات دوران کودکی آغاز کنیم.

مریم فیروز: بسیار عالی است. من در یك خانواده پرجمعیت در کرمانشاه بدنیا آمدم. به پدرم، عبدالحسین میرزا فرمانفرما، که از یك خانواده سرشناس بود، بسیار علاقه داشتم؛ همانطوریکه او به من علاقمند بود. وقتی که مرا به سینه‌اش می‌چسباند و می‌گفت: مریم خانم، مریم باجی، مریم خانم ما، حاضر بودم هر چه از دستم برمی‌آید انجام دهم. او مرا خیلی محترم می‌شمرد و خواهر خودش صدا می‌کرد. پس من غیر از دختر او، خواهرش بودم. هیچ چیز در برابر پدرم برای من به حساب نمی‌آمد. هر چه می‌گفت می‌پذیرفتم.

پدرم با احترام خاصی نسبت به زن‌ها رفتار می‌کرد؛ به زن علاقمند بود. نه اینکه آن تحقیرها و بدبینی‌ها را نسبت به زنان نداشت، خوب آن تربیت محیطی، در هر کسی وجود دارد! ولیکن غیر ممکن بود توهین بکند. در هر حال از این که دختر او هستم افتخار می‌کنم و از این که مادرم آن چنان مادری بود که خواهم گفت، سربلندم.

مادرم زنی فوق‌العاده فهمیده و باسواد بود. چه زن باشخصیتی، در برابر سختیها در مقابل دردها و هر چه که پیش می‌آمد، مثل کوه می‌ایستاد. مادرم، پناهم، پشتم، عزیزم و تاج سرم بود. همه چیز من در مادرم خلاصه می‌شد. در طول زندگی هر کجا که بودم فکر مادر به من روح می‌داد. از کودکی به او پناه می‌بردم، مثل همه مادرها. در روزهای سخت زندگی، مادر بود که دست مرا می‌گرفت. در مواقع سختی اگر از پدر تحمل دیدم، از مادرم خیلی خیلی زیادتر. اگر بدانید چقدر گذشت داشت. هر چه یاد می‌گرفتیم از دولتیِ سر مادر بود.

علاوه بر فرزندانش به نوه‌هایش هم درس می‌داد و کمك می‌کرد که بچه‌ها بهتر و بیشتر بیاموزند.

پدرم در برخوردهایش با مادرم فوق‌العاده به او احترام می‌گذاشت و هر چه از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد و کوتاهی نمی‌کرد. خودش به بچه علاقمند بود و می‌دانست که بچه بدون مادر نمی‌تواند شاداب و بانشاط باشد.

پدرم به تربیت بچه‌ها، خیلی علاقه داشت. نه تنها بچه‌های خودش را بلکه هر بچه‌ای که در اطرافش بود وادار می‌کرد درس بخواند. برای تحصیل کردن از هیچ چیز فروگذاری نمی‌کرد.

بسیاری از آقایان که امروز هستند یا خودشان یا پدرانشان بر اثر اصرار و پافشاری او برای تحصیل به اروپا رفته‌اند. تمایلی نداشت که دختران را به خارج بفرستند، زیرا در اینجا امکان تحصیل تحت نظر خودش وجود داشت. برای ما معلم می‌گرفت تا درس بخوانیم یادم می‌آید چارقدی سرمان می‌کردیم و رویش یك چادر. از اندرون می رفتیم بیرونی. پشت حیاطْ کلاسی بود که آنجا درس می‌خواندیم. عصرها هم با معلمینی که داشتیم توی باغ‌های خودمان همانجایی که بعدها قصرهای شاه واقع شد، راه می‌رفتیم و بازی می کردیم.

ما هرگز از خانه بیرون نمی‌آمدیم و توی اندرون‌ها بسر می‌بردیم و فوق‌العاده تحت اختیار پدرم بودیم. هر دستوری که می‌داد اجرا می‌کردیم. برای من شخصاً حکم پدر بالاتر از همه چیز بود، چون به او بی‌نهایت احترام می‌گذاشتم.

گاهی اوقات شب‌های ماه رمضان به مسجد شازده خانم (شاهزاده خانم) که پدرم متولی آن بود، می‌رفتیم. و این تنها مسجدی بود که ما حق داشتیم برویم زیرا سایر مساجد را وی اجازه نمی‌داد. در رابطه با زندگی پدرم، لازم است که بگویم فرمانفرما به شعر خیلی اظهار علاقه می‌نمود از اینرو ما را تشویق می‌کرد که حتماً شعر را از بر بخوانیم. شب‌های جمعه ما را به اتاق او می‌بردند و هر یك از ما می‌بایستی یك غزل تازه را حفظ کرده و بخوانیم. فرمانفرما از شاعری نابینا در شیراز متخلص به «شوریده» دعوت می‌کرد و می‌آمد و ما برایش شعر می‌خواندیم. بعد جهت تشویق به هر یك از بچه‌ها پول می‌داد، یك سکه ده شاهی برای هر بیت شعر تازه‌ای که می‌خواندم، دریافت می‌کردم در نتیجه از همان سنین کودکی به خواندن شعر و یاد گرفتن آن عادت کردم.

وقتی که بچه بودم پدرم والی فارس بود. مدت‌ها او را ندیده بودیم. پس از چندی قرار

شد که ما نیز به شیراز برویم. مادرم گفته بود در بدو ورود باید پای پدرت را ببوسی و این گونه مرا آماده دیدار پدر کرده بود. وقتی که به مقصد رسیدیم، فرمانفرما پائین پله‌ها خیلی خندان و با شوق راه می‌رفت و منتظر ورود ما بود. با دیدن او افتادم و پاهایش را بوسیدم. او هم مرا در آغوش گرفت. در آنجا بودیم تا اینکه مصدق‌السلطنه آمد آنجا و برای اولین بار بود که او را دیدم.

سرانجام جهت عزیمت به تهران کاروانی از شیراز حرکت کرد. مادر و بچه‌ها با کالسکه، پدر هم به همراهی برادرم صبّار سواره می‌آمدند. یکی از اولین اتومبیل‌هایی که از طریق هندوستان آورده بودند به برادرم تعلق داشت که در این سفر می‌بایستی همپای قاطر حرکت کند. مطابق معمول ما بچه‌ها، در حال سفر هم می‌بایستی درس بخوانیم، شعر یاد بگیریم. یادم می‌آید که در آن موقع قشقایی‌ها شلوغ کرده بودند و وقتی روی تپه‌ها شعله‌ای بلند بود یعنی که راه باز است و خطری نیست. آن وقت کاروان با این عظمت و بزرگی رد می‌شد. بعد از یك ماه به اصفهان رسیدیم و در باغ‌های ظل‌السلطان مستقر شدیم. پدرم به تهران آمد و چیزی نگذشت که توسط سیدضیاءالدین طباطبایی دستگیر شد. منزل ما محاصره شده بود. هیچکس اجازه نداشت حتی به اندرون بیاید. وقتی که ما برای درس خواندن از اندرون می‌گذشتیم، می‌دیدیم که قراول‌ها ایستاده‌اند و هر کس که می‌آید تفتیش می‌کنند. حتی زنها همه تحت نظر بودند. از اینرو آنها سعی می‌نمودند که اموال خود را مخفی کنند، چون می‌ریختند و غارت می‌کردند؛ هماطوریکه صندوقخانه پدرم را و هر چه را که داشت غارت کردند و بردند. در جریان این واقعه، معلمینی که همراه ما بودند، برگشتند. آنجا بود که ما واقعاً معنی گرسنگی را فهمیدیم. حقیقتاً هیچ چیز نداشتیم. در این دوران کسانی به ما کمك می‌کردند و خبرهایی از تهران می‌آوردند. گاهی می‌شنیدیم که می‌خواهند پدر را بکشند. بدبختانه زندگی من از روزی که به دنیا آمدم، توأم با این دردها و فشارها بود.

بعد از تقریباً یکسال خبر رسید که پدر و نصرت الدوله آزاد شده‌اند و قرار شد که باز با کالسکه برگردیم، نه روز طول کشید تا به تهران رسیدیم.

در آن موقع ۸ ـ ۹ ساله بودم و طبق خواسته پدر، می‌بایستی درس بخوانم. گاهی قرآن می‌خواندم و به زبان عربی هم علاقه زیادی داشتم.

تفریح خاصی نداشتیم جز بازی در باغ. تابستان‌ها به شمیران می‌رفتیم. پدرم یك

دستگاه سینما را از فرنگ وارد کرده بود و یك نفر از منشی‌هایش که زبان فرانسه می‌دانست آن را کار می‌انداخت. در همان سال‌ها بود که فرمانفرما تصمیم گرفت دو تا از برادرهایم جمشید و عزیز را به همراهی میرزاعلی اصغرخان صدر به اروپا بفرستد. مادرم به دلیل دوری از فرزندانش بسیار ناراحت بود ولی احساسات خود را شدیداً کنترل می کرد.

جمعه به جمعه وظیفه داشتیم به حضور پدر برویم. من ارشد خواهرهایم بودم می‌ایستادیم و صف می کشیدیم. من همه را نگاه می کردم که منظم باشند تا مورد عتاب و خطاب قرار نگیرم و برادرهایم نیز به همین ترتیب می‌ایستادند تا پدر می آمد و همه تعظیم می کردیم. شاهزاده (شازده) از یکایك ما درباره وضعیت خودمان و درسهایمان و سایر امور سؤال می کرد و ما می‌بایستی در جواب بگوئیم زیر سایهٔ حضرت والا دعاگو هستیم.

من همیشه نگران او بودم، چون پیر بود ولی بسیار مقاوم، ایستادگی و مقاومت او فوق‌العاده عجیب بود.

مردان مشهور فرمانفرما: نصرت‌الدوله (فیروزمیرزا)

مریم فیروز: از نصرت الدوله شروع می کنم. نصرت‌الدوله شخصیت برجسته و فردی فوق‌العاده با هوش و تحصیلکرده بود. زبان عربی، انگلیسی و فرانسه را خوب می‌دانست. به سبب علاقه به کتاب و مطالعه، کتابخانه مفصلی هم داشت. آدم خیلی جالبی بود، مقاوم و بُرّا ولیکن در بسیاری از مسائل سطحی نگر. تعمق فرمانفرما را نداشت از اینرو پدرم بینش سطحی او را نمی‌پسندید. خیلی اشرافی زندگی می کرد به مراتب بیشتر از پدرم و مثل او به خانواده و بچه علاقمند بود.

برادر بزرگم بود و سرشار از محبت به من. کوچك که بودم مرا در کالسکه‌اش می‌نشاند و تا وزارتخانه محل خدمت خود، مرا می‌برد و بعد تنها بر می گشتم. وقتی بزرگتر شدم او را کمتر می‌دیدم گاهی اگر برای دیدن می‌آمد، اتفاقاً و یا برخی مواقع به مناسب اعیاد که به منزلش می رفتیم او را می‌دیدم. وقتی نصرت‌الدوله حدوداً در سال ۱۳۰۸ از کار بر کنار شد، من دختر جوانی بودم که نزد پدرم زندگی می کردم و جریان محاکمه وی را دنبال می‌نمودم. هرگز یادم نمی‌رود که فرمانفرما با چه افتخاری دفاع نصرت‌الدوله را شنید، زیرا او فوق‌العاده شجاعانه از خودش دفاع کرد. از طرفی رضاشاه فشار می‌آورد که باید محکوم شود. اما با کمك قضات درجه اول آن زمان سرانجام تبرئه شد.

خوب بخاطر دارم روزی که داور، خودکشی کرد من به دیدن نصرت‌الدوله رفتم. گرچه او از این واقعه مطلع بود، ولی از اینکه این خبر را به او می‌دادم خشنود نبودم وی نیز بسیار کسل و ناراحت بود، اما در هر حال خودش را آماده کرده بود. در قیافه‌اش همه چیز روشن بود.

باید یادآوری کنم که بعد از آن جریان رضا شاه همیشه در کمین بود و نصرت‌الدوله کاملاً محتاط عمل می‌کرد. بدبختانه یك سال آخر جانب احتیاط را از دست داد. منزلش را برای اجاره به یك اروپایی واگذار کرد و با آنها رفت و آمد داشت و همین را مستمسك قرار دادند و ریختند به منزلش. و در حین جستجوی آنجا دو قبضه تفنگ کهنه متعلق به پدرم را پیدا کردند و بر اثر همین جریان او را دستگیر کردند و به سمنان تبعید نمودند و سرانجام نیز با آن وضع فجیع او را کشتند.

چندتن از دوستان پدرم از جمله مجدالدوله پدر زن شاه (مادر عبدالرضا) صاحب اختیار و محتشم‌السلطنه این خبر شوم را به او رساندند. فرمانفرما وقتی این خبر را شنید حدود ۸۳ سال داشت. مرتب فریاد می‌کشید: پسر ۵۰ ساله‌ام مرد. بعد از مرگ نصرت‌الدوله رنگش* را هیچکس نمی‌دید، دردش را به کسی نمی‌گفت. از طرفی او آنقدر در سیاست وارد بود که می‌دانست با مرگ نصرت‌الدوله موضوع تمام نخواهد شد.

- به چه ترتیبی کشته شد؟

مریم فیروز: شباهت زیادی بین مرگ سیدحسن مدرس و نصرت‌الدوله وجود دارد. همان سالی که مدرس را گرفتند، او را نیز دستگیر کردند و به همان شکلی که سید را کشتند نصرت‌الدوله را مسموم کردند. من در جریان محاکمه مختاری رئیس شهربانی وقت که بعد از رضا شاه و به درخواست مظفر فیروز، پسر نصرت‌الدوله صورت گرفته و بسیار جالب برگزار شد شرکت کرده بودم. وی در اعترافات خود اظهار داشت برای انجام مأموریت به سمنان عزیمت کرده بودیم. یك لیوان آب زهرآلود به او دادیم. وقتی که دیدیم هنوز زنده است، او را خفه کردیم. درست همان کاری را که با مدرس کرده بودند. البته مأمورهای مختاری این اعمال را مرتکب شدند.

- نوع بینش و خط مشی سیاسی نصرت‌الدوله چگونه بود؟

---

* نوشته‌اند «رنگش را» غلط است. اما صحیح شده‌اش خوانده نمی‌شود.

مریم فیروز: او به عنوان یك فرد سیاسی، در سیاست روز بسیار وارد بود. ضمن مخالفت با رضاشاه خیال نمی‌کرد او اینقدر قدرت بگیرد چون رضاشاه درگذشته زیردست و در خدمت پدرم بود.

ـ در نقد شخصیت نصرت‌الدوله و ارتباط وی با انگلستان اسنادی وجود دارد ـ ارزیابی و تحلیل شما از این موضوع چگونه است، چرا به آن اشاره نمی‌کنید؟

مریم فیروز: او در انگلستان تحصیل کرده بود، و اوایل هم می‌گفت من با انگلستان هستم و باید با آنها کار کرد، اما نه تا آن حدی که ایران را بفروشد. نصرت‌الدوله وقتی در جنوب می‌بیند که شرکت نفت پرچم انگلستان را نصب کرده در مخالفت با این امر می‌گوید: «چه کسی اجازه داده این پرچم را بزنند؟ اینجا خاك ایران است، پرچم را بردارید.» همان موقع گزارش می‌دهند به مختاری (رئیس شهربانی) و او نیز به مقامات بالاتر انتقال می‌دهد. همین کارش بود که اسباب مرگش را فراهم کرد. اگر می خواست وطن‌فروشی کند انگلیسی‌ها نمی‌گذاشتند به آن طرز فجیع کشته شود. در زندگی خانوادگی ما این حالت نسبت به انگلستان وجود داشت. خانواده ما از شر انگلیسی‌ها آسودگی نداشت.

این نکته را هم متذکر شوم که پدرم خیلی سیاستمدار بود و در مبارزه با انگلیسها با سیاست و آرامش کار خود را می‌کرد بطوری که آرام آرام ارتش آنها را از خطه فارس راند و انگلیسها نتوانستند او را ببخشند.

ـ جریان ۱۲۹۹ و گرفتن پول توسط نصرت‌الدوله از انگلیس چه بود؟

مریم فیروز: تا آنجایی که در خاطرات و نامه‌های پدرم هست، یك مقدار پولی به نصرت‌الدوله داده‌اند و او هم قبول کرده و سپس رد کرده (انتقال داده) است. وی در دفاعیاتش گفته بود من دزد نبودم و نیستم. در اینجا تأکید می کنم من این را قبول ندارم که برادرم پول گرفته و خرج خودش کرده باشد. ممکن است از انگلیسها پول گرفته باشد و داده و رد کرده باشد. نصرت‌الدوله اهل پول گرفتن نبود ولی اهل پول دادن بود.

ـ از سرلشکر محمدحسین فیروز برایمان صحبت کنید.

مریم فیروز: او در سن پطرزبورگ در رشته علوم نظامی تحصیل کرده بود. در آنجا در میان شاهزادگان و افراد درجه اول روسیه به سر می‌برد، به سه زبان فرانسه، روسی و انگلیسی تسلط داشت. به نظر من محمدحسین درخانواده، حرکات، رفتار و برخوردهایش بیش از دیگران درباری بود و شاید آن تربیتی که در دربار سلطنتی تزار وجود داشته بیشتر

تأثیر گذاشته باشد. خیلی شاهزاده منش، شیرین و بذله‌گو و خوش مشرب بود.

بخاطر دارم یك روز از خیابان کاخ (فلسطین) عبور می‌کردم، اتومبیلی توقف کرد، دیدم محمد حسین فیروز همراه با سرلشکر زاهدی است. او گفت با زاهدی صحبت می‌کردیم که گفت: این خواهر تو خیلی خوب است، ولیکن رفتار مردانه‌ای دارد. نگاهش کردم و گفتم چون در اطراف خودم مرد نمی‌بینم، نمی‌توانم غیرمردانه باشم. برادرم از این سخن بسیار خوشحال شد و زاهدی پکر. این را یادآوری کنم که برادرم که قبل از مرگ نصرت‌الدوله به اروپا رفته بود دیگر به ایران برنگشت، زیرا او هم جزء کسانی بود که می‌خواستند او را بکشند. مدتی رفت بغداد چندی هم در رم بود و تا زمانی که رضاشاه بود به ایران نیامد.

بعد از ازدواج با خانمش که از خانواده نمازی‌ها بود در هند زندگی می‌کرد و با آقاخان و خانواده وی رابطه فوق‌العاده نزدیکی داشت. یادم هست مادر آقاخان که از خانواده ما (قاجار) بود یکبار به منظور سفر به مشهد به ایران آمد و در منزل پدرم مهمان شد. همه چیز در اختیار آنها بود و در مجموع پذیرایی شاهزاده واری از او شد.

محمدحسین دو تا پسر دارد اسکندر و نرسی و یك دختر هم اسم من، خانمش صفیه نمازی چند سال پیش در اروپا فوت کرد.

ـ در مورد همسر ایشان چه خاطراتی دارید؟

مریم فیروز: خانم صفیه نمازی تربیت انگلیسی داشت، مدتی در چین زندگی می‌کرد، چیز فوق‌العاده‌ای نداشت که قابل ذکر باشد، ولیکن این اواخر در کارهای سیاسی دخالت کرد، ولی نه آنچنان. در دوران مصدق به تصور من در یك جریاناتی بود ولی ارتباط من با آنها فوق‌العاده کم بود.

مظفر برادرزاده من از طرف پدر و از طرف مادر نوه عمه‌ام می‌باشد. یعنی مادرش دختر نجم‌السلطنه است.

پنج ساله بود که پدرم او را به انگلستان فرستاد، به خاطر اینکه پدر و مادرش از هم جدا بودند و این بچه در اینجا بی‌جهت دچار صدمه می‌شد، پدرم تصمیم گرفت او را به اروپا بفرستند. در تمام مدتی که آنجا بود مثل پسر خودش مخارجش را تأمین می‌کرد.

مظفر، انسان بسیار شریف و با ارزشی بود. از لحاظ تشریفات شاهزاده‌ای بود به مفهوم واقعی کلمه. بی‌نهایت به ایران علاقه داشت و تا آنجا که می‌توانست با شاه مبارزه کرد.

او روی ضدیتی که با شاه داشت فکر می‌کرد سیدضیاءالدین طباطبایی هم به مبارزه با شاه خواهد پرداخت از اینرو تا سرحدّ، به استقبال او رفت. هماطوریکه سید ضیاء را آورد ولی بعد فهمید که چکاره است با قوام‌السلطنه هم به عنوان معاون او همکاری می‌کرد. در تمام این کارها مظفر فقط یك هدف داشت. واقعاً خدمت به کشورش و مخالفت با شاه، این بزرگترین هدف او بود.

من نمی‌خواهم امروز از او دفاع کنم. بهر صورت او در این راه قدم می‌گذاشت و هر وقت می‌دید دیگر نمی‌تواند ادامه دهد کنار می‌کشید. همانطوری که با قوام همکاری نکرد و به عنوان سفیر به شوروی اعزام گردید. وقتی هم که دوران سفارتش تمام شد به پاریس رفت و دیگر به ایران باز نگشت، چون نمی‌توانست با کسانی که در اینجا بودند همکاری نماید.

ـ به نظر شما چرا مظفر با دولت قوام و سیدضیاء همکاری می‌کرد؟ آیا رابطه او با دولتهای بیگانه سبب این همکاری‌ها بود؟

مریم فیروز: گفتم او ضد شاه بود و هر جریانی را که در این جهت می‌یافت از آن طریق وارد می‌شد، ولی در عین حال با انگلیسی‌ها نمی‌توانست کنار بیاید. خوب این تضادها در انسان هست. او فکر می‌کرد سیدضیاء و قوام‌السلطنه ضدشاه هستند بعد که نوکر انگلیسی‌ها در آمدند دیگر همکاری نکرد. والاتر از آن بود که برای منافع و زندگی شخصی افراد کنار بیاید.

یك روز مظفر با سیدضیاء به خانه ما وارد شد از من سؤال کرد: شما چرا این راه را انتخاب کردید؟ ضمن صحبت به سیدضیاء گفتم: من نه تنها به شما عقیده‌ای ندارم، بلکه شما را بد می‌دانم شما کسی هستید که برادر و پدر مرا به زندان انداختید.

ـ در مورد حضور سیدضیاء همراه مظفر در خانه شما و چگونگی این ملاقات با توجه به وضعیت و شخصیت سیاسی سیدضیاء توضیح بیشتری بفرمائید.

مریم فیروز: مظفر راه‌های مبارزه‌اش با شاه، اقسام مختلف داشت. یك روز قوام بود یك روز سیدضیاء هر که با شاه مبارزه می‌کرد همراهیش می‌نمود او برای مظفر احترام داشت. ولی خیال می‌کرد که او آن را می‌چرخاند. در هر صورت مظفر به دلیل مخالفت با پهلوی معتقد بود که بایستی امثال سیدضیاء را آورد. از اینرو به سرحد رفت و او را آورد.

ـ یعنی سیدضیاء می‌خواست با شما ارتباط سیاسی بگیرد؟

مریم فیروز: شاید تصور می‌کردند مرا داخل جریانات بکشانند. البته مطمئن نیستم.

ـ در مورد تحصیلات مظفر در انگلستان و مدت آن برای خوانندگان توضیح دهید.

مریم فیروز: همانطور که گفتم مادر مظفر دفترالملوك دختر نجم‌السلطنه و خواهر تنی مصدق بود. پدرم به سبب علاقه‌اش به نجم‌السلطنه، دختر او را برای پسرش که تازه از اروپا بازگشته بود، خواستگاری کرد. ولیکن پس از ازدواج این دو، خانم عزت‌الدوله بنای ناسازگاری را با عروس خود گذاشت، که بر اثر تشدید اختلافات، فرجام این خانواده به جدایی کشید. مظفر که بچه کوچك و تنهایی بود تحت فشار روحی قرار گرفت؛ پدرم متوجه موضوع شده او را به انگلستان فرستاد و تا ۱۷ـ۱۸ سالگی مخارج تحصیل او را تأمین می‌کرد. در آن دوران هیچکس به او اعتنایی نمی‌کرد مگر همان خانم نجم‌السلطنه که با او محبت می‌کرد. در ۲۲ـ۲۳ سالگی به ایران آمد، جوان اهل کار وفهمیده و شخصیت خودش را نشان داد و بعد هم با خانم دولتشاهی ازدواج کرد.

ـ رشته تحصیلی‌اش چه بود؟

مریم فیروز: حقوق خوانده بود.

ـ بعد از کودتای ۲۸ مرداد که مظفر فیروز در فرانسه بسر می‌برد چگونه زندگی می‌کرد؟

مریم فیروز: شاه فوق‌العاده با او بد بود، اصلاً چشم دیدن مظفر را نداشت، ولی او در پاریس بود و کاری نمی‌شد کرد. برایتان مثالی بیاورم دکتر فرهاد غیر از خویشی که با خانواده‌من داشت، همسرش هم دخترعمویم بود، وقتی قرار می‌شود که او رئیس دانشگاه باشد شاه می‌گوید قوم و خویش مظفر است. به خودش هم می‌گوید: او هم پاسخ می‌دهد که من قوم و خویش مریم فیروز هم هستم. اینگونه برخوردها بوده است.

ـ مظفر در فرانسه از چه طریقی امرار معاش می‌کرد؟

مریم فیروز: تا آنجایی که من می‌دانم گذران امورش بسیار سخت بود. در پاریس زندگی فوق‌العاده‌ساده‌ای داشت. یك آپارتمان ساده و یك اتومبیل معمولی.

مقداری ارثیه مادری داشت و همه مخارجش را برادرهایش تأمین می‌کردند. آنها او را خیلی محترم می‌داشتند و نمی‌خواستند او در رنج باشد تا جائی که می‌توانستند کمك می‌کردند.

ـ علت نزدیکی این شاهزاده با حزب چه بود؟ آیا این عجیب نیست؟

مریم فیروز: او به حزب توده فوق‌العاده علاقه داشت و نسبت به پیشرفت ما حساس بود و هر روز احترامش نسبت به حزب بیشتر می‌شد. یکی از دلایل نزدیکی او با حزب،

مبارزه ما بود. این مسئله او را علاقمند کرد، زیرا می‌دید که ما زندگیمان را در این راه گذاشته‌ایم. در پاریس هم فوق‌العاده در جهت انتشار مطالب چه از طریق روزنامه لوموند و چه از طریق روزنامه خودش با ما همکاری می‌کرد. هر وقت به پاریس می‌رفتیم او مرا در انجام امور راهنمایی می‌کرد.

ـ رابطه او با حزب چگونه بود؟

مریم فیروز: بیشتر از راه ما بود، او به کیانوری خیلی ابراز علاقه می‌کرد.

ـ مسئولیت حزبی که نداشت؟

مریم فیروز: نه عضو حزب نبود. کمکی را که او می‌کرد برای ما خیلی مهم بود، چه فرقی می‌کرد عضو باشد یا نباشد. این طور مفیدتر بود او وظیفه خود را در مبارزه ما علیه شاه در کمك کردن به ما می‌دانست.

ـ نظر شما راجع به کتابی که خانم مهین دولتشاهی همسر مظفر فیروز منتشر کرده چیست؟

مریم فیروز: این کتاب مجموعه اسناد جالبی است که بسیار مستند و متقن به شمار می‌رود، خودش وقتی زنده بود در رابطه با وجود این اسناد صحبت می‌کرد، طبیعی است که بعد از فوتش این اسناد را منتشر کنند.

ـ این نکته مطرح است که مظفر فیروز به عنوان چهره‌ای که در صحنه جاسوسی انگلستان فعال بوده، تعلیماتی هم در این زمینه فرا گرفته، شما این نظر را چگونه تحلیل می‌کنید؟

مریم فیروز: بسیار روشن است. بچه کوچکی بود که برای تحصیل پدرم او را به انگلستان اعزام داشت؛ همانطور که برادرهایم را فرستاد. مظفراگر می‌خواست نوکر انگلستان باشد با گرسنگی در اروپا بسر نمی‌برد. در مورد مسئله تعلیمات هم تصور نمی‌کنم پدرم بگذارد او تعلیمات ببیند. مظفر مرده ولی او انسان بزرگواری بود.

ـ اگر بخواهیم کارنامه‌ای از فعالیتهای سیاسی مظفر داشته باشیم به نظر شما چه نکات مثبتی در آن خواهید دید؟ آیا شما به فعالیتهای افراد خانواده‌تان با دید منتقدانه نگاه می‌کنید؟

مریم فیروز: اگر بخواهم کارنامه‌ای بدهم باید مجدداً کتاب آن را بخوانم همینطور نمی‌توانم بگویم. البته در آن کتاب ثبت است، توصیه می‌کنم آنرا بخوانید. چون آن کتاب، مربوط به گوشه‌ای از تاریخ است که باید دانست. در هر حال مظفر برایم عزیز بود فوق‌العاده محترم بود.

دانشکده‌های من

ـ مایلیم راجع به مراحل تحصیلی‌تان بیشتر بدانیم.

مریم فیروز: گفتم که مثل همه در منزل، معلمینی داشتیم که مواد درسی را به ما آموزش می‌دادند. زبان فرانسه و بعد عربی را هم در منزل یاد گرفتیم.

ـ شما که تنها نبودید؟

مریم فیروز: نه من با خواهرهایم بودم. همه ما بسیار منظم و باجدیت درس می‌خواندیم و امتحان می‌دادیم. یادم هست کلاس پنجم را همه در مدرسه امتحان می‌دادند، ولی جلسه امتحان برای ما در بیرونی برگزار شد. ممتحنین درجه اول من هم آقای ذکاءالملك و عبدالرزّاق خان مهندس بودند. پس از قبولی در امتحانات برای گرفتن تصدیق دولتی ششم ابتدائی به مدرسه «ناموس» رفته و بعد از آن چون مدت ۷ـ۶ سال بازبان فرانسه آشنا بودم، مدرسه «ژاندارك» را برای ادامه تحصیل انتخاب کردم. پس از گرفتن دیپلم به مدرسه «دارالمعلمات» تنها مدرسه سطح عالی مربوط به دختران رفتم و دورهٔ یکساله آنجا را هم گذراندم.

ـ یعنی شما با گذراندن آن دوره می‌توانستید معلم باشید؟

مریم فیروز: بله معلمی جزء کارهایمان بود. ما به نوبت به مدارس می‌رفتیم و در آنجا به کارهای عملی و کارآموزی می‌پرداختیم. بعد که به اروپا رفتم تصدیقم را معادل لیسانس قبول کردند و برای مقطع دکترای زبان فرانسه بوسیله دو پروفسور امتحان شدم. بعد از پذیرش برای ادامه تحصیل در دانشگاه هم زبان فرانسه را تدریس می‌کردم.

ـ ورود به مدرسه دارالمعلمات از نظر سطح علمی با دیگر مدارس چه تفاوتی داشت؟

مریم فیروز: من چون دیپلم داشتم و تا آخرین کلاس راخوانده بودم، از این لحاظ مشکلی نبود. معلمین من در منزل همان‌هایی بودند که در دارالمعلمات بودند. درسم هم خوب بود، شاگرد اول بودم، صبح تا غروب درس می‌خواندم، امکانات بود خوب علاقه هم داشتم. ولی این را بخاطر ندارم که جهت ورود امتحان خاصی گرفتند یا نه.

ازدواج، طلاق، ازدواج

ـ جریان ازدواج‌تان با آقای اسفندیاری و علت پیوند شما با این خانواده چه بود؟

مریم فیروز: روزی پدرم برایم پیغام فرستاد که اسفندیاری تو را می‌خواهد نظرت

چیست؟

گفتم من در خانه نشسته‌ام. کسی را نمی‌بینم. چطور می توانم بگویم می‌خواهم، یا خیر. شما حق دارید بگوئید، اختیار دست شماست. هر چه خودتان صلاح می‌دانید. از من نپرسید. همانطوریکه گفتم من در برابر پدرم تسلیم بودم هرگز بخودم اجازه ندادم در مقابل او بایستم چون فوق‌العاده دوستش داشتم. روی این اصل بود که چنین جریانی پیش آمد.

وقتی که فکر می کنم علت اساسی آنرا در زمینه‌های سیاسی می‌یابم. برای اینکه محتشم‌السلطنه با شاه و جریانات روز نزدیك بود و از طرفی در آن دوران پدرم بسیار درفشار بود. شاید هم به همین دلیل این پیوند برقرار شد، تا بر اثر نزدیکی، این دو خانواده در خیلی مسائل کمك هم باشند.

ـ از تصمیم پدرتان ناراحت شدید؟

مریم فیروز: خیر اصلاً و ابداً من پدرم را خیلی دوست داشتم او برایم خیلی محترم بود من اصلاً خودم را قابل نمی‌دانستم. اگر می گفت بمیر من می‌مردم. خیلی برایم عزیز بود.

ـ این ازدواج تأثیری هم در موقعیت سیاسی پدرتان داشت؟

مریم فیروز: او موقعیت سیاسی نمی‌خواست، وی امنیت زندگی می‌خواست، این مسئله هم تأثیری نداشت نمی‌توانست هم داشته باشد. درست است که گاهی محتشم‌السلطنه نقش مؤثری داشت، ولی اینکه بتواند یك کار حسابی و پایه‌ای انجام دهد، نه! پدرم در خیال خودش می‌خواست شاید امنیتی برای من ایجاد کند. در هر حال این ازدواج هم تأثیری در زندگی او نداشت.

ـ از محتشم‌السلطنه اسفندیاری (پدرشوهرتان) چه خاطراتی دارید؟

مریم فیروز: چه خاطره‌ای می‌توانم داشته باشم؟ به شخص من خیلی علاقمند بود. خانمش نیز مرا مثل دختر خودش مراقبت می کرد. با من خیلی خوشرفتار بودند. خاطره مشخصی از آنها ندارم، البته دلم می‌خواست در مقابل شاه بیشتر ایستادگی کنند. زندگی مختصری داشت و همان هم سر سفره‌اش پهن بود و همه دور آن جمع بودند. آن خانه، عجیب خانه‌ای بود! زندگی سنتی قدیمی ایران را در آنجا می‌دیدیم.

ـ راجع به خانواده اسفندیاری بیشتر توضیح دهید.

مریم فیروز: محتشم‌السلطنه از افراد سرشناسی بود که رضاشاه او را خیلی تقویت

می‌کرد. خودش آدم خیلی مسلمان و نمازخوانی بود و روحانیون همیشه با او رفت و آمد داشتند. در منزلش در روزهای معینی روضه‌خوانی و اطعام فقرا برقرار بود.

خودش فوق‌العاده مذهبی بود، او و همسرش، که ازخانواده خواجه‌نوری‌ها بود، در زندگی سختی بسیار کشیده بودند. ولی به هر حال با رضاشاه، کنار آمده و رئیس مجلس شده بود. شخصیت محترمی بود، ولی از لحاظ زندگی مادی، وضعیت چشمگیر و قابل توجهی نداشت.

نصیرالسلطنه پسر وی فرد بسیار باشخصیتی بود ومدتی هم ادارهٔ استانداری فارس را به عهده داشت. به دلیل ضدیت با شاه و این که تاحدود زیادی زبان خود را نگاه نمی‌داشت و حرفش را می‌زد توسط رضاشاه از کار برکنار گردید و بعد از آن زندگی فوق‌العاده سختی را متحمل شد و عاقبت بر اثر سکته درگذشت.

یکی دیگر ازاعضای این خانواده، دکتر حسینقلی خان اسفندیاری است که تحصیلات خود را در آلمان طی کرده و پزشك خوبی بود، و بعد از ورود به ایران پزشك مخصوص شاه شد و با خواهرزن او ازدواج کرد. فرد خیلی محترم و جالبی بود. در خانواده شاه ازاعلیحضرت گرفته تا سایرین همه از او حساب می‌بردند، زیرا بسیار رك‌گو و بانفوذ بود. شاید هم روی همین حساب، شاه به این شخص اطمینان بیشتری داشت. برای من مرد باشخصیت و قابل احترامی بود وقتی به اروپا رفتم از اینها خبری نداشتم تا اینکه در مراجعتم اتفاقاً حسینقلی خان را دیدم: همان آدم، همان شکل.

برادر دیگر آنها غلامحسین خان نام داشت افسری که با یك زن سوئیسی ازدواج کرده بود نکته فوق‌العاده و قابل تأملی نداشت.

یکی دیگر از برادرهایشان نظم‌السلطنه بود که عموماً پست سفارت و نمایندگی‌های خارجی را به عهده داشت. همسر او هم فرانسوی بود.

از اعضای دیگر فامیل آنها می‌توان یمین اسفندیاری را نام برد که پسرعموی آنها بود و با شاه همکاری می‌کرد.

میرزامجیدخان آهی پسرعمه اینها، فرد بسیار محترمی به شمار می‌رفت، وقتی که نصرت‌الدوله را محاکمه می‌کردند، او رئیس دیوان عالی تمیز بود. علیرغم اینکه شاه او را تحت فشار گذاشت، رأی نداد و سرانجام از کار برکنار شد و حتی سر این جریان مدتی بازداشت شد، ولی بعداً به استانداری فارس منصوب گردید.

او برای من فرد محترمی محسوب می‌شد، زیرا کسی نبود که برخلاف نظرش عمل کند. در بین بانوان هم خانم فرح‌الدوله اسفندیاری بسیار بزرگوار، شاد، خوشرو و بدون هیچگونه تظاهری، مؤمن واقعی و برای من نمونه مسلمان حقیقی بود. خوشبختانه وقتی به ایران آمدم دیدم او هنوز زنده است. قبل از فوتش دیداری با هم داشتیم.

من از خانواده اسفندیاری بیش از این اطلاعی ندارم، ولی این فامیل بطور کامل مسلمان و معتقد هستند.

ـ در مورد رفت و آمد معممین (روحانیون) به خانه اسفندیاری و اینکه می‌فرمائید مسلمان و معتقد بودند توضیح بیشتری بیان دارید.

مریم فیروز: خانواده اسفندیاری در میدان شاهپور (سابق) خانه‌ای داشتند که همه جور آدمی اعم از روحانی، قوم و خویش و غیره به آنجا رفت و آمد می‌کردند. همه افراد این خانواده، فوق‌العاده مؤمن و مسلمان بودند، نماز و روزه‌شان ترك نمی‌شد، در خانه‌شان روضه‌خوانی برپا می‌داشتند و در ماه محرم غذای نذری می‌دادند و یا افراد بی‌بضاعت را برای شام دعوت می‌نمودند.

ـ در مورد دامادهای اسفندیاری توضیح دهید.

مریم فیروز: خواهر اسفندیاری خانم فرح‌الدوله، دختر محتشم‌السلطنه، مسلمان منزه و بی‌ریایی بود که پاکی از چهره‌اش مشخص بود. اینها انسان‌های فوق‌العاده‌ای بودند و زندگی ساده‌ای داشتند. شوهر او طبیب مؤمن و نمازخوانی بود و در سه راه امین‌حضور سکونت داشتند. دارای زندگی پاك و ساده‌ای، بودند، او مدتهاست فوت کرده و خانم فرح‌الدوله هم (همانطور که گفتم) وقتی از اروپا برگشتم به دیدارش رفتم از پا افتاده بود و چندی بعد هم درگذشت.

باید یادآوری کنم که محتشم‌السلطنه و خانم مهرالدوله در جوانی داغ یك دختر هم دیده بودند و پس از مرگ این دخترخانم اسفندیاری تا آخر عمر در یك صندوقخانه قدیمی بسر می‌برد و تحمل زندگی در سایر قسمتهای خانه را نداشت.

ـ بین خانواده‌های اسفندیاری و فرمانفرما چه وجوه اشتراك و چه نقاط تمایزی وجود داشت؟

مریم فیروز: سؤال خیلی پیچیده‌ای است، پاسخ این سؤال واقعاً برای من مشکل است، خانواده اسفندیاری ازاعیان قدیم و فامیل پرسابقه‌ای هستند، فرمانفرمائیان هم خوب

معلوم است، تضادی با هم نداشتند. ولی بطور کلی خانواده فرمانفرما مردمی‌تر و تاحدودی فرنگی‌مآب‌تر از اسفندیاری‌ها بودند. در آن خانواده مثل هرخانواده ایرانی، زنها بیشتر در منزل گذران می‌کردند. در خانواده ما هم‌چنین بود. ولی نه به آن شدت و این کاملاً طبیعی است. در خانواده ما در آن فضای سلطنتی زن‌ها وظایف سنگینی به عهده داشتند. مثلاً عمه من زن شاه بود. پدرم یك حاکم فئودال بود، ولی به تربیت زنها فوق‌العاده اهمیت می‌داد، اما در خانواده اسفندیاری‌ها به هیچوجه اینطور نبود. همانطور که گفتم افراد این خانواده بسیار منزه و از خیلی جهات قابل احترام بودند.

ـ خانواده خواجه‌نوری را چگونه ارزیابی می کنید؟

مریم فیروز: خانواده گسترده‌ای ازنوادگان موسی‌خان خواجه‌نوری، صدراعظم، ناصرالدین‌شاه و از اهالی مازندران هستند. تا آنجایی که من آنها را می‌شناسم همگی در آن دوران با شاه همکاری می‌کردند و دنباله‌رو و تابع او بودند. همکاری فوق‌العاده‌ای هم نبود، اینجا و آنجا مأموریت‌های کوچکی داشتند. تا آنجایی که یادم هست ابراهیم خواجه‌نوری، نویسنده معروف، همکاری جدی می‌کرد.

تقریباً همهٔ آنها افراد ساکت، خوشرفتار و خوش‌برخورد بودند و خیلی با انسانیت رفتار می‌کردند و لیکن به مقامات بالا نرسیدند. در این خانواده کسی را سراغ ندارم که بریزوبپاش چندانی داشته باشد و چون تقریباً ۵۰ سال است که از این خانواده دور هستم، ارتباط من تقریباً با آنها قطع است.

ـ علت جدایی شما از آقای اسفندیاری چه بود؟

مریم فیروز: علت اصلی در تفاوت سنی ما بود، من ۱۸ ساله بودم و او ۴۵ سال داشت. این نکته را بگویم او برایم خیلی محترم و عزیز است. برای اینکه پدر فرزندانم هست. بدکسی را نمی‌خواست و اهل ارتشاء هم نبود. در خیابان ویلا که آن موقع بیابان بود، خانه کوچك و زندگی ساده‌ای داشتیم. ولی خوب هیچگونه تفاهم اخلاقی بین ما وجود نداشت. ما بطورکلی در دو دنیای متفاوت بودیم. من علاقمند به مطالعه و کتاب بودم و او از این موضوع اصلاً ناراحت می‌شد. مهمترین مسئله‌ای که بین ما وجود داشت رفتار او نسبت به پدرم بود، علیرغم تمام محبت‌های فرمانفرما، نسبت به ما، همسرم با او خوشرفتاری نمی‌کرد. پدرم هفته‌ای یکی دو بار به منزلمان سر می‌زد و از وضعیت ما باخبر می‌شد. آنوقت او اصلاً در مقابل پدرم یا ظاهر نمی‌شد یا آن احترامی را که من انتظار داشتم نسبت به

فرمانفرما بجا نمی‌آورد. شاید علت عمده همین بود. ولی من به خاطر پدرم این زندگی را تحمل کردم و اگر او دهسال دیگر زنده بود دهسال دیگر آن وضعیت را ادامه می‌دادم. حاضر نبودم ذره‌ای از طرف من بار پدرم سنگین شود.

ـ ثمره این ازدواج چند فرزند بود؟

مریم فیروز: افسانه و افسر اسفندیاری دختران من حاصل این زندگی هستند. بعد از جدایی از پدرشان هر از گاهی آنها را می‌دیدم، ولی پس از وقوع حادثه مهاجرت ما بکلی از همدیگر دور شدیم. تا اینکه افسانه پس از ازدواجش برای ماه‌عسل به دیدار ما آمد. در غربت هجرت احساس شعفم از این محبت وصف‌ناپذیر است.

برای یك مادر بسیار دردناك است که تحت شرایط خاصی باشد و نتواند فرزندانش را در آغوش بگیرد و با آنها نفس بکشد، حالا فکر کنید چه زجری کشیدم وقتی آنقدر از عزیزانم دور بودم که حتی از آنها خبری بدستم نمی‌رسید. افسانه خیلی زود شوهرش را از دست داد سالهاست که اداره زندگی سه فرزندش را به عهده گرفته و در حال حاضر یك پسرش مهندس معماری، دخترش پزشك و فرزند دیگرش درحال تحصیل می‌باشد، او نمونه کامل یك مادر است. در جریان انقلاب ایران هم مشارکت داشته افسر هم که در آمریکا زندگی می کند با برادرزاده دکتر حسین فاطمی ازدواج کرده و دو دختر دارد.

ـ آیا با حزب ازنظر فکری رابطه‌ای داشتند یا خیر؟

مریم فیروز: هر دوشان به حزب علاقه و احترام داشتند، ولی با حزب کار نمی‌کردند. خوب طبیعی است آنها از روی علاقه فکر می‌کنند راهی را که مادرشان می‌رود راه نادرستی نیست.

گذر از رنجها: شاهزاده کمونیست قاجاری

ـ چه عاملی شما را بسوی سیاست کشید؟

مریم فیروز: نمی‌توانم بگویم در زندگی دور از سیاست بوده‌ام، بلکه در مرکز سیاست پرورش یافته‌ام. خانواده‌ام در متن سیاست فعالیت می‌کردند برادرم وزیر، و پدرم حاکم بود. در تمام دوران زندگیشان اینها سمتهای دولتی داشتند، یعنی مقام‌هایی که با سیاست آمیخته بود. بعد از ازدواج اول هم ارتباط با خانواده شاه داشتم. برادر شوهر من آن موقع با خانواده شاه ازدواج کرد.

ـ شما از چه سالی به مبارزات سیاسی گرایش پیدا کردید و انگیزه اصلی‌تان چه بود؟

مریم فیروز : آنچه مرا به این راه آورد، بدون اینکه خودشان توجه کرده باشند پدر و مادرم بودند. اول پدرم و درد و رنجش که از خاندان پهلوی دیده بود تمامش را شاهد بودم. نمی‌توانم بگویم برایم تعریف کردند خودم دیدم که پدرم چه کشید. دیدم، شنیدم و با او اشك ریختم. هرگز فراموش نمی‌کنم روزی که پدرم با حسرت جلوی من گفت، آیا کسی هست که پا در میدان گذارد و علیه شاه قیام کند و انتقام مرا از این مرد بگیرد؟ این حرف به دل من نشست. طبیعی بود وقتی که برای من این امکان پیش آمد همه زنجیرها را پاره کردم. بعد مادرم بود که گفتم به او فوق‌العاده علاقمند بودم. او به عنوان یك زن حق نداشت، هیچ حقی، این نداشتن حق به هیچ شکل مرا آتش می‌زد.

بعد از فوت پدرم، در سال ۱۳۱۸ چون او دیگر نبود تا از جریانات لطمه و آسیب ببیند، خودم را از این جهت در مبارزه علیه شاه آزاد می‌دیدم. آن موقع ۲۶ ساله بودم. می‌توانم بگویم وقتی وارد این جریان شدم حدود سال‌های ۱۳۱۹ ـ ۱۳۲۰ بود و درمان آن دردهایی را که تمام عمر کشیدم در یك مبارزه می‌دیدم. این روشن بود که با مقاومت خانواده‌ام روبرو می‌شدم می‌دانستم که خیلی از افراد خانواده‌ام با این زندگی که من انتخاب کرده‌ام مخالفند ولی چاره‌ای نبود می‌بایست رفت و راهی یافت.

ـ در بدو ورود به این جریان نسبت به کمونیسم چقدر شناخت داشتید؟

مریم فیروز :در هر مبارزه‌ای بایستی اول راه مبارزه را شناخت من شخصاً در این دوران خود را درخور این ندیدم که بگویم کمونیست هستم و نه این سواد را داشتم که بگویم کمونیسم. این روشن است من به حزب توده آمدم، ولی کمونیست بودن خیلی فرق می‌کند، زیرا سواد و مطالعه می‌خواهد. کیانوری این مطالعه را دارد ولی من به علت اینکه نه دقت لازم را داشتم و نه قدرت، در این زمینه مطالعه‌ای ندارم.

ـ یعنی شما از ابتدا مطالعه تئوریك نداشتید؟ و اکنون هم ندارید؟ اما شما در مرکزیت دعوت به کمونیسم قرار داشتید آیا مطالعه‌ای ندارید؟ با آنکه عضو کمیته مرکزی بودید؟

مریم فیروز: نه به هیچ عنوان. حالا هم من از مسائل تئوریك سر در نمی‌آورم. تئوری را می‌خواهم چه کنم؟ من برنامه مبارزاتی را دیدم. مگر همه باید بروند یك چیزی را بخوانند. البته بعداً یك چیزهای کلی از مسائل تئوریك رفتیم و خواندیم و یاد گرفتیم ولی دیگر گذشته بود. درد مردم، درد زن و توهین به او بود که مرا برانگیخت.

ـ چگونه به حزب توده رو آوردید؟

مریم فیروز: در آن سالها هیچ‌کس در صحنه نبود مگر حزب توده، همه با شاه بودند تنها حزب توده بود که در سال ۱۳۲۰علیه شاه قیام کرد. این برایم کافی می‌نمود. در آن سالها از نقطه نظر سیاسی هیچ صدایی از جایی در نمی‌آمد، همه با شاه بودند. یگانه راهی که در مقابل من وجود داشت حزب توده بود. اگر واقعاً خود را انسان می‌دانستم اگر به خانواده‌ام، پدرم، محیطم، مملکتم علاقمند بودم هیچ راه دیگری جز حزب نبود. کجا می‌شد رفت؟ بروم دست شاه را ببوسم. برای من درد از این بزرگتر و بالاتر نبود که جلوی آنها سر خم کنم. خیلی‌ها هم خواستند؛ تصور نشود که نخواستند، اوایل کمتر، ولی بعد که بیشتر در جریان قرار گرفتم، اینها هیچ بدشان نمی‌آمد که به ما نزدیکتر شوند.

به هر حال وقتی من برنامهٔ حزب را دیدم که نوشته است: در این سازمان، زن مثلِ یك مرد، حق دارد، و باید برای حقوق زن کوشش کرد و از آن دفاع کرد، این برای من انگیزهٔ مناسبی بود، زیرا من یك هدف داشتم و آن یافتن جایی بود که بتوانم از زن‌ها دفاع کنم. دیدم این تنها جائی است که برای زن ارزش وجود دارد. در هر صورت این مبارزه را من دنبال کردم. و ذره‌ای هم پشیمان نیستم راه دیگری نبود. هیچکس، هیچ سازمانی در صحنه نبود و همه بله قربان‌گو بودند. آیا وظیفهٔ من این بود که صبر پیش گیرم تا صدایی از جایی بلند شود. آنانی که به من ایراد می‌گیرند، اکثریت قاطع شان، در سالی که من پا به میدان گذاشتم، به دنیانیامده بودند. آیا برای دست‌بوسی به دربار می‌رفتم؟ هرگز تنها یك راه بود و آنهم مبارزه. یك گروه این کار را آغاز کرده بود و آنهم حزب توده بود. طبیعی است که با همه دردها و محرومیت‌ها سربلند هستم که از مبارزه نترسیدم. سختی‌ها و تهمت‌ها را با جان و دل پذیرفتم، اما دست از مبارزه بر نداشتم. چون وظیفه‌ام دفاع از حقوق زن بود. باید به زن یا بهتر بگویم به مادر حق داد.

ـ چگونه با آقای کیانوری آشنا شدید؟

مریم فیروز: آشنائی با کیا برای من خیلی عادی است. خانواده وی و شیخ فضل‌اللهٔنوری در خانوادهٔ ما شناخته شده بودند. پدرم و تمام اعضای خانواده نسبت به شیخ فضل‌الله علاقمند بوده و احترام می‌گذاشتند. من هم کیا را خانوادگی می‌شناختم. خواهر بزرگش در مدرسهٔ «دارالمعلمات» که من درس می‌خواندم کار می‌کرد، و ما از آنجا همدیگر را می‌شناختیم. بعدها هم وقتی عبدالعزیز فرمانفرمائیان، برادرم که در اروپا در رشته

مهندسی ساختمان تحصیل می‌کرد، به ایران آمد و از طریق یکی از دوستان، که او هم مهندس بود، به کیا معرفی شد. بواسطه این آشنایی من هم با کیانوری آشنا شدم.

توجه به این مطلب ضروری است که اگر بخواهند این را دلیل گرایش من به حزب قلمداد کنند، اشتباه محض خواهد بود. این توهین به من است که تا یك فردی چیزی را مطرح کرد من هم دنبالش بروم. واقعاً اینطور نبود. کیا شدیداً مخالف بود که من به حزب بروم و حتی به آنها نزدیك بشوم، می‌گفت تو را اذیت خواهند کرد، زیرا نمی‌فهمند و برایشان عجیب است که دختری از چنین خانواده‌ای وارد این جریان سیاسی بشود و حق هم با او بود.

ـ شما به عنوان همسر از شخصیت کیانوری چه ترسیمی دارید؟

مریم فیروز: وقتی من با او آشنا شدم، جوانی را دیدم که نسبت به زن، فوق‌العاده با احترام رفتار می‌کرد. علیرغم اینکه متعلق به این محیط است و در همین شرایط و محیط خانوادگی بار آمده برایش زن و مرد فرقی ندارد و آنها را برابر می‌داند. این اولین چیزی بود که مرا جلب کرد. زن را حقیر و «توسری‌خور» نمی‌بیند. حرفش را گوش می‌کند و از زن دفاع می‌کند. از اول هم همینجور بود. و این بزرگترین چیزی است که در کیا بود و مرا به سوی خود کشاند.

علاوه بر این برای من خیلی مهم بود که می‌دیدم فردی است که از اول جوانی دنبال پول نیست. اگر می‌خواست می‌توانست از پول بالا برود، زیرا طراحی ساختمان بیمارستان، تخصص او بود. همین بیمارستان زنان را او ساخته. پول برایش اصلاً اهمیت نداشت. ما دوتا وقتی تصمیم گرفتیم زندگی را شروع کنیم، دیدم چه احترامی به خود من می‌گذارد. در من زن را ندید در من انسان را دید. این بزرگترین چیزیست که من از کیا دیدم. و این بود که ما با هم زندگی کردیم و نه تنها من پشیمان نیستم امیدوارم که او هم پشیمان نباشد. الان ۵۲ سال است که ما با هم هستیم. گاهی هم بر اثر اختلاف نظر در مسائل بین‌مان برخوردهایی پیش می‌آید، ولی این برخوردها تعیین‌کننده نیستند. او فوق‌العاده باگذشت است. در زندگی هر وقت درد داشتم به او پناه می‌بردم. و محبت اوست که تحمل مشقّات را میسر می‌کند.

خانواده فرمانفرما

ـ خانم فیروز، با توجه به این که شما خانواده پرجمعیتی داشتید می‌توانید راجع به بعضی از چهره‌های معروفترشان کمی صحبت کنید.

مریم فیروز: از برادرهایم شروع کنم، راجع به نصرت‌الدوله که مفصلاً صحبت شد او

دو پسر داشت به نام‌های ایرج و فیروز، از اینها چیز زیادی نمی‌دانم، ایرج، جوانی بود که با سیاست میانه‌ای نداشت. می‌خواست راحت زندگی کند. همانطوریکه قبلاً هم گفتم وقتی از ایران خارج شدم و به ایتالیا رفتم، در خانهٔ او ساکن شدم. وی با نهایت محبّت کمکم کرد. ولی خودش اصلاً وارد سیاست نشد. بر عکس مظفر، این دو برادر وارد جریانات سیاسی نشدند. در حال حاضر هم گویا در اروپا زندگی می کنند.

حافظ فرمانفرمائیان برادر ناتنی من است ولی در طول زندگی من او را یکی دوبار دیده‌ام. شخصِ محقق و تحصیلکرده و به کار خودش کاملاً وارد بود. او در یکی از دانشگاه‌ها به تدریس اشتغال داشت و سفری به کویرهای ایران نموده و در همین رابطه هم یك سفرنامه نوشته که بسیار جالب بود و من آن را خوانده‌ام.

اله‌وردی فرمانفرمائیان برادر دیگری است که در رشتهٔ امور دریایی تخصص دارد، در دوران شاه به ایران آمده بود، ولیکن به او دستور داده بودند که در اینجا باید کار کند. و او هم گفته بود من یك محقق هستم و حوصله ندارم. و چون زن آمریکایی داشت به آن کشور سفر کرد. من اصلاً او را ندیده بودم. برادر دیگرم «تاریوردی» بود که در کوه او را کشتند. در آلمان که بودم به من خبر دادند تاری به آلمان می‌آید خیلی خوشحال شدم. من اصلاً او را ندیده بودم وقتی به استقبالش رفتم از روی قیافه او را شناختم. بسیار فروتن، عالم درجهٔ اول در کار خودش و خیلی بی سر و صدا بود.

خداداد برادرم رئیس بانك و متخصص در امور بانکی بود. مدتی در زندان بسر برد ولی بعداً آزاد شد و از اینجا رفت.

وزیر بهداشت دوران مصدق، صبّار فرمانفرمائیان هم برادر دیگرم بود. در دوران وزارتش مأمور بود از طرف سازمان ملل در ویتنام برای ریشه‌کنی مالاریا اقدام کند. او فوق‌العاده متین و محجوب و آرام بود. بحدی انسان است که حد ندارد. خانه‌ای در شمیران دارد و با حقوق بازنشستگی زندگی می کند مدت‌های مدیدی است که او را ندیده‌ام.

عبدالعزیز فرمانفرمائیان، مهندس معمار و واقعاً در کارش متخصص درجه اول است. در پاریس تحصیل کرده و معماری مسجد دانشگاه و استادیوم ورزشی آزادی به عهده او بود. یك دورانی هم از سوی عربستان برای انجام امور ساختمانی دعوت شده بود. همسر او از خانواده قره‌گوزلوهاست و دو رگه است، مادرش فرانسوی بود. در حال حاضر او در اروپا بسر می‌برد. اضافه می کنم که او برادر تنی من است.

علینقی هم متخصص در امور بانکی است و فوق‌العاده فرد مسلّطی است. مدت‌هاست که او را ندیده‌ام. برادری داشتم به نام عبدالعلی، وقتی ۵ ساله بود پدرم فوت کرد او برای همهٔ ما عزیز بود؛ وقتی بزرگ شد مادرم برای ادامه تحصیلات عالیه او را به اروپا فرستاد و این برای مادرم در آن شرایط بسیار سخت بود. عبدالعلی جوان فهمیده و درس خوانده و با محبتی بود. برای من مثل پسرم بود، چون شیر مرا خورده بود. یك روزی که برای اسکی رفته بود زیر بهمن فرو رفت و جان سپرد. من آن روز معنای داغدار شدن را فهمیدم. و از آن پس لبخند مادر را دیگر ندیدیم. او دائماً در اتاق قدم می‌زد و شعر می‌خواند و اشك می‌ریخت. مادرم از این داغ واقعاً سوخت و تقریباً بعد از دو سال مادرم نیز فوت کرد.

ـ شما چند سال داشتید که مادرتان فوت کرد؟

مریم فیروز: ۵۶ سال داشتم که او از دنیا رفت.

ـ از ابوالبشر فرمانفرمائیان بفرمائید؟

مریم فیروز: دو سالی است که او مرده و فراق او درد بزرگی به دل من نشاند. او برادر پنجم من بود. قوی، آرام و استاد دانشگاه در رشته حقوق بود. پدرم در مورد او اعتقاد داشت که از بین پسرانش تنها او قوه ممیزه دارد. یعنی قوه درك و تشخیص بسیار عالی و خوبی دارد. و همانطور که گفتم بر اثر سرطان ریه در آمریکا درگذشت یك دختر نقاش به نام منیر دارد.

ـ ایشان چه فعالیت سیاسی داشتند؟

مریم فیروز: استاد دانشگاه تهران بود.

خواهرهایم همه‌شان تحصیلکرده هستند و تقریباً خوب هم درس خوانده‌اند. زبان‌های انگلیسی، فرانسه را خوب می‌دانند یکی از آنها بعد از من متولد شده؛ شوهرش دیپلمات بود و الان در پاریس کار می‌کند. چون فاصلهٔ سنّی ما بسیار کم بود ما به هم علاقه داشتیم. سال‌های زیادی او را ندیده بودم ولی پس از بازگشت به ایران او را هم دیدم. در زمان شاه وقتی تحت تعقیب بودم منزل خواهر دیگرم پناهگاه من بود.

خانواده فرمانفرمائیان و رابطه با دربار پهلوی

حزب پیشه‌وری و فراماسونری

ـ از خانم ستاره فرمانفرمائیان برایمان بگوئید.

مریم فیروز: او خواهر ناتنی من است. زن با شخصیت و با سوادی است، ولی

سیاستی که اتخاذ کرده برای من قابل قبول نیست. گرایش او به آمریکا برایم جالب نیست و آنرا روش درستی نمی‌دانم.

اخیراً کتابی به زبان انگلیسی نوشته و من علیرغم اینکه انگلیسی خواندن برایم دشوار است، قسمتی از آن را مطالعه کردم. فوق‌العاده متأثر شدم، زیرا هیچ لزومی نداشت که اینقدر از به اصطلاح شهبانو تجلیل کند. مطالبی را هم که در مورد مسائل خانواده گفته بسیار دور از واقعیت است. عکس‌ها و نوشته‌هایش واقعاً ارزش ندارد. خواهر بزرگترم خانم بداق فرمانفرمائیان است. هنگامی که برای نخستین بار او را دیدم شاید یازده ساله بودم. او در تبریز بزرگ شده بود. به او خیلی علاقه‌مندم و در طی زندگی بیشتر از محبت و همراهی او برخوردار بوده‌ام؛ خواهرهایم همگی زنان باشخصیتی هستند. و در برابر فشار زندگی که کم هم نبود از خود ایستادگی درخور تحسین نشان داده‌اند. و برای من بسیار محترم و عزیز هستند چون من با خانواده‌ام آشنا هستم می‌گویم او در این رابطه نادرست نوشته است.

در آن کتاب عکس‌هایی نیز با نهرو، ملکهٔ هلند هم دارد، ولی چه ارتباطی بین او و دربار وجود داشته؟ من نمی‌دانم. خوب این کتاب طبیعتاً در آمریکا می‌تواند اثر داشته باشد. ستاره سال‌ها در آمریکا زندگی کرده و بچه‌اش هم آنجا بدنیا آمده، وقتی که ما در اروپا بودیم او در ایران زندگی می‌کرد. در آن زمان مدرسه‌ای داشت که فنون و حرفه‌های مختلفی را به بانوان آموزش می‌داد. او زن فعال و پرکاری است. او بدون چشمداشت مادی به راستی خدمت کرد (تا آنجا که من اطلاع دارم) این نکته را یادآوری کنم که هیچکدام از برادرهایم از نقطه نظر مادی وضعیت قابل توجهی ندارند. همه تحصیل کرده و متخصصین فوق‌العاده خوبی هستند.

ـ مطرح است محمدحسین فیروز یکی دیگر از برادرهای شما که قبلاً درباره ایشان صحبت کردید به پیشه‌وری و فرقه دمکرات گرایش‌هایی داشته‌اند.

مریم فیروز: او نسبت به ما اظهار علاقه می‌کرد نه اینکه توده‌ای باشد، ولی در این مورد من از خودش چیزی نشنیدم. او نسبت به راه ما هیچگاه توهین نکرد. به من که خواهرش بودم هرگز نگفت چرا این راه را برگزیدی. اما گرایش محمدحسین به پیشه‌وری را نمی‌دانم واقعاً نمی‌دانم. قبلاً هم گفته‌ام آنچه که برای من عجیب می‌نماید این است که خانواده فرمانفرما را در مجموع و بطور کلی فراماسون دانسته‌اند واقعاً می‌گویم اگر نصرت‌الدوله فراماسونر بود اینقدر بدبختی نمی‌کشید. آقایان در این باره اتهامات زیادی زده‌اند.

ـ شما به عنوان یك فرد سیاسی چه تفسیری از فراماسونری دارید؟

مریم فیروز: تا آنجایی که می‌دانم در ابتدا بر مبنای عدالت‌طلبی بنیان‌گذاری شده و بعد بتدریج به عنوان یك جریان سیاسی وسیله‌ای برای سیاست انگلیسی گردید. اعضای آن آداب و سنن خاص خود را دارند.

ـ از فراماسونرهای ایران چه می‌دانید؟

مریم فیروز: این را من خبر ندارم. کتابی حاوی اسنادی منتشر شده که اسامی فراماسونرها در آن ذکر شده. فراماسونری در ایران وسیله حفظ زندگی بود. شاه هم عضو این جریان بود، همانطور که متذکر شدم خانوادهٔ من هم از سوی آقایان متهم هستند که به این جریان وابسته بودند. خوب این نشان می‌دهد که اینان اینقدر از خانواده ما بدشان می‌آید که تنها چیزی را که می‌گویند همین است. و علیرغم وجود اسناد بر گفته خود تکیه می‌کنند و مصرّ هستند.

ریشه اختلاف فرمانفرمائیان و پهلوی

ـ علت اختلاف پدر شما با رضا شاه چه بود؟

مریم فیروز: زمین‌های جعفرآباد، حوالی خط آهن به پدرم تعلق داشت، رضاشاه درصدد دستیابی به آنها بود، یك روز مظفر نزد من آمد و گفت مریم، شاهزاده نزدیك است از بین برود. آنها زمین‌ها را می‌گیرند و او بیهوده سرسختی می‌کند. برای چاره‌جوئی نزد محتشم‌السلطنه پدر شوهرم رفتم و گفتم خانواده در شرف از بین رفتن هستند او هم به دیدار فرمانفرما رفت و به او گفته بود با کی در افتاده‌ای؟ برو و زمین‌ها را ببخش! او هم همین کار را کرد، ولی متوجه شد به زمین‌های جعفرآباد قانع نیستند. شاه تصمیم گرفته بود تمام زندگیش را بگیرد.

شب آخر پدرم طبق معمول که هفته‌ای دوبار به من سر می‌زد، در منزلمان به دیدار من آمد. چند تا پتو به عنوان هدیه برای بچه‌ها آورده بود. بچه‌ها را بوسید و مرا نیز بوسید. منهم دست او را بوسیدم. همان روز او از تهدید شاه توسط محتشم‌السلطنه اطلاع پیدا کرده بود. همان شب او سکته کرد و روزی که او فوت کرد، صورت گرفتند. این پیرمرد دو هزار نان‌خور داشت. او معتقد بود نان را باید به همه نوکرها و خانواده‌شان رساند. او اینقدر عاقل بود که حتی مرگش هم از روی عقل بود، زیرا دیگر شاه نتوانست زمین‌ها را بگیرد چون

حالا باید با ۳۲ نفر صغیر و کبیر درافتد.

نمی‌دانید برای مراسم تدفین او چه مشکلاتی داشتیم، وصیت کرده بود سر قبر ناصرالدینشاه پسرعمویش دفن شود و چون به او خیلی علاقه داشت. بهرحال او را در زاویه حضرت عبدالعظیم دفن کردند. در هر صورت پس از مدتی به ما خبر دادند که چند تا جعبه در بانك به نام فرمانفرما هست. ما همه پسر و دختر به مادرمان در امور مربوط به ارثیه وکالت دادیم تا ایشان مختار باشند. روزی که صندوق‌ها را باز کردند مادرهامان حضور پیدا کردند داخل آنها وسائلی چون شمعدان ورشو و مقداری قاشق و چنگال بود.

ـ اختلاف پدرتان با مظفرالدین شاه چه بود؟

مریم فیروز: وقتی پدرم با مظفرالدین‌شاه دچار اختلاف شد، تصمیم گرفت از ایران سوی عراق حرکت کند ـ سپس با گروهی از خدم و حشم از طریق مصر به زیارت‌خانه خدا می‌رود و پس از مراسم حج به عراق بر می‌گردد. در این سفر خانم عزت‌الدوله مادر نصرت‌الدوله نیز همراه وی بود و یکی از برادرانم به نام جعفرقلی آنجا متولد می‌شود.

فرمانفرما در طول یکی دو سال که در آنجا بودند محیطی ادبی ترتیب داده و با شعرا و ادبا مجالست داشت. باید متذکر شوم در خلال این مدت، آقایان انگلیسی‌ها سلطنت بغداد را به وی پیشنهاد می‌کنند و او نمی‌پذیرد و اظهار می‌دارد: این کار را نمی‌کنم و بعد هم که از آنجا به ایران آمد حکومت کرمان را به او داده بودند البته درست به خاطرم نیست.

ـ عده زیادی حتی صاحبان گرایش‌ها و تفکرات چپ، فرمانفرما را فردی وابسته به انگلیس می‌دانند. نظر شما چیست؟

مریم فیروز: قبلاً هم گفته‌ام باز هم تکرار می‌کنم فرمانفرما وابسته به انگلستان نبود والاّ اینقدر ضربه نمی‌خورد. هیچ وابسته نبود. اگر نوکر انگلستان بود او را نگه می‌داشتند، هر کس این حرف را زده از روی بی‌اطلاعی یا غرض بوده است هیچ سندی را ارائه نمی‌دهد. و به طور قطع او وابسته به انگلیس نبود.

ـ عده‌ای از نقادان به خانواده شما یك انتقاداتی کرده‌اند.

مریم فیروز: صحبت انتقاد نیست صریحاً بگوئید فحش داده‌اند. همه را تا تمام اعضای خانواده فرمانفرما را فراماسون دانسته‌اند حالا بر چه پایه‌ای و چه سندی نمی‌دانم. البته من را چون توده‌ای هستم مستثنی کرده‌اند. من قبلاً هم گفته‌ام اگر افراد خانواده ما دنبال انگلیسها بودند، نصرت‌الدوله کشته نمی‌شد، غیرممکن بود انگلیسها بگذارند از عمال

خودشان کسی کشته شود. هماطور که شیخ خزعل را نگه داشتند.

اگر این آقایان اسناد را ببینند و بخوانند آنوقت خواهند دید که چه کسانی با انگلیسها درافتادند.

ـ شما اسنادی در رد آن ندارید؟

مریم فیروز: کتاب اسناد و نامه‌های فرمانفرما به نصرت‌الدوله هست، بخوانند کتاب دیگری است که سفارت منتشر کرده و نوشته غیر از حافظ فرمانفرمائیان کسی دیگری از این خانواده فراماسون نبوده است.

ـ حالا اگر بخواهیم بدور از حب و بغض نسبت به خانواده فرمانفرما یك بررسی داشته باشیم چه طرحی را پیشنهاد می‌کنید؟ که هم از روی اسناد و با مطالعه باشد و از طرفی جامع هم باشد.

مریم فیروز: نمی‌دانم این برنامه را برای چه می‌خواهید و همه خانواده را زیر یك خط یا دو خط ببرید. هر فردی شخصیت خود را دارد و هر فردی مسئولیت خانواده خود را دارد. طبیعتاً در خانواده فرمانفرما، انتخاب همسر برای دخترها با پدر بود و با یك نظر خاصی این انتخاب صورت می‌گرفت که به دختر مربوط نبود و بسته به آن بود که پدر چه کسی را انتخاب می‌کند. پدرم همیشه از لحاظ وضع سیاسی و زندگی خانوادگی تا حد ممکن ازدواج‌ها را در نظر می‌گرفت. برای پسرها اینجور نبود، زیرا بجز چهار برادر بزرگم بقیه وقتی ازدواج کردند که پدر در قید حیات نبود. قضاوت کردن در مورد خانواده‌ام برای من مشکل است من پنجاه و چند سال است که از آنها دور هستم.

ـ به نظر شما چنین خانواده‌ای با این گستردگی در جایگاه خاص خود قرار دارد یا باید از جنبه‌های اجتماعی، تحصیلی و شغلی در جایگاه دیگری قرار می‌گرفتند.

مریم فیروز: خواهران و برادران من افراد کاردان و فعالی هستند. آنها می‌توانند خدمات شایسته‌ای بکنند. تحت تعقیب قراردادن و فراری دادن و راندن آنها از نقطه‌نظر من درست نبوده زیرا می‌توانند از تجربه و معلومات آنها استفاده کنند.

ـ کمی درباره چگونگی ورودتان به حزب بفرمائید.

مریم فیروز: سلیمان میرزا اسکندری که از بنیانگذاران اصلی حزب توده بود، از پذیرش زنان در حزب خودداری می‌کرد. ولی این مسأله اهمیت چندانی نداشت. ما در کنار و در حاشیهٔ حزب، حرکتی را آغاز کردیم. مشارکت مستقیم نداشتیم، ولی وقتی تظاهراتی

برپا می‌شد، ما در کنار آن بودیم و حرکت می‌نمودیم، چون در هر حال آنها علیه شاه کار می‌کردند. نمی‌توان جلوی پیشرفت را با چنین دستوراتی گرفت. زن‌ها دیگر بیدار شده بودند. عده زیادی از آنها سال‌ها پای درهای زندان‌های مختلف در انتظار عزیزانشان بودند و دیکتاتوری را شناختند. بعد از آشنایی با بزرگ علوی او مرا به گروه زن‌ها معرفی کرد، چون حزب، زن‌ها را نمی‌پذیرفت. آنها هم خودشان جلسه‌ای تشکیل داده بودند که از طریق علوی من با آنها مرتبط شدم و تصور می‌کنم در دومین جلسه بود که با خانواده‌اسکندری، شامل محمد ایرج اسکندری، خواهرانش، خواهرزاده‌هایش و برادرزاده‌هایش آشنا شدم و پیشنهاد کردم که سازمانی داشته باشیم، بیشتر از هر چیز یك صدایی داشته باشیم که بتوانیم خواسته‌هایمان را به گوش همه برسانیم. بهرحال این نظریه از طرف بانوان گروه مذکور پذیرفته شد. تنها خانمی که طبق ضوابط روز می‌توانست امتیاز انتشار نشریه‌ای را بگیرد خانم زهرا اسکندری بود که تحصیلاتی در سطح لیسانس داشت. از اینرو ما ضمن مراجعه به وزارت فرهنگ که در آن زمان زیر نظر دکتر غنی اداره می‌شد، مجوز انتشار نشریه بیداری ما را گرفتیم.

ابتدا در یك اتاق کوچك کارمان را شروع کردیم و سپس در میدان بهارستان بالاخانه‌ای را اجاره کرده و به انتشار این روزنامه پرداختیم. هفته‌ای یکبار هم در آنجا جلسه داشتیم. بعد از فوت اسکندر میرزا ما توانستیم این نکته را بقبولانیم که یك حزب، بدون حضور زن، معنی ندارد و به این ترتیب بود که گروهی از خانم‌ها در حزب پذیرفته شدند، از جمله من و اعظم صارمی با هم رفتیم و عضو شدیم. روزی که تقاضای عضویت کردم دکتر بهرامی به عنوان معرّف من تقاضانامه‌ام را امضا کرد، زیرا دیده بود که سه ـ چهارسال در کنار حزب واقعاً کار کرده و زحمت کشیده بودم.

با گذشت دو سه سال، سازمانی به نام «سازمان زنان» تشکیل دادیم که هما هوشمندراد مسئول آن بود. در خیابان شاه (جمهوری اسلامی) خانه‌ای گرفتیم و خانم‌ها در آنجا جمع می‌شدند و برنامه سخنرانی داشتیم و نشریه‌ای هم به نام «جهان زنان» که حاوی مطالب متنوعی بود منتشر می‌کردیم.

به این ترتیب من وارد این جریان شدم. بعد هم در کنگره حزب از طرف جمعی از نمایندگان به عنوان عضو مشاور کمیته مرکزی انتخاب گردیدم. خیلی‌ها هم مخالف بودند، بخصوص از کادر رهبری، به طوری که مرا برای شرکت در جلسات دعوت می‌کردند به این

معاذیر که هنوز عضویت حزبی‌اش به آن پایه نرسیده. البته نمی‌توانستند بگویند که منتخب کنگره نیست، ولی بهرحال مجبور شدند به عنوان کادری که کار می‌کرد دعوت کنند و بپذیرند.

من تنها بودم. تمام وقتم را بر سر این کار گذاشته بودم، باید رفت و امتیاز گرفت، پول امتیاز را باید داد از هر کجا که می‌شد پول تهیه می‌کردم، کارگشای اینها بودم و از طرفی با مخالفین در افتادن کار آسانی نبود. بعد از این هم که به اروپا رفتیم من جزء کادرها بودم و ناگزیر بودند که مرا در جلسات دعوت کنند. پس می بینید که من از سال ۱۳۲۰ در کنار حزب بودم و بعد هم عضو شدم و حال که ۷۹ سال دارم پنجاه سال است که در حزب هستم.

- چگونگی ورود خودتان را به تشکیلات زنان توضیح دهید.

مریم فیروز: دفاع از حقوق زنان و عصیانی که از رنج پدر مرا حاصل شده بود، مرا به این جریان کشانید. همانطور که گفتم بعد از آشنایی با کیانوری وقتی ابراز تمایل به همکاری با حزب کردم، او مخالفت کرد و از طرفی عرض کردم که سلیمان میرزا هم مخالف حضور زنان در حزب بود؛ ولی ما در تشکیلات زنان شروع بکار کردیم.

- خانم نجمی علوی در خصوص ورود شما به تشکیلات زنان چنین توضیح می‌دهد:

«درسال ۱۳۲۲ در منزل زهرا اسکندری جلسه داشتیم. بزرگ علوی از منزل مظفر فیروز تلفن کرد که خانم مریم فیروز اینجا هستند و میل دارند در جلسات شما شرکت کنند چون خانم اسکندری استقبال کرد نیم ساعت بعد بزرگ علوی بامریم فیروز آمدند. عالیه شرمینی همینکه پوشش مجلل مریم را دید به علوی گفت خوب بود شاهدخت‌ها را هم می‌آوردید» خانم فیروز این مطلب را بخاطر می‌آورید؟

مریم فیروز: بله ولیکن ما منزل مظفر فیروز نبودیم، بلکه در خانه فاتح بودیم و راجع به مسائل زنان صحبت می‌کردیم. وقتی علوی شور و شوق مرا درباره این موضوع دید، پیشنهاد کرد مرا با تشکیلات زنان آشنا کند. در هر حال من همراه ایشان به منزل زهرا اسکندری رفتم و خوب سایر خانم‌ها هم حضور داشتند؛ و متذکر شوم که خواهران علوی به گرمی از من استقبال کردند. اما در مورد پوشش بخاطر ندارم چه چیزی به تن داشتم، ولی معمولاً منظم لباس می‌پوشیدم و لابد برازنده جلوه می‌کرده است که گویا خانم شرمینی هم آن حرف را زده بود.

- این خانم‌ها در تشکیلات زنان چه مسئولیتهایی را بعهده داشتند و چه مقدار از فرصت

خود را صرف این فعالیتها می کردند؟

مریم فیروز: ما وقتی شروع کردیم، جمع کوچکی بودیم که با یکدیگر کار می کردیم و تفکیك مسئولیت به مفهوم خاصش وجود نداشت؛ همه با هم و با جان و دل کار می کردیم، ولی خوب همانطور که گفتم بعضی‌ها مسئولیت‌های مشخص‌تری داشتند، مثل خانم زهرا اسکندری که مسئول مجله زنان بود.

ـ گزارشی در تاریخ ۱۹۶۱/۷/۱۱ با امضاء محمدرضا قدوه منتشر شد و پاره‌ای از نتیجه‌گیری‌های حزب در خصوص تشکیلات زنان بدین قرار مطرح شده بود:

۱ـ تشکیلات زنان نتوانسته در توده میلیونی زنان ایران نفوذ کند.

۲ـ رهبری تشکیلات زنان، انتخابی نبوده و با دخالت حزب توده رهبری انتخاب می‌شده است.

۳ـ رهبری تشکیلات زنان حزب را الگوی خود قرار داده است و کارهای خود را از حزب تقلید می کرده است.

۴ـ در کارهای سیاسی ـ تعلیماتی ـ تبلیغاتی الگوی تشکیلاتی زنان، حزب توده بوده است.

ـ لطفاً نظر خود را در مورد این که آیا معقول است یك ارگان صنفی با پنهانکاری و فریب، توده‌های مخاطب را سوی یك جریان سیاسی ایدئولوژیك بکشاند، بدون آنکه امکان شناسایی و انتخاب در میان باشد، بیان کنید.

مریم فیروز: من در نحوهٔ ورود خودم به تشکیلات زنان همهٔ شرایط آن روز را توضیح دادم. حزب توده تنها سازمانی بود که زن را مثل انسان می‌پذیرفت و حقش را می‌داد. بله یگانه سازمانی بودکه زن‌ها را پذیرفت. با تمام اشتباهاتش، با همهٔ چپ‌روی‌هایش؛ و ما کم‌کم رشد کردیم و آنهایی که موافق این راه نبودند جدا شدند و رفتند. بارها گفته‌ام مخالف این جریان بودم که زنانی که برای شرکت در تشکیلات زنان می آمدند، با تبلیغات به سمت حزب جذب شوند. هر زنی که برای تشکیلات زنان آمده بود و عضو این تشکیلات بود اگر خودش تمایل داشت و می‌خواست می‌توانست به حزب برود، مانعش نبودیم گرچه به حزب رفتن مسئولیت داشت و سخت بود. ولی اینها کاملاً دو جریان جدا بودند. من موافق عضوگیری حزب از داخل تشکیلات زنان بودم و بایست از بیرون حزب عضوگیری می کردند.

ـ این تشکیلات زنان که می‌فرمائید در حزب یك سازمان جنبی بود؟ آیا رسماً کل زنانی که با آن تماس داشتند می‌دانستند ابزاری در دست مبارزات حزبی‌اند؟

مریم فیروز: بله جنبی بود و کاملاً مستقل. هدف تشکیلات زنان، گرفتن حقوق زنان و دفاع از آنها بود. از هر گروهی از هر حزبی چنانچه تمایل داشتند وارد این تشکیلات می‌شدند. کسانی که در حزب بودند می‌توانستند ضمن اتخاذ یك خط‌مشی به کار سیاسی بپردازند ولی تشکیلات زنان دفاع از حق زن و گرفتن حق مادر بود، به این کار نداشت که مبارزات حزبی چه می‌گوید.

همه زنان حزب

ـ از کدام شخصیت‌های برجستهٔ بانوان که در تشکیلات زنان حزب بودند می‌توانید نام ببرید؟

مریم فیروز: همانطور که گفتم خواهرهای علوی، بخصوص خانم بدرالمنیر علوی از چهره‌های برجسته بود. بسیار بزرگوار و باگذشت بود و واقعاً سروجان می‌گذاشت و از ابتدای فعالیت ما ایشان حضور داشتند وی برای من بسیار باارزش است. اگر در این خانواده بخواهیم از زن نمونه نام ببریم بدرالمنیر واقعاً نمونه و انسان برجسته‌ای بود. دیگر، خانم جمیله صدیقی، عضو کمیته مرکزی که از اهالی رشت و اولین مؤسس کودکستان در این شهر بود. او سال‌ها در زندان رضاخان بود و فکر می‌کنم حوالی سال‌های ۱۳۱۵ بود که آزاد شد و رفت شوروی و در همانجا هم فوت کرد. همه به او احترام می‌گذاشتند. رفتار بسیار شایسته و شخصیت فوق‌العاده‌ای داشت.

همچنین خانم زهرا اسکندری ازخانوادهٔ سلیمان میرزا و عمّهٔ ایرج اسکندری بود، یك عمر معلمی کرده و زحمت کشیده بود، با هم رفتیم و امتیاز نشریهٔ «بیداری ما» را گرفتیم و مسئولیت آن نشریه هم به عهدهٔ او بود. و نیز خانم مهرانگیز اسکندری، اینها بسیار باگذشت و فداکار بودند و برای حزب سرو جان می‌باختند. این خانم‌ها انسان‌های فوق‌العاده برجسته‌ای بودند.

صفا حاتمی هم از نمونه زنانی است که برای حزب کار می‌کرد. او یك ماشین‌نویس ماهر بود و چاپخانه مخفی حزب هم در زیرزمین خانه او مستقر شده بود. خود وی از جمله زنان باشخصیت، محکم و معتقد، و شجاع بود. مدتی در آذربایجان شوروی نزد برادرش

زندگی می‌کرد و سپس به اروپا آمد. در آلمان هم برای حزب کار کرد. قبل از مراجعت ما در نتیجه عمل جراحی فوت کرد.

خانم شرمینی مادر مهندس شرمینی که حدود ۵۰ سال داشت و به زبان‌های آلمانی، فرانسه، روسی مسلط بود و ترکی هم چون زبان مادریش بود می‌دانست. او در آن تشکیلات از همه مسن‌تر بود و من برایش احترام زیادی قائل بودم. واقعاً کار می‌کرد و راهنمایی می‌نمود. فرد بسیار باتجربه‌ای بود که از روز اول این تشکیلات هم با ما بود. یکی دیگر از خانم‌ها که از روز اول کار تشکیلات با ما همکاری داشت، اعظم صارمی، همسر احمد قاسمی بود. جوان بسیار باشخصیت و خدمتگزاری بود. در این راه سروجان گذاشته، زندگی، بچه، خانه‌اش از روز اول در اختیار تشکیلات بود و از هیچ کار و مأموریتی کوتاهی نمی‌کرد. از افراد بسیار محکم که سر حرفش و سر عقیده‌اش می‌ایستاد. در دورانی که حزب، غیرقانونی شده بود و افراد، پی در پی بازداشت می‌شدند او دستگیر نشده بود. خانم صارمی در آن شرایط بحرانی برای اینکه من و یا سایرین را که تحت تعقیب بودند در منزل خود و یا دیگر اقوامش که حتی ما را نمی‌شناختند در حفظ نگهدارد نهایت تلاشش را می‌کرد. حقیقتاً در آن دوران هرکس می‌توانست روی حرف اعظم و خواهرش تکیه کند. البته ذکر این نکته لازم است که آنها خانوادگی دلباختهٔ این جریان بودند. خودش، خواهرش، که همسر یکی از افسرهایی بود که سر این راه تیرباران شد، و برادرانش، همگی از هیچ خدمت و کمکی فروگذاری نکردند. همه‌شان افراد برجسته و قابل اطمینانی بودند و شخصیت والایی داشتند.

وقتی قاسمی، همسر اعظم به اروپا رفت او هم مدتی به آلمان سفر کرد و در آنجا لیسانس خود را گرفت و مدتی هم در شوروی بودند. بعد جزو آن عده‌ای که با نظر حزب مخالف بودند کنار کشیدند و به آلمان غربی رفتند. از آن پس دورادور از او خبر دارم. این را می‌توانم بگویم که تنها دوستی که در دوران زندگی داشتم او بود. در دوستی آن وفا و صفای لازم را داشت.

ـ در خصوص شخصیت اعظم سروش توضیح دهید.

مریم فیروز: اعظم سروش یکی از زن‌های نادری است که من در زندگیم دیده‌ام. بسیار باشخصیت، بسیار استوار و محکم و وفادار. از هیچ چیز هراس نداشت زیر بار تطمیع و گول خوردن هم نمی‌رفت و از کار روگردان نبود، و این برای من کافی بود که او را یك زن

شایسته بدانم. بچه‌هایی را که بزرگ کرد همه تحصیل کرده و باشخصیت هستند.

ـ می‌گویند خانم اعظم سروش مهارتش در مدیریت و کار تشکیلاتی بسیار بود وخانم فیروز مهارتش در جلب شخصیت‌های رده‌بالای حزب، این دو مکمل یکدیگر بودند و این همکاری موجب شد مریم فیروز به عنوان مشاور کمیته مرکزی انتخاب شود این گفته‌های درون تشکیلاتی که در حزب زمزمه می‌شد، و دهان به دهان می‌گشت، معنایش چه بود؟

مریم فیروز: سراپا بی‌ربط است. خانم سروش همانطور که گفتم شخصیت لایق و باتجربه‌ای بود و ما با هم کار می‌کردیم. اعظم کسی نبود که بخواهد حقه بزند و سر دیگران کلاه بگذارد. یا برای پیشرفت خودش تملق بگوید. این صحبت‌ها، تراوشات ذهن خانم شهناز اعلامی است و کاملاً هم نادرست. چرا که ایشان در آن سال‌های ۲۰ تا ۲۵ اصلاً کجا بودند که این مطلب را بیان می‌فرمایند.

ـ آیا خانم‌ها بطور عام و یا خانم صفا حاتمی بطور خاص که ذکرشان رفت تعلیمات خاصی در رابطه با اقدامات و فعالیت‌هاشان دیده بودند؟ آیا حزب از زنان به صورت وسیله حفاظتی مردان استفاده می‌کرد؟

مریم فیروز: دربارهٔ این سؤال باید گفت در یك جریانی که آغاز می‌شود از اول افراد را تربیت نکرده است؛ طبیعی هم هست وقتی شروع بکار کردیم فوراً چاپخانه مخفی درست نکردند، افراد آمدند بعداً متوجه شدند که به کادری که به کارهای مخفی برسد، احتیاج هست. یکی از زن‌هایی که برای این منظور انتخاب کردند و به حق هم انتخاب شایسته‌ای نمودند، صفا بود. گرچه خانم حاتمی ازگروه اولین کسانی است که وارد حزب شد، ولی در خانواده‌ای پرورش یافته بود که آنها هم تمایل به این جریان داشتند در عین حال که شخصیت خود وی بسیار بالا و زن خیلی برجسته‌ای بود.

اینرا هم یادآور شوم که یکی از برادرهایش سرهنگی بود که هنگام تظاهرات مردم در ۳۰ تیر برای انجام مأموریتشان که حمله به مردم بود با تانك به میدان آمد و در مواجهه با مردم از تانك پائین آمده پاگونهایش را کند و گفت: من به مردم حمله نمی‌کنم. سربازها و مردم غوغا کردند، آنروز یك تیر هم خالی نشد و برادر دیگر خانم حاتمی نیز همینطور در این جریانات بود. به همین ترتیب که برادرها مؤثر بودند صفا هم در میان خانواده تأثیر داشت. مادرشان هم زن باشخصیتی بود. هنگامی که چاپخانه و یا خانهٔ امنی در اختیار صفا قرار داشت مادرش بیشتر از هرکس می‌توانست ظاهر را حفظ کند او زن برازنده و نسبتاً مسن بود

بسیار دانا و وارد در امر محافظت.

به این ترتیب می‌بینیم صفا یك چنین زن باشخصیتی بود. اهل این که خودش را روی پای این و آن بیاندازد نبود، بسیار رك و صریح و ابداً اهل تملق نبود. از هر جهت فرد جالب و قابل احترامی بود.

- در بین خانم‌های عضو حزب نویسنده، مترجم یا متفکر خاصی را به یاد دارید که خاطره ویژه‌ای از او ذکر کنید؟ آیا حزب واقعاً زنان را پرورش می‌داد یا در جهت اهداف خود از آنان بهره‌جویی می‌کرد و به اطاعت کورکورانه می‌کشاند؟

مریم فیروز: من زن مترجم یادم نیست، ولی هر زنی که به حزب وارد می‌شد من برایش احترام قائل بودم زیرا فکر می‌کردم بهرحال چیزی درك کرده و آماده مبارزه است و حاضر شده که شب و روزش را بگذارد و از مشی حزب اطاعت کند وجانش را در این راه بدهد. اعضای حزب خارج از مردم عادی نبودند آنها از همین مردم با تمام نقاط ضعف و قوت فکریشان بودند. من یادم نیست که چیز فوق‌العاده‌ای باشند تا ذکر کنم.

- در تشکیلات زنان حزب بعد از شما مقام رهبری را چه کسی به عهده داشت؟ به عبارتی شما نفر اول بودید، نفرات بعدی چه کسانی بودند؟

مریم فیروز: به عنوان به اصطلاح «دبیر حزب» هما هوشمندراد بود، اعظم صارمی و خانم‌های اسکندری بودند. هر کدام ازما یك مسئولیتی داشتیم. برای من مقام اول و دوم و سوم مطرح نبود، چون کسی که دبیر بود وظیفهٔ بسیار مشکلی به عهده داشت، در واقع کار مقام اول بسیار سنگین بود، چون می‌باید خیلی محکم بود.

- آیا بین خانم‌ها، رقابت‌های حزبی هم وجود داشت؟ در این زمینه خیلی حرف‌ها نقل می‌شود. در حالیکه شما همواره به تعریف و تمجید می‌پردازید. می‌گویند در واقع نقش سرکوب کننده‌ای در حزب داشتید. آیا رقابت‌های سختی وجود داشت؟

مریم فیروز: نه من ندیدم، وقتی آدم باید از آسایش و رفاه، از وقت خود حتی از بچه‌اش صرفنظر کند، وقتی باید از جانش بگذرد رقابت حزبی یعنی چه؟ درست است همهٔ این تلاش‌ها به امید باز شدن راه انجام می‌شود و اگر کسی مانع شود باعث تکدر خاطر می‌گردد. ولی واقعاً این که چنگ به روی هم بزنند ندیدم در هر حال ما همه گونه افرادی داشتیم کسانی که خیلی ادعایشان زیاد بود و کسانی که خیلی ساده و عادی می‌آمدند و علاقمند بودند که کاری انجام دهند. انسان در هر کجا که هست برخوردهایی عاطفی و

غیرعاطفی دارد از آن خوشش می‌آید و یا نسبت به دیگری اینطور نیست. اینها خیلی کوچك و کم‌ارزش است.

ـ یك موقع این برخوردها سلیقه‌ای است، و یك موقع اصولی است، که منجر به حذف و طرد می‌شود.

مریم فیروز: نمی‌توانستند اختلاف اصولی داشته باشند، بیشتر برخوردها، سلیقه‌ای بود. کسی که سر اصول حرف داشت باید تشریفش را ببرد بیرون، اصول برایش اساسنامه است و آن اصل است، اصل دفاع از حق زندگی، اصل دفاع از حق زن است.

ـ این اختلافات در واگذاری یا عدم واگذاری مسئولیت‌ها تأثیری داشت یا خیر؟

مریم فیروز: نه، برای اینکه حقوق یا مزیت مادی چشمگیری نبود. باید شب و روز کار کرد. هرکس هم می‌آمد انصافاً آدم‌های برجسته‌ای بودند که فقط یك هدف داشتند و آن گرفتن حق زن به هر قیمتی، در واقع همهٔ ما بر این عقیده بودیم.

ـ آیا بین خانم‌های عضو حزب، نقاط ضعف اخلاقی مشهود بود؟ (بیشتر روشن شدن موقعیت حقیقی زن در یك تشکیلات سیاسی مورد نظر می‌باشد).

مریم فیروز: نه من ندیدم، البته پیش آمده که به منظور بدنام کردن زنان حزبی، به زن‌های فاسد پول داده بودند تا در بین صفوف تظاهرکنندگان حزبی شرکت کنند من این را دیدم که آنها برای خراب کردن حزب بودند.

ـ در زمانی که حزب، فعال بود پذیرش خانم‌ها در چه سطوحی مقدور بود و در چه رده‌های تشکیلاتی قرار می‌گرفتند؟

مریم فیروز: وقتی که حزب شروع بکار کرد در اساسنامه‌اش از زن و مرد دعوت کرد، و برای همه، حق یکسان داشت. طبیعی است در هر جریانی و در هر حرکتی در ایران که زن‌ها را توی خانه رانده است، شرکت زن کم می‌شود مگر بخاطر وابستگی‌ها، زیرا وابستگی‌ها در نفی این حرکت مؤثر است. مسلم است در این حالت زنی که توی خانه وپای اجاق است تا بخواهد در بیاید طول می‌کشد. ولی حزب درها را باز گذاشته بود که هر کسی از هر ملیتی و از هر عقیده‌ای وارد شود، و این بود که تعدادی هم می‌آمدند، تقاضای عضویت می‌کردند. کارت حزبی می‌گرفتند و در یك حوزه آزمایشی وارد می‌شدند و مدتی در آنجا فعالیت می‌کردند. اوایل، هر زنی که می‌آمد برای آشنایی با مسائل خانم‌ها، مدتی در تشکیلات زنان کار می‌کرد و آنهایی که نمی‌خواستند در این تشکیلات باشند مستقیماً فعالیتشان را از حوزهٔ حزب شروع می‌کردند. در

حوزه‌های آزمایشی، برنامه‌های حزب تشریح می‌شد و افراد، با برنامه‌های حزب و وظایف آنها در قبال حزب آشنا می‌شدند. به این ترتیب زنان وارد می گشتند. البته گفتم بواسطه مخالفت سلیمان میرزا تعداد زن‌ها در حزب خیلی زیاد نبود.

ـ آنوقت پیش می‌آمد که خانم‌ها از جنبه‌های مختلف مسئول آقایان باشند؟

مریم فیروز: بله کسانی که سابقه داشتند و شناخته شده بودند مسئول حوزه می‌شدند هیچ مانعی نبود که زن مسئول حوزه باشد، مردهای کارگر بودند، زنهای کارگر هم بودند این اشکال نداشت.

ـ نوع برخورد آقایان با خانم‌ها چطور بود؟

مریم فیروز: خیلی رسمی. کسانی که در یك ساعت در حوزه شرکت می کردند برخوردشان خیلی رسمی و عادی و دوستانه بود. در این رابطه، مسئول حوزه‌ها هم خیلی دقیق بودند. اگر برخوردی هم پیش می‌آمد حق شکایت داشتند. همه این را می‌دانستند. فوراً می‌توانستند به قسمت‌های بالاتر شکایت کنند و به آنها نیز رسیدگی می‌شد. در این مورد روال منظمی در حزب وجود داشت.

ـ در رده‌های رهبری حزب، چه تحلیلی از شخصیت زن وجود داشت؟ آیا اعتقاد داشتند که زن‌ها می‌توانند فعالیت مفیدی داشته باشند یا خیر؟

مریم فیروز: اولاً فراموش نکنید ما ایرانی هستیم و در محیط ایران. در رهبری حزب، اوایل هیچ زنی نبود، ولی برخورد این آقایان نسبت به زن خیلی دوستانه و با احترام بود. بعد از اینکه کنگره تشکیل شد تعدادی از زن‌ها جهت شرکت در کنگره انتخاب شدند و این خیلی مهم بود. زیرا بایستی اول از حوزه انتخاب شود، برود کنفرانس محل و از آنجا به کنفرانس ایالتی و از آنجا در کنگره وارد شود.

خوب تا راه برای زن باز شود حتی در حزبی مثل حزب توده که از روز اول اعلام کرده حقوق زن و مرد مساوی است، برای زنها، مشکلات متعددی وجود خواهد داشت. باید رعایت خیلی چیزها را کرد. البته باید یادآور شوم که امثال خانم صدیقی حتی پنجاه نفر هم نبود، یك زنی بود با شخصیت، زندان دیده، سابقه‌دار. بنابراین باید شخصیت و سابقه باشد. خیلی‌ها هم بودند که عضو حزب نمی‌شدند.

ـ از نظر خانم‌ها، در بین زنهای سنتی، راحتتر می‌شد کار کرد یا در بین زنان به اصطلاح روشنفکر و بازده کار در کدامیك بیشتر بود؟

مریم فیروز: زن‌های روشنفکر طبیعتاً واردتر هستند و حرف را خیلی زودتر می‌توانند قبول کنند. ولی به عقیده من واقعاً با تجربه‌ای که دارم زنان کارگر خیلی بهتر بودند: اولاً زندگیشان دائماً در فشار بود. با پوست و گوشتشان کلمه استثمار را لمس می‌کردند. اینها آمادگی بیشتری برای مبارزه داشتند، موقع اعتصاب باید اینها باشند. در بین آنها زنانی بسیار برجسته بودند اما خوب سواد نداشتند. یکی از اولین اقدامات ما تشکیل کلاس سوادآموزی بود. خانم بدرالمنیر علوی در مدرسه‌ای که مدیریت آنرا به عهده داشت بعد از ساعت اداری کلاس سوادآموزی دایر کرده بود.

ـ چگونگی ارتباط‌تان با انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی را بیان نمائید؟

مریم فیروز: حدود سال‌های ۱۳۲۴ـ۱۳۲۳، توسط نوشین به انجمنِ روابط فرهنگی ایران و شوروی راه یافتم و فعالیتم را در زمینهٔ معرفی ایران آغاز کردم. محیطِ منزه و بی‌دغدغه و بی سر و صدائی بود زیرا افراد محترمی در آنجا رفت و آمد داشتند. از جمله کسانی را که در آنجا می‌توانم نام ببرم، سرلشکر محمدحسین میرزا فیروز برادرم، سرلشکر جهانبانی که روسی را بخوبی صحبت می‌کرد.

اقدامات این انجمن در خلال برگزاری جلسات، کمیسیون‌ها، سخنرانی‌های متنوع و گوناگون معطوف به معرفی فرهنگ ایران و شناساندن هنر و ادبیات این کشور بود. در همین راستا این انجمن به ایران خیلی خدمت کرد. با همکاری من به عنوان مسئول کمیسیون هنرهای انجمن، اولین نمایشگاه نقاشی در ایران را از طریق انجمن برگزار کردیم. برای این منظور یکی از قصرهای شاه را گرفتیم و تابلوها را به دیوارهای آن نصب نمودیم. یك بار هم کنگره نویسندگان در ایران از طرف انجمن تشکیل شد وبسیار جالب بود؛ تمام نویسندگان و شعرا آمده بودند و واقعاً جنبهٔ فرهنگی قوی داشت، من هم آنجا کار می‌کردم وفوق‌العاده برایم لذتبخش و آموزنده بود.

جلسات سخنرانی درباره موضوعات مختلف فرهنگی، نمایش فیلم‌های درجهٔ اول هم از برنامه‌های انجمن بود. بخاطر دارم یك شب برنامهٔ خاصی را برای معرفی آثار و شخصیت صادق هدایت ترتیب دادیم و از تنی چند از نویسندگان هم که اهل شرکت در این گونه محافل بودند دعوت کردیم تا درباره هدایت سخنرانی کنند. خود او هم در این جلسه حضور داشت. من علاوه بر معرفی و صحبت درباره او بخشی از کتابش را خواندم.

ـ اگر موافق باشید در جای دیگری به صحبت درباره هدایت بپردازیم؟

مریم فیروز: بله بهتر است. بهر حال در جلسات سخنرانی هر کس تمایل داشت

شرکت می‌کرد. حتی بخاطر دارم یك روز گفتند برای یکی از جلسات، شمس پهلوی را دعوت کنیم. گفتم عیبی ندارد، ولی از من نخواهید که جزو پذیرایی کنندگان باشم، در عین اینکه او می‌دانست من آنجا هستم آمد، ولی برخورد خاصی بین ما پیش نیامد. این را بگویم که یکی از رؤسای انجمن، شخصی ارمنی به نام گالیشیان بود، فرد دیگری هم بود از ازبکستان، یکی دیگر هم از تاجیکستان که فارسی صحبت می‌کردند. فوق‌العاده برخورد متین و مؤدب داشتند و افراد بسیار با فرهنگی بودند، خیلی منظم و وظیفه‌شناس. اصلاً گروهی بود تربیت شده و فرهنگی جهت این کار.

ـ منظورتان این است که اینها خودشان در زمینهٔ مسائل فرهنگی ایران کار کرده بودند یا تحصیلاتی داشتند؟

مریم فیروز: گفتم یکی از آنها فارسی را خوب صحبت می‌کرد، گالیشیان فارسی حرف نمی‌زد، ولی زبان فرانسه را خوب می‌دانست. همه اینها اکثراً تحصیل کرده، تربیت شده و فرهنگی بودند در یك محیط فرهنگی نمی‌توانست غیر از این باشد.

ـ درانجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی جز شما خانمهای دیگری نیز فعالیت داشتند؟

مریم فیروز: من در آنجا خانم‌های زیادی را ندیدم و یادم نیست که از زن‌ها کسی در آنجا فعالیت کرده باشند. فقط اختر کیانوری (کامبخش) خواهر کیا می‌آمد. اما از آقایان خیلی بودند، بسیاری از سیاستمداران درجه اول هم می‌آمدند.

ـ امکاناتتان چطور بود؟

مریم فیروز: امکاناتمان برای تبلیغات خیلی خوب بود. من یکبار از طرف انجمن برای سخنرانی به تبریز رفتم. فکر می‌کنم حوالی سال ۱۳۲۵ بود یکبار هم به دعوت آنان به شوروی مسافرت کردم. در این سفر، کیانوری و احسان طبری هم بودند. البته من و کیا هنوز ازدواج نکرده بودیم و از طرفی آن دو نفر از سوی سازمان جوانان به این سفر گسیل شده بودند، و چون من از طرف انجمن دعوت شده بودم از نظر کاری مستقل و هیچ ارتباطی بین کارمان وجود نداشت. اول در استالینگراد توقف داشتیم و بعد به مسکو رفتیم در آنجا آنها در هتلی از طرف سازمان جوانان سکنی گرفتند، و من در هتل دیگری مهمان انجمن روابط فرهنگی بودم. در واقع ما در شوروی از یکدیگر جدا شدیم.

در جریان این سفر، من مدتی کنار دریای سیاه بودم. بعد به آذربایجان رفتم و در آنجا با گروهی از زنان نویسنده ملاقات داشتم. همچنین در جشن‌های ورزشی که برای اولین بار

بعد از جنگ در این کشور برگزار شد شرکت کردم. در خلال این سفر، چیزهای عجیبی دیدم که در جای خودش برایتان خواهم گفت.

ـ برگزاری جلسات انجمن زمانبندی مشخصی داشت؟

مریم فیروز: هفته‌ای یك شب در کمیسیون هنرها، با نویسندگان جلسه بود. بله هفته‌ای یکبار، بالاخره چند نفری همیشه می‌آمدند.

ـ آیا شما رقابت خاصی را بین انجمن فرهنگی ایران و آمریکا و انجمن فرهنگی ایران و شوروی مشاهده کرده بودید؟

مریم فیروز: من ازآنها هیچگونه خبری ندارم، چون خودم را دور می کردم، ولی آنها تقریباً هرکاری را که ما می کردیم تقلید می کردند. خیلی عجیب بود اگر فیلم می گذاشتیم، آنها هم همان کار را می کردند. ولی گمان نمی کنم آن جاذبه و نفوذی را که ما داشتیم آنها داشتند. البته بعدها ممکن است، ولی در آن موقع این طور نبود.

ـ آیا آنها در ارتباط با مسائل ایران با یکدیگر تقابل فرهنگی داشتند؟

مریم فیروز: نه ما که نداشتیم. هر کاری که می‌خواستند بکنند به ما ربطی نداشت، خرابکاری هم اگر می‌خواستند بکنند مراقب بودیم و کاملاً می‌پائیدیمشان.

ـ منظورمان مقابله فرهنگی است.

مریم فیروز: خط مشی ما شناساندن فرهنگ و هنرمندان و نویسندگان ایران بود. حالا اگر کس دیگری هم می‌آمد، می‌آمد. کنگره و نمایشگاهی را که ما داشتیم در هیچ کجا تکرار نشد، برای اینکه خرج داشت و باید با جان و دل کار می کردیم.

ـ درمورد خانه صلح چه مطلبی دارید؟ به عنوان چه ابزاری استفاده می‌شدند و چه فعالیتی در پشت نام خانه‌های صلح انجام می گرفت؟

مریم فیروز: این مربوط است به خاتمه جنگ جهانی دوم و شروع جنگ سرد، حدود سال ۱۳۲۵ می‌باشد شخصیت‌هایش هم ملك‌الشعرا بهار و آیت‌الله برقعی بودند.

جاسوسی: اتهام درون حزبی علیه مریم فیروز و کیانوری: بدگمانی از دو سو

ـ قبلاً فرمودید خانواده شما مخالف طرز فکرتان نبودند، می خواهیم بدانیم گروه‌هایی که با شما هم‌عقیده بودند و در یك جناح مبارزاتی بودید، این قضیه (ورود به حزب‌تان) را با توجه

به بافت خانواده فرمانفرما چگونه می پذیرفتند وتحلیل شان در این رابطه چه بود؟

مریم فیروز: گفتم که وقتی می‌خواستم وارد این جریان شوم، کیا مخالف بود و می گفت آنها تو را با این موقعیت و وضعیت خانوادگی نمی‌پذیرند و قبول ندارند. گفتم، صحبت پذیرش یا عدم پذیرش نیست.

من راهی را انتخاب کرده بودم و بدون اینکه او مطلع باشد باتشکیلات زنان ارتباط برقرار نمودم و بعداً او در جریان امر واقع شد. پس از مدت‌ها متوجه شدم که حق با اوست. واقعاً توده‌ای‌ها نمی توانستند قبول کنند که زنی از چنین خانواده‌ای از روی عقیده وارد اینگونه فعالیت‌ها شود. البته بعضی‌ها فوراً و با نهایت بزرگواری پذیرفتند و در موارد بسیاری هم مورد توهین قرار گرفتم. این نحوه برخوردها در یك اجتماع، طبیعی است، ولی خوب بهرحال چیزی نگذشت که عده زیادی مرا پذیرفتند.

ـ چرا جمعی از اعضای حزب با شما مخالف بودند؟

مریم فیروز: وقتی آدم در جائی می‌رود و شروع بکار می کند حق دارد دخالت کند و از روی دلسوزی و مطابق نظر خودش واقعاً انتقاد کند. در کنگره حزبی افراد مرا انتخاب کردند، ولی آنها عدم کفایت سابقه حزبی مرا مستمسك قرار دادند. و تهدید به اخراج کردند، من گفتم این مهم نیست من تقاضای عضویت می‌دهم و مجدداً از حوزه آزمایشی شروع می کنم. حزب وقتی به این حد رسید من از آنها نه کمك خواستم و نه تملق‌شان را گفتم و نه حتی حقوقم را مطالبه کردم. بهرحال امکان تغییر شرایط وجود داشت ولی من نکردم.

ـ عده‌ای از افراد چپ، شما را به عنوان مأمور نفوذی انگلستان در حزب معرفی کرده‌اند؟

مریم فیروز: بله گفتند من از اول که وارد حزب شدم مأمور نفوذی انگلیس‌ها بوده‌ام. خاك بر سرشان!

ـ چه دلایلی برای عنوان کردن این مسأله مطرح می کردند؟

مریم فیروز: برای اینکه دختر فرمانفرما بودم، همین درد بی‌درمانشان بود. برایشان جای تعجب بود که دختر فرمانفرما وارد این جریانات باشد. علاوه بر این چون من در سال‌های مخفی و در آن شرایط بسیار دشوار در ایران مانده بودم آنها تصور می کردند باید چیزی پشت سر این قضیه باشد.

ـ آیا اعضای حزب توده به خانواده فرمانفرما مشکوك بودند؟ که آقای کیانوری موافق ورود شما به حزب نبود؟

مریم فیروز: نه مسأله اسم این خانواده مطرح بود. این خانواده خاندان بزرگی است حتی بدون اینکه بشناسند چیزهایی درباره این خانواده می‌گویند که واقعاً گاهی اوقات از شنیدن آنها بی‌اختیار خنده‌ام می‌گیرد، طبیعی هم بود من از آنها انتظار نداشتم که مرا با آغوش باز بپذیرند. البته همان طور که گفتم روشنفکرها بیشتر از دیدن من ناراحت می‌شدند تا مردم عادی. حتی به خود من هم می‌گفتند که ما تعجب می‌کنیم که شما اینجا هستید.

ـ یعنی بخاطر اینکه خانواده فرمانفرما را وابسته به انگلستان می‌دانستند، این تعجب برایشان بوجود می‌آمد؟

مریم فیروز: اساساً این خانواده چون بزرگ و اسم و رسم‌دار بود، با شخصیت قلمداد می‌شد، این قضایا پیش می‌آمد. برای نمونه عرض کنم مهمانی با درشکه به منزل ما می‌آمده در بین راه درشکه‌چی از مهمان سؤالاتی می‌کند که فرمانفرما کیست؟ در پاسخ گفته بود فرمانفرما آدم خیلی باشخصیت و بزرگ و مطلعی است که چند تا زن دارد و تعداد زیادی بچه و خدم و حشم و در خانه باز و او سرشناس است و... که درشکه‌چی می‌گوید پس یکباره بگوئید او شاه است.

ـ چه کسانی در حزب شما را جاسوس معرفی می‌کردند؟ و چرا جاسوس؟ آن هم در درون حزب؟

مریم فیروز: جاسوس یك کلمه‌ای است که راحت می‌توان چسباند. گفته‌اند که من مأمور انگلستان و کیانوری مأمور ك.گ.ب بوده‌ایم. افراد زیادی آن روزها می‌گفتند که این آمده در حزب جاسوسی کند. این جزء ایراداتی بود که آقایان روشنفکر می‌گرفتند. من از جاسوس و جاسوسی نفرت دارم و این کار را نادرست می‌دانم، مگر آدم نمی‌تواند کار دیگری بکند که برود و جاسوس شود؟

ـ شما فرمودید از هر ملیتی را می‌پذیرفتید لطفاً توضیح بیشتری دهید.

مریم فیروز: ما گفته بودیم زن ایرانی از هر مذهبی می‌تواند شرکت داشته باشد.

ـ در حزب آقایان ارمنی بودند، آیا در تشکیلات زنان هم خانم‌های ارمنی حضور داشتند؟

مریم فیروز: بله زیاد بودند، ولی الان اسامی آنها را به خاطر ندارم، ولی به یاد دارم که زن‌ها و مردهای ارمنی با چه گذشتی و با رعایت دقت و نظم تلاش می‌کردند. زن‌های ارمنی وقتی کاری را قبول می‌کردند حقیقتاً نمونه بودند و واقعاً برای من کار کردن با اینها لذت‌آفرین

بود. یکی از افرادی که خاطره‌اش برای من عزیز و بلند است فردی به نام آرسن آوانسیان است. او بزرگوار، عزیز، باگذشت، علاقمند به ایران، خوشرو در حقیقت همه چیز در او بود. خاطره‌اش برایم مثل چراغ است. مکانیك درجه اول بود هیچ چیز نداشت، هرگز از خودش حرف نمی‌زد حتی اگر دلخون بود شکایت نمی‌کرد. جزو کسانی بود که شاه اعدامش کرد و سربلندم که آرسن را شناختم و او نسبت به من همچون برادری بود. ما چند تا ارمنی داشتیم که اینها برای من نمونه بزرگواری و انسانیت هستند.

ـ انگیزه اصلی ارامنه آن زمان برای همکاری با حزب چه بود؟ آیا اصول حزب را قبول داشتند یا آن دوران ارتباط حزب با شوروی انگیزه جالبی تلقی می گردید؟

مریم فیروز: آن یك چیز دیگری است. ارمنی هم ایرانی است و همان احساس علاقه به ایران را در او دیده‌ام. آنها با کارگران ایرانی کار می‌کردند، ارمنستان هم رفته و به همه چیز رسیده فوق‌العاده هم به ارمنستان علاقمند بودند. ولی در اینجا که بودند اینها برای ایران کار می‌کردند.

ـ نمی‌خواستند برای رفتن به آنجا کانالی داشته باشند؟

مریم فیروز: کاری نداشت، هر ارمنی را ارمنستان می‌پذیرفت. کانال نمی‌خواست.

ـ مدتی مسألهٔ مهاجرت در ایران متوقف شده بود و جلوگیری می‌شد؟

مریم فیروز: راه‌های زیادی می‌توانستند پیدا کنند.

برخورد با ناموران حزب

ـ نحوه برخورد سلیمان میرزا با جریانات سیاسی چگونه بود؟

مریم فیروز: من خودم سلیمان میرزا را اصلاً نمی‌شناسم و هرگز او را ندیدم. ولی گویا او آدمی معتقد و مذهبی و مسلمان بود. روی همین اعتقاداتش برخورد خاصی با زن‌ها جهت ورود به حزب داشت و تا حدودی در این قضیه زیاده‌روی می‌کرد. قبلاً گفتم حتی به خویشاوندان نزدیکش هم اجازه ورود به حزب را نمی‌داد، ولی دیگران در موردش می‌گویند انسان بزرگواری بوده است.

ـ نظرتان را در مورد بزرگ علوی بفرمائید.

مریم فیروز: او نخستین کسی از حزب است که پس از شنیدن حرف‌های تند و آتشین من دربارهٔ حقوق زن، مرا با گروه زن‌ها آشنا کرد. علوی یکی از اعضای گروه

«۵۳ نفر» بود و عمری را در حزب سپری کرده بود؛ اما فعالیتی را که باید بکند هیچوقت نکرد. او در یك دورانی زندگی بسیار سخت داشت. و با حقوقی که از انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی می‌گرفت گذران می‌کرد. در حال حاضر در آلمان زندگی آرام و راحتی در یك آپارتمان نسبتاً خوبی دارد. همسرش هم آلمانی بود. به عنوان یك نویسنده بعضی از کارهایش را می‌پسندم و از برخی دیگر از آثارش خوشم نمی‌آید. بخاطر دارم وقتی در انجمن فرهنگی بودم او با صادق هدایت رابطه نزدیکی داشتند.

ـ از اخراج بزرگ علوی از حزب چه خاطره‌ای دارید؟

مریم فیروز: ایشان با گروه رادمنش و اسکندری ساخته و می‌ساخت و رابطه خوبی داشت، ولی من با آنها هیچ ارتباطی نداشتم. بتدریج هم علوی خودش از حزب کنار رفت و مدتی هیچ کاری به کار حزب نداشت و در جلسات هم شرکت نمی‌کرد. به نظر من او برای حزب فعالیتی نمی‌کرد و واقعاً کنار و مشغول بکار خود بود. او اظهار می‌کرد که کار نویسندگی و کار حزبی در کنار هم جور نمی‌شود. آنها هم او را کنار گذاشتند و این برای او اهمیتی نداشت. به این ترتیب او سالهاست که از فعالیت حزبی دور است و کاری به کار حزب ندارد، البته خوب اگر لازم باشد شاید طعن و گوشه‌ای بزند، ولی فعالیت خاص و مشخصی ندارد.

ـ اگر از قدوه خاطراتی دارید بیان بفرمائید؟

مریم فیروز: من آقای قدوه را بیش از دیگران دیده‌ام. انسان خیلی بزرگواری بود. پاك، محکم، خیلی شیرین و خوش برخورد و کاملاً باسواد بود. گویا در قم تحصیل نموده بود. من و کیا هر دو برای او خیلی احترام داشتیم. قدوه از انسان‌های بسیار با ارزش و خوب بود و از لحاظ عقیده حاضر نبود ذره‌ای صرفنظر کند و یا کنار برود. وقتی ما به تهران آمدیم او هم به تهران آمد و باز به اروپا برگشت تا سر و سامانی به زندگی خود در آلمان بدهد و به ایران برگردد بدبختانه در راه بازگشت هنگامی که سوار قطار بود بر اثر سکته درگذشت و جسدش به تهران حمل شد.

چیزی که برای من خیلی ارزش داشت این است که این افراد می‌توانستند به لحاظ شرایطی که از لحاظ شخصیتی و کاری داشتند زندگی خوبی از نظر مادی فراهم کنند. و این خیلی اهمیت دارد. اما او در یك آپارتمان کوچك در یکی از شهرهای آلمان زندگی می‌کرد و همیشه شاد و خندان بود. قدوه خیلی حیف شد.

ـ با توجه به حضور چندین ساله شما در حزب، چه خاطراتی از کامبخش دارید؟ در باره او حرفهای زیادی بر سر زبانهاست آیا حزب از کامبخش چهره دروغینی به مردم معرفی کرد؟

مریم فیروز: او یکی از خلبان‌های درجه اول ایران بود که در شوروی هوانوردی را فرا گرفته و در این رشته تحصیلات خود را تمام کرده بود. شوهرخواهر کیانوری است و با من از طرف پدر، خویشاوندی دارد ولی اینها در قضاوت من تأثیری ندارد. او انسان شرافتمند و بزرگواری بود، بسیار پاك و معتقد و به راهی که می‌رفت ایمان داشت. او فرد شریف و منزه و بدون هیچ آلودگی بود. برای من در معرفی يك فرد، پاکی، درستی و اعتقاد به راهی که رفته کافی است. علیرغم این که با او دورادور ارتباط داشتم، ولی مرگش برای من واقعاً دردناك بود. کامبخش هم حیف بود.

ـ در خصوص بابك امیرخسروی داوری‌تان چیست؟

مریم فیروز: او جزو دانشجویانی بود که در دوران گذشته (سال‌های ۲۴ـ۱۳۲۳) به حزب آمدند و حوزه‌های اولیه را در منزل خود ما تشکیل می‌دادند. در واقع اینها گروههایی از دانشجویان بودند که با کیانوری همکاری داشتند. او مدتی در شوروی بود، سپس به اروپا رفت و با يك دختر ونزوئلایی به نام کارن ازدواج کرد و دو فرزند دارند. او هم از کسانی است که از حزب و جریانات حزبی کنار گرفتند، وی به جریان فکری ایرج اسکندری تمایل داشت و با او خیلی نزدیك بود، و در اینجا موضوع مهمتری مطرح است: انتخاب راه و یا پشت کردن به راه گذشته که من نمی‌توانم با نظریات سیاسی خیلی‌ها منجمله او موافق باشم.

طبیعتاً من نمی‌توانم به اینهایی که از حزب کنار رفتند علاقه داشته باشم یا برایم شخصیتی محسوب بشوند. کسی که مبارزه را کنار گذاشت و از حزب جدا شد، برای من نمی‌تواند ارزشی داشته باشد، چون مبارزه را کنار گذاشتن پسندیده نیست. وقتی کسی وارد مبارزه شد باید بماند، هرمستمسکی را هم که درست کند، من شخصاً نمی‌پذیرم، چون صرفاً برای خارج شدن از جریان مبارزه است. بابك، سال‌هاست که در پاریس زندگی می کند، یکبار هم به ایران برگشته و قرار بود که در جنوب کار کند، ولی فکر می کنم شرایط به‌نظرش مشکل آمد و به اروپا بازگشت و گویا در آنجا فعالیت دارد. و هنوز روی عقاید خودش پا برجاست و مطالبی را هم منتشر می کند. من شخصاً نمی‌پذیرم. خیلی حرف‌ها می‌زند که نادرست است، البته شاید از نظر خودش درست است. چون من مطالب او را مطالعه نکرده‌ام نمی‌توانم نظر متقنی بدهم. من قیم کسی نیستم. اما می‌توانم بگویم که این راهی که بر پایه

ناسزا گفتن به راه گذشته است را نپیمایند.

یادآور می‌شوم که کیانوری در مورد اینها در خاطراتش همه چیز را گفته است. می‌بینید که من در خصوص اینها نظرغیر حزبی نمی‌توانم داشته باشم همه با هم در یك جبهه‌ای هستیم، پشت کردن چه معنایی دارد.

از نقطه نظر زندگی شخصی بابك خوب کار می‌کرد. شخصیتی فداکار، خوش‌برخورد، پاك و زندگی فوق‌العاده کوچکی داشت علاقمند به خانواده و باهمسرش هردو کار می‌کردند. ناگفته نماند که زنش روی او خیلی تأثیر داشت.

ـ مسئولیت ایشان در حزب چه بود؟

مریم فیروز: من درست نمی‌دانم. تصور می‌کنم که در قسمت دانشگاه مسئولیتی داشت.

ـ در دوران انقلاب و بعد از پیروزی بابك امیرخسروی چه مواضعی نسبت به انقلاب اسلامی ایران داشت؟

مریم فیروز: مطلبی را که می‌توانم عرض کنم این است که وقتی ما به ایران بازگشتیم کیانوری به همه آقایان گفت که باید برگردید حالا دیگر جایتان ایران است. بیائید کار کنید. همانطور که گفتم او به همراه همسر و دخترش به ایران آمد، ولی مجدداً به اروپا بازگشت، راجع به مواضعش من با او صحبتی نداشته‌ام اما این کمال نامردی است که حالا می‌نشیند در کافه‌های پاریس و فحاشی می‌کند.

ـ آیا نقدهای بابك امیرخسروی بر کتاب خاطرات کیانوری را خوانده‌اید؟

مریم فیروز: نه، نخوانده‌ام و نخواهم خواند.

ـ در مورد نقدهای ایشان بر کتاب کیانوری چه نظری دارید لطفاً بفرمائید و اگر یادداشت‌هایی بر آن دارید می‌توانید در اختیار بگذارید؟

مریم فیروز: گفتم نخوانده‌ام. برای اینکه می‌بینم سراپا دروغ و تهمت و حقه‌بازی است و نمی‌خواهم بخوانم. سربلند هستم که نخوانده‌ام چرا وقتم را صرف او بکنم.

ـ از دوران رهبری رادمنش چه خاطراتی دارید؟

مریم فیروز: رادمنش آدم فوق‌العاده باشرف ، معتقد و وابسته به راهش بود. یکبار به منزلش رفتم و او هم به منزل ما آمد.

چون دبیر حزب بود زندگی خوبی در مسکو داشت، در مجامعی که لازم بود دعوت

می‌شد و حرف او هم مؤثر بود. البته نه همیشه ولی عمدتاً تأثیر داشت. من با او ارتباط زیادی نداشتم اما برایم خیلی با ارزش و محترم بود. رادمنش تا حدودی تحت تأثیراین و آن قرار می‌گرفت و در خیلی جاها اشتباهاتش ناشی از این قضیه بود، ولی خودش شخصاً آدم درست و پاك و معتقدی بود. خانمش هم که نسبت خویشاوندی با دکتر یزدی داشت، زن بسیار متشخص و با هوشی بود و من از قبل بواسطه آشنایی از طریق خواهرانم او را می‌شناختم. متأسفانه رادمنش مانع ادامه تحصیل وی شد، با این وجود او روسی و آلمانی را خوب حرف می‌زد. دختر با استعدادی بود متأسفانه شرایط به او اجازه نداد که آنگونه که شاید و باید رشد کند.

وقتی رادمنش را از دبیر کلی حزب برداشتند و اسکندری به جای وی انتخاب شد برای من رادمنش بالاتر از اسکندری بود و خیلی از این موضوع ناراحت شدم و از اینرو بیشتر از همه به او احترام می‌گذاشتم. حتی کاری که هیچوقت نمی‌کردم برای او می‌کردم و جلوی پای او بلند می‌شدم و صندلی برایش می‌گذاشتم. واقعاً او آدم باشرف، محکم در راه اعتقاداتش بود.

ـ از رضا روستا بفرمائید.

مریم فیروز: در ایران وقتی اسم رضا روستا را شنیدم، او به عنوان رهبر جریان کارگری در اتحادیه‌های کارگران مطرح بود. او یك فرد علاقمند به این راه، زندان رفته، زجر کشیده و سختی دیده بود. واقعیت این است که در چند سال آزادی که در ایران گذراند کوشش کرد کار کند او زودتر از وقوع جریان آذربایجان در ایران به شوروی رفت و من دیگر او را ندیدم، در شوروی هم او به عنوان مسئول امور کارگری حقیقتاً مورد توجه بود و احترام داشت، بعد هم که آمدیم آلمان او هم به آنجا آمد و به مناسبت همان سوابق کارگری آپارتمانی بهتر از سایرین، در اختیارش قرار گرفت.

او با یك زن روسی ازدواج کرده بود و تا آخر هم به این جریان علاقه داشت و سرانجام در آلمان فوت کرد.

ـ از عباسعلی شهریاری چه می‌دانید؟

مریم فیروز: هیچ اطلاعی ندارم، اصلاً یادم نیست که او را دیده باشم. اگر جلسه یا ملاقاتی بود، کسی را من در منزل نمی‌پذیرفتم. شاید کیا از او اطلاع دارد، ولی من با هیچکس ارتباط نداشتم اصلاً خوشم نمی‌آمد، من چکاره‌ام. انتقادی به من شده که او اینقدر

کنار بود و کاری به کارها نداشت. ولی آنها عملاً مرا از همه کارها کنار گذاشته بودند.

- بالاخره یك آگاهی نسبت به جریان نفوذ شهریاری از طرف ساواك در حزب بود، یعنی شما اصلاً هیچ اطلاعی ندارید؟

مریم فیروز: چرا کیا داشت، نه اینکه اطلاع داشته باشد او ساواکی است. بلکه جریان را ناسالم می‌دید. شهریاری از ایران برای تبادل‌نظر آمده بود و هیچکس نمی‌دانست که او چکاره است و کیست. کیانوری اینها را قبول نداشت و در این مبارزه تنها بود. درست این همان دورانی بود که می‌خواستند کیا را از سر کار کنار بگذارند. برای همین مبارزه بود که می‌گفت این آدم درست به نظر نمی‌آید. خیلی به آنها متذکر شده بود که این کار خطرناك است، من نمی‌کنم.

- به نظر شما از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۰ در بین رهبران حزب چه کسانی خادم و خائن یا مقصر بودند؟

مریم فیروز: من در جزء جزء افرادی که مورد سؤال واقع شدند نظرم را گفتم. دراین جریان بطور کلی مثل هرجا هر جمعی که دور هم جمع می‌شوند یك عده‌ای برای منافع شخصی می‌آیند، اینها آمادگی مبارزه را ندارند، پای سختی که می‌رسد فرار می‌کنند، اینها آدم‌های سطحی و فرصت‌طلبی هستند. خیلی‌ها آمدند و رفتند. بعضی‌ها هم می‌مانند اما با توقع‌های بسیار زیادی می‌مانند، چند سال کار می‌کنند، می‌خواهند همه کاره شوند.

وقتی بیرون می‌روند در جای امنی می‌نشینند و شروع می‌کنند به فحاشی و مزخرف‌گوئی. اینها برای من ارزشی ندارد و خوشم هم نمی‌آید. هر کس ممکن است خطا بکند، ولی اگر ماندند تا آخر، علاقمند هستند و می‌خواهند یك کاری بکنند، آنها با ارزش هستند. هرکس می‌خواهد باشد آنهایی که ایستادند و عروسك خیمه‌شب بازی نبودند، چه نسبت به من نظر مساعد داشتند یا نداشتند انسان‌هایی بودند که برای من ارزش دارند.

رادمنش برای من خیلی باارزش و محترم است، هرچه کرده باشد هرچه هم با من بد بوده یا خوب بوده، آدم محترمی است تا آخر هم بر سر عقیده‌اش ماند تا مرد.

- در مورد انشعابات درون‌حزبی توضیح بفرمائید؟ وضعیت درونی و روابط افراد در این مواقع چه تغییری می‌یافت؟

مریم فیروز: موقعی که جریان آذربایجان پیش آمد یك انشعاب درون حزب صورت گرفت که پیرو آن خلیل ملکی و عده‌ای دیگر به همراه او از حزب کنار کشیدند. زن و مرد

و حتی افرادی که دارای مسئولیت‌هایی بودند از حزب بیرون رفتند.

طبیعتاً حزب خود را جمع‌وجور کرد و آماده مبارزه شد. هنگامی که ما در اروپا بودیم، بار دیگر انشعابی درون حزب رخ داد، و یك عده دیگری از جمله قاسمی، فروتن و هم‌فکرانشان از حزب کناره گرفتند، این گروه برای خودشان روزنامه‌ای هم داشتند.

یادآور شوم که قاسمی خیلی زود بر اثر سکته فوت کرد. دکتر فروتن که دورانی با ما خیلی نزدیك بود انسان باشرف، محکم، دوست خیلی خوب و فردی بسیار باسواد و استاد دانشگاه بود. این نکته را هم اضافه کنم که این آقایان حزبی اکثریت قریب به اتفاقشان در رشته‌های تخصصی خود بسیار باسواد و محققین بسیار عمیقی بودند. و افراد سطحی در حزب بسیار بندرت وجود داشتند.

ببینید در ارتباط با سؤال شما باید بگویم، حزبی که جوان است و تازه پایه‌گذاری شده بر اثر سختی‌ها و مشکلات، عده‌ای از اعضایش را بنا به دلایلی از دست می‌دهد. فقط آنهایی که از روی عقیده و ایمان آمده‌اند برای مبارزه باقی می‌مانند. نه تنها در حزب توده در همه جریانات اینطور است.

انشعاب‌ها

ـ بیشتر علاقمندیم که علت انشعاب را بدانیم.

مریم فیروز: علت آن، برخوردها بود. مسائل شخصی، عدم پذیرش خط مشی حزب و برخورد عقاید، بی‌حوصلگی، عدم اعتماد به موفقیت مبارزه و یا تأخر زمانی آن، دشواری‌های جریان مبارزه بانضمام عوامل خانوادگی، سن، کار، مسائل مادی، همه از عواملی هستند که افراد را از مبارزه جدی کنار می‌کشاند.

ـ از انشعاب گروه قاسمی بفرمائید؟

مریم فیروز: قاسمی و فروتن مثل برادر برای من بودند، فوق‌العاده عزیز؛ هم برای من و هم برای کیانوری باارزش بودند. در آن روزها این جریان گرایشهایی به سوی آلبانی پیدا کرده بود، و بعد هم خودشان رفتند. واقعاً این جدایی برای من خیلی سنگین بود. بهرحال اختلاف سلیقه و اختلاف دید سیاسی اینها را جدا کرد.

ـ آن زمان، عدم حضور این افراد خللی در کار حزب ایجاد کرد؟ آنها مورد اتهام بودند. بازار فحاشی، فقدان متانت در تحمل آراء هم بدنبالشان گرم شد.

مریم فیروز: شخصیت اینها از لحاظ سواد و نوع کارشان طبیعتاً طوری بود که عدم حضورشان نمی‌توانست لطمه نزند، ولی این ضربه قابل جبران است و جبران هم شد. عده‌ای آمدند و کارها را در دست گرفتند.

ـ انشعاب روی افراد حزب تأثیر روحی هم داشت؟ مقابله خشن، هتاکی و تهمت بالا گرفت؟

مریم فیروز: طبیعی است. حس کینه‌توزی، حس بدبینی و توهین را در هر دو طرف ایجاد می کند. هر کسی برای اثبات حق خودش به فحاشی می‌پردازد. شاید به این جهت که سازمان حزبی در دست آنها بود قوی‌تر بودند. در واقع با انشعاب ضربه‌ای به بدنه خورده بود و دستگاه حکومتی هم از این جدایی استفاده کرد.

اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم که فشار دستگاه روی کسانی که باقی ماندند زیاد بود. نشنیدم که بر سر انشعابیون سختی‌های آنچنانی آمده باشد یا کشته داده باشند ولی حزب کشته داد.

ـ با توجه به اینکه شما رهبران حزب را می‌شناختید، زندگی داخلیشان چگونه بود؟ آیا دلیلی دارد که همیشه شما از زندگی واقعی افراد حزب در سطح رهبری طفره می‌روید؟

مریم فیروز: این سؤال برایم ناراحت کننده است، من از اینکه وارد زندگی خصوصی افراد شوم نفرت داشتم، ولی برای اینکه جوابی داده باشم، می‌گویم که زندگی آنها هم مثل همهٔ انسانها بود، مردمی ایرانی بودند با همان ویژگی‌های تربیتی ایرانیان. خوب بعضی‌ها همسر خارجی داشتند، مثل دکتر یزدی که همسرش اروپایی بود و بعضی‌ها همسر ایرانی، بعضی‌ها مثل دکتر بهرامی فوق‌العاده به همسرشان علاقمند بودند. و...

ـ منظور من از این دیدگاه و از این جنبه نیست می‌خواستم بدانم کلاً نحوه زندگیشان با آن آرمان‌ها و هدف‌هایشان تناسب داشت؟ آیا زندگی آنان نظیر مرفهین بی‌درد نبود؟

مریم فیروز: آرمان‌های ما چه بود؟ اول این را روشن کنیم. آرمان ما مبارزه با شاه و برداشتن استثمار از مردم و احقاق حقوق زن بود. من نشنیدم توده‌ای زنش را کتک بزند یا بدرفتاری با آنها داشته باشند.

ـ در دوره اقامتتان در اروپای شرقی همسران آقایان عضو حزب اعم از رهبران یا سایر کادرها در داخل حزب فعالیتی داشتند؟

مریم فیروز: کسانی که از ابتدا عضو بودند مثل خانم صفا حاتمی که جزء کادر حزب

محسوب می‌شد، طبیعتاً کارش را انجام می‌داد، در حقیقت آنهایی که عضو حزب بودند، چنانچه وضعیت خانوادگیشان اجازه می‌داد، و اگر صلاح می‌دانست از آنها برای کار دعوت می‌کرد.

افسران توده‌ای

ـ راجع به پورهرمزان چه می‌دانید؟

مریم فیروز: محمد پورهرمزان یکی از افسران توده‌ای است که در دوران مخفی از خراسان آمده بود و چون خانه نداشت من او را به منزل اعظم صارمی بردم. او در اتاق کوچکی ساکن شد و بعد کیانوری او را به آذربایجان شوروی فرستاد. من شخصاً با او ارتباط نداشتم، وی شخص باسوادی بود که به چند زبان آشنایی داشت. روسی را فوق‌العاده خوب صحبت می‌نمود و جزو کسانی بود که در رادیو کار می‌کرد.

در آلمان یك آپارتمان دو اتاقه داشت و دائماً کار می‌کرد، ترجمه می‌نمود و یك عمر زحمت کشیده و از زندگی مادی صرفنظر کرده بود. اینها اگر با شاه کنار می‌آمدند، می‌توانستند همه چیز داشته باشند. ولی مبارزه کردند و از اینرو برایم محترم هستند.

من هرگز نشنیدم که پورهرمزان نسبت به انقلاب و جمهوری اسلامی حرف زشتی بزند، او انسانی بود که در همه دوران کار می‌کرد و جان و جوانیش را در این راه گذاشته بود.

ـ در مورد پورهرمزان گفته‌اید که او نسبت به انقلاب و جمهوری اسلامی حرف زشتی نزده است، توضیح دهید و اگر ممکن است «حرف زشت» را بازتر بیان بفرمائید.

مریم فیروز: هیچ توده‌ای نسبت به جمهوری اسلامی حرف زشت نزده است، این شعار حزب بود که باید انقلاب را تقویت کرد و کمك نمود. پورهرمزان هم فردی بود عضو حزب و مسئول بود و چطور ممکن است برخلاف دستورات حزب رفتار کند.

ـ نظر شما در باره اندیشه‌های سیاسی ایرج اسکندری چیست؟

مریم فیروز: اسکندری از آغاز جوانیش وارد این جریان شده بود، به نظر من صداقت داشت و مایل به مبارزه در این راه بود، شاهزاده‌ای بود که خانوادگی به پیشبرد این مبارزه علاقمند بودند. او خودش شخصاً مبارزه کرد و زندگیش را در راه این مبارزه گذاشته بود، از نظر مالی او چیز قابل توجهی نداشت این اواخر از طرف مادر، ارثیه‌ای به او رسید. از جنبه خصوصیات اخلاقی او خیلی رفیق‌پرست بود. کسانی را دور خودش جمع می‌کرد،

تقویت می‌نمود و به کسانی که با او راه می‌آمدند خیلی فرصت می‌داد.

اسکندری در زندگی بیشتر بازیگر بود، زبان فرانسه را مثل زبان مادریش می‌دانست، زیرا تحصیلات عالیه‌اش را در فرانسه گذرانده بود. فردی حراف، و یك سیاستمدار صددرصد ایرانی بود. عده‌ای را با خودش متمایل می‌کرد و به آنها میدان می‌داد و کسانی که دورش نبودند طبیعتاً کنار می‌زد. اسکندری با من هیچگونه ارتباطی نداشت. چون نه از او درخواستی داشتم و نه تملق او را می‌گفتم. ولی با دیگران همانطور که گفتم خوب بود. در جلسات حزبی هم که با هم بودیم من از او فاصله داشتم و هیچ نزدیکی بین ما نبود. اما از نقطه‌نظر رفتاری برخوردش با من همیشه مؤدبانه بود. از نظر خانوادگی همسر باسواد و فهمیده‌ای داشت که به زبان فرانسه مسلط بود، ولی به علت ناراحتی عصبی که داشت از جریانات و فعالیت‌های سیاسی دور بود. پسر اسکندری جوان باارزش و فروتنی است دخترش هم یك پزشك است.

ـ و خسرو روزبه؟

مریم فیروز: خسرو انسان بسیار خوبی بود، من از بین توده‌ای‌هایی که دیدم خسرو رفتارش، برخوردش، بزرگواریش، چشم‌ودل‌سیریش برایم نمونه است. این مرد عجیب بود.

همانطور که من به او علاقمند بودم او هم به من علاقه داشت و بسیار با محبت و انصاف رفتار می‌کرد. همه زندگیش را در راه مبارزه گذاشت، برای او فوق‌العاده احترام قائل هستم. او از من بالاتر نبود و نمی‌توانست به من دستور بدهد، ولی من برای احترامی که به او داشتم، از او اجازه می‌گرفتم، می‌خواستم که او نظر بدهد، وقتی می‌خواستم از ایران بروم با او درمیان گذاشتم و او با رفتن من موافقت کرد.

روزی که در اروپا خبر مرگش را شنیدم واقعاً مصیبت‌زده شدم. برایم مسلم بود که با وضعیتی که در ایران وجود داشت او زنده نخواهد ماند. من به او گفتم که تو هم بیا برویم. در پاسخ گفت: نه، اگر می‌خواهم بمیرم همین‌جا می‌میرم. او روی عقیده‌اش باقی ماند.

ـ روزبه ازدواج کرده بود؟

مریم فیروز: بله

ـ چه کسی همسر او بود؟

مریم فیروز: روزبه خودش برایم فوق‌العاده عزیز است همسر او خانم آفاق بود و بیش از این چیزی نمی‌دانم.

ـ در مورد قتل همسر روزبه توضیحی دارید؟

مریم فیروز: نه ما قتلی ندیده‌ایم تا آنجا که من می‌دانم آفاق زنده است.

ـ از کریم کشاورز بفرمائید.

مریم فیروز: کریم کشاورز، برادر فریدون کشاورز مسئول انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بود. مرد بسیار محترم و کاملاً آرامی بود. ساکت و بدون تظاهر، تحصیل کرده، دقیق، پرکار و سرش بکار خودش بود و زبان فرانسه را بخوبی صحبت می کرد. و آنها را عمیقاً می‌دانست. مدتی در دوران شاه زندانی شد و بعد به جنوب تبعید گردید. کتاب خاطراتش را در این مورد من خوانده‌ام.

من با او کار کردم و از راهنمائی‌هایش برخوردار شدم. او بسیار بزرگوار بود. وقتی از اروپا بازگشتم تنها جایی که دلم می‌خواست بروم، نزد کریم کشاورز بود. خوشبختانه با او دیدار کردم. او انسان خوبی بود و خیلی برای شخص من ارجمند بود.

ـ از گاگیك آوانسیان چه مطلبی بخاطر دارید؟

مریم فیروز: در اروپا یك بار او را دیدم، ولی با او آشنایی نزدیك نداشتم، اما وقتی برگشتم او کمك ما بود و یك برادر بود. او درد را می‌فهمید و کوشش می کرد آنرا از بین ببرد فهمیده و همیشه خوشرو و خندان بود. در دوران شاه زندان کشیده بود. او از هیچ محبتی به هیچکس دریغ نداشت. اینها به من نزدیك بود. او نه تنها دوست غمخواری بود بلکه برادری بزرگوار بود.

ـ لطفاً نظرات فریدون آذرنور را درمورد کیانوری بیان کنید.

مریم فیروز: از خود آذرنور بپرسید، من در باره او واقعاً نمی دانم چه بگویم؟ و بخاطر ندارم او در مورد کیانوری چه گفته است.

ـ با آذرنور آشنا بودید؟

مریم فیروز: خیلی کم، بسیار کم. من اینها را دیده‌ام، ولی برای صحبت کردن در مورد اینها شناخت و اطلاعات کافی ندارم.

ـ وقتی شما در مهاجرت بسر می‌بردید، لاهوتی را ملاقات کردید؟

مریم فیروز: وقتی من به مسکو رفتم سال ۲۵ قبل از مهاجرت او را در آنجا دیدم در آپارتمانی در یکی از عمارت‌های بزرگ مسکو که به دولت تعلق داشت و محل سکونت اعضای دولت بود زندگی می کرد. در واقع او وقتی از ایران گریخته بود به تاجیکستان رفته و

در آنجا مقام بالائی داشت.

فکر می‌کنم وزارت فرهنگ را عهده‌دار بود و پس از مدتی از تاجیکستان به مسکو آمده بود. آنها لاهوتی را از خودشان می‌دانستند و واقعاً محل زندگی‌اش خوب بود یك باغچه هم در خارج شهر داشت.

همسرش روس بود، ولی فارسی صحبت می‌کرد، زن تحصیل‌کرده و فهمیده‌ای بود. لاهوتی نسبت به من خیلی محبت می‌کرد. در ملاقات با من کراراً از ایران سؤال می‌کرد و می‌خواست از ایران بداند، و این نشانه علاقه او به این مملکت است. در یکی دو باری که او را دیدم مرا سفارش به بازگشت به ایران می‌کرد. از نظر خصوصیات اخلاقی شخص بسیار ساده و متواضعی بود.

زنان دوست، زنان دشمن

ـ خانم هما هوشمند راد چگونه زنی بودند؟

مریم فیروز: دختر خیلی خوب و باشخصیتی بود و به راهی که انتخاب کرده کاملاً معتقد. او از ابتدای کار حزبی وارد این جریان شد و با هم همکاری خیلی نزدیکی داشتیم. من برای ایشان احترام داشته و نسبت به او علاقمند بودم. او در عین اینکه دختر آرامی بود ولی در امور کاری اگر به او توهین می‌شد واقعاً می‌ایستاد و تحمل نداشت. در زندگی سختی بسیار کشیده بود. پسری داشت که همسر اروپایی اختیار کرده و در اروپا هم زندگی می‌کرد. هما در اروپا مبتلا به سرطان شد، وقتی شنیدم بیمار است از برلن برای دیدارش به لایپزیك رفتم. با وجود همه مراقبت‌ها و دقت‌هایی که از نظر پزشکی برای او می‌شد سرانجام فوت کرد. در آنجا رسمی است که خاکستر مرده را به صاحب عزا می‌دهند و من صاحب عزای هما بودم و در مجلسی که برای یادبود او گرفته بودند خاکسترش را به من دادند. هما به گردن من این حق را داشت که چنین خدمتی برای او بکنم. او زن برجسته و مظلومی بود. برای من خاطره‌اش عزیز است.

ـ ملکه محمدی؟

مریم فیروز: وقتی شروع بکار کرد، دختر جوان، بسیار منظم و کوشایی بود. گمان می‌کنم در سال ۱۳۲۹ جزء انشعابیون حزب را ترك کرد، ولی دوباره بازگشت و حزب هم کار با زنها را برای او تعیین کرد. تا آنجایی که من نسبت به او شناخت دارم مقید به اجرای

دستورات حزب بود و هر مأموریتی را بطور دقیق انجام می‌داد.

متأسفانه او با شهناز اعلامی دوست خیلی نزدیك بود. البته نه آنطور که تحت تأثیر او واقع شود. ولی با من ارتباط خصوصی نزدیك نداشت و من فقط یك بار برای ادای تسلیت فوت مادرش به منزلشان رفتم.

ـ اگر ممکن است در مورد شخصیت ملکه محمدی توضیح بیشتری بفرمائید.

مریم فیروز: ملکه محمدی زن باشخصیت و محکمی بود. همانطور که گفتم در دورانی که گروهی انشعاب کردند و رفتند او هم اشتباهی کرد و به دنبال آنها رفت. ولی بعد برگشت اگر اشتباه نکنم سال‌های ۲۸ـ۱۳۲۵ بود که او را برای کار در تشکیلات زنان فرستاده بودند. بسیار منظم و حتی می‌توانم بگویم از این جهت کمی هم سختگیر بود.

ـ مطرح است که ملکه محمدی بعنوان نماینده حزب جهت شرکت در بزرگداشت آرگوست بیل (رهبر سوسیال دمکراتهای آلمان) ازطرف اسکندری معرفی شده بود. وی متن سخنرانی خود را در اختیار هیئت مدیره کنفرانس گذاشت، ولی برگزاری کنفرانس مصادف شد با برداشتن اسکندری و معرفی کیانوری به عنوان دبیراول، از اینرو شما سریعاً خود را به کنفرانس رسانده و خود را نماینده حزب معرفی کردید و اجازه سخنرانی به ملکه محمدی ندادید. می‌گویند مریم قصد داشته از ملکه محمدی انتقام بگیرد، آیا چنین حادثه‌ای رخ داده است؟ در صورت پیش‌آمدن این حادثه انگیزه شما از اینکه اجازه ندادید ملکه محمدی سخنرانی کند چه بود؟

مریم فیروز: من عضو هیئت اجرائیه فدراسیون بین‌المللی بودم و به همین مناسبت به آن کنگره دعوت شده بودم، به آنها هم وقت سخنرانی داده بودند. پس می‌بینید که من سریعاً خودم را به آنجا نرساندم. دعوت شده بودم و سخنرانی حقم بود و فرصت سخنرانی را هم خود برگزارکنندگان مراسم به من داده بودند.

از طرفی این صحیح است که اسکندری تمام مدت از ملکه محمدی طرفداری می‌کرد و باز درست است که برای راندن من از هیچ اقدامی دریغ نمی‌کرد اما چرا به این برخوردها پافشاری شود. در هر سازمانی در هر جمعیتی پیش می‌آید و تازگی ندارد. به نظر من اگر کار درستی شده باید تسلیم شد و اگر نادرست است باید مبارزه کرد ولو که با شکست روبرو شویم.

ـ با توجه به سلسله مقالات شهناز اعلامی در مورد حزب و شخص شما، درخصوص

اختلافات خود با ایشان توضیح دهید. می‌گویند شما هیچوقت نتوانسته‌اید یکدیگر را تحمل کنید. البته شما سیاستمدارانه و بطور آشکارا کوشش نموده‌اید چهره بزرگواری از خود نشان دهید که با واقعیت‌های موجود در رقابتهای حزبی‌تان منافات دارد.

مریم فیروز: همسر یکی از روزنامه‌نویس‌هایی بود که به علت همکاری با ما مدتی هم در زندان بود، وقتی تصمیم گرفتیم نماینده‌ای به سازمان بین‌المللی زنان بفرستیم، شهناز را که فردی بسیار وارد به امور بود فرستادیم. او در آنجا کار کرد و مورد توجه مسئولین سازمان زنان قرار گرفت. و وقتی من یکبار برای شرکت در کنگره مزبور رفته بودم دیدم او در آنجا شخصیتی برای خودش پیدا کرده بود. همچنین شهناز با افراد حزبی بسیار نزدیك شده و به همان اندازه از من دور، چون من خیلی چیزها را نمی‌توانستم ببینم و یا انتقاد نکنم. در حزب هم خیلی از او راضی بودند.

چیزی که برای من زننده می‌نمود ارتباط او با دستگاه ایران و بخصوص با اشرف پهلوی بود. و این را خودش هم پنهان نمی‌داشت. در گفتگویی که با هم داشتیم او اظهار داشت که وقتی برای انجام مأموریتی از طرف سازمان زنان به اروپا رفته بودم در آسانسوری با اشرف پهلوی بودم. این همیشه برای من سؤال بود که این ارتباط نزدیك چگونه میسر و ممکن است.

بعد از انتشار صورت اسامی کسانی که با ساواك همکاری می‌کردند به اسم شهناز اعلامی هم برخوردیم. برای ما دیگر موضوع او تمام شد. شهناز بعد به پاریس رفت و سپس به آمریکا سفر کرد. من او را شخصاً آدم متملق و چاپلوسی می‌دانم، از من هم تملق گفته. برای رسیدن مقامی و مقصدی دست به خیلی کارها می‌زد و می‌زند.

ـ شما در جستجوهاتان جواب سؤالهایتان را در باره چگونگی ارتباط اعلامی با بهائی‌ها و اشرف پهلوی را یافتید؟ یعنی اینکه می‌گوئید یك تهمت است یا سندی دارید؟

مریم فیروز: نه اصلاً لزومی ندارد که تحقیق کنم خودش این قضیه را بیان می‌کرد، کسی که بخواهد ارتباط بگیرد، چگونه ندارد، از طریق سفر، از راه سفارت، در مأموریتهایی که می‌رود ارتباط برقرار می‌کند، بخصوص برای او که آنطور باز عمل می‌کرد و پیوسته بین برلن و سوئیس درحرکت بود و کسی هم که همراهش نبود. در مورد بهائی‌ها هم تا آنجا که من می‌دانم خیلی مراقب هستند و یکدیگر را می‌پایند و پیدا کردن آنها بسیار مشکل است. شهناز به آنها گفته بود چرا شما با این سازمان همکاری نمی‌کنید؟ شما اولین کسانی هستید

که در دین‌تان زن را به عنوان آزاد پذیرفته‌اید. بر پایه گفته خود شهناز وقتی او در فدراسیون دمکراتیك بین‌المللی زنان، کار می‌کرد به سراغ گروهی و یا فردی از خانم‌های بهائی می‌رود آنها را دعوت می‌کند که با این سازمان کار کنند و می‌گوید: من دیگر دنبال چه بروم؟ وقتی کسی خودش علناً نشان داده که صدمه زده و توهین کرده شخصاً برای من ارزشی ندارد.

ـ شهناز اعلامی اظهار داشته: همین که جلسات گردهمایی تشکیلات زنان به کلوپ حزب توده منتقل گردید، مریم با رهبران حزب آشنا شد و از این تشکیلات جهت ارضای خودخواهی‌های خود و به عنوان سکوی پرتاب برای پیوستن به صف رهبران حزب توده استفاده کرد و تشکیلات را از سیر اصلی‌اش دور و منحرف ساخت.

مریم فیروز: خانم اعلامی آن زمان کجا تشریف داشتند؟ آیا ممکن است لطف کنند و بگویند آن وقتی که من به حزب رفتم ایشان کجا بودند؟

گمان می‌کنم سال ۲۵ پس از بازگشت از شوروی، هنگامی که من از طرف انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی برای سخنرانی به اصفهان رفته بودم، شهناز را دیدم که به استقبال آمده بود و در آنجا با ایشان آشنا شدم. و متذکر شوم که در آن موقع عضو حزب بودم، ایشان نه عضو حزب بود و نه کاره‌ای و نه از شرایط موجود در حزب اطلاع داشت.

شاید بدانید که اسم اصلی او طوبی است و در آن زمان از روی تملق نسبت به خانواده شاه به شهناز تغییر نام داد.

من به چشم خودم دیده‌ام که در کنگره‌ها خودش را پنهان می‌کرد که مبادا عکسش بیفتد چون با ساواك همکاری می‌کرد. شهناز کسی است که به دستور آمریکا به دفاع از اشرف و خانواده شاه پرداخته. و کسی است که در اروپا برای برگرداندن و احیای سلطنت فعالیت می‌کند. ایشان از سلطنت دفاع نموده و کوشش دارد که شاه را بیاورد و درحال حاضر وضعیت او در اروپا روشن است. پس هرچه او بگوید برای من تأثیری ندارد و برایش اهمیتی قائل نیستم. بلکه می‌توانم بگویم که ناسزا و تهمت از طرف افرادی چون شهناز اعلامی برای من مایه دلخوشی است. و بر من ثابت می‌شود کینه ساواك و یاران و فرماندهانش نسبت به من پابرجاست. پس باید علیه آنها از هر راهی و به هر وسیله‌ای مبارزه کرد.

ـ به نظر شما چه دلیلی دارد که شهناز اعلامی یا امثال ایشان در چنین موقعیتی این گونه علیه شما اظهارنظر کنند؟

مریم فیروز: شهناز فرد تملق‌گویی است و حالا هم با طرفداران سلطنت همکاری

می‌کند و شخصیتی شده برای احیای سلطنت چنین اظهاراتی از او جای تعجب ندارد.

- در بین افراد مختلف مطرح است شما با خانم توران میرهادی اختلافات بسیاری داشته‌اید علت این اختلافات چه بود؟

مریم فیروز: توران میرهادی زن باسوادی بود که چند زبان می‌دانست، ولی خوب مثل خیلی از جوان‌ها خودش را خیلی بالاتر و باتجربه‌تر از دیگران می‌دانست. بهرحال افرادی که با هم در یك جایی کار می‌کنند گاهی بینشان اختلافاتی پیش می‌آید، من و توران اختلاف چندانی هم نداشتیم، ولی در آن دوران دکتر یزدی با من فوق‌العاده بد و کینه‌ورز بود و می‌خواست که مسئولیت را از من بگیرد و به هر مستمسکی دست می‌زد. روزی هم توران میرهادی را آورد و گذاشت و به عنوان مسئول تشکیلات زنان معرفی کرد. دستورات را باید پذیرفت، و جای بسی خوشوقتی بود که اختلاف دکتر یزدی با کیانوری بود که در مورد من به این تصمیمات می‌رسیدند. مبارزه است باید همه چیز را پذیرفت.

کارنامه پنجاه ساله

- حزب توده با سابقه تقریباً ۵۰ ساله چه کارهایی برای خانم‌ها انجام داد؟ خارج از شعار، آیا بطور جدی موضوع دنبال کردن حقوق زن را پیش برد یا آنها را در خدمت حزب مورد استفاده قرار داد؟

مریم فیروز: حزب کاری نمی‌توانست انجام دهد یا قانونی را بگذراند ولی در مرامنامه‌اش حقوق زن را محفوظ داشته. حزب برای مبارزه دعوت می‌کند، ولی برای این هدف خودش کاری نمی‌تواند بکند این توقع را هم من از حزب ندارم. همینقدر که در رویه و مشی حزب من با یك مرد حرفم یکی بود برایم کفایت می‌کرد. این نکته را بگویم که روحیه تحقیر زن در همهٔ مردها وجود دارد برای همین هم من می‌جنگیدم.

- حتی در مردان حزبی؟

مریم فیروز: معلوم است، من از آنها هم توقعی نداشتم او هم از همین محیط است، ولی مگر می‌شود جنگ نکرد؟

- بخاطر دارید که حزب برای رشد جامعه زنان و ارتقاء شخصیت زن ایرانی چه برنامه‌هایی داشت؟ آیا اساساً بطور جدی برنامه‌ای داشت و دلسوز وضعیت فرهنگی و اجتماعی زنان بود؟

مریم فیروز: هیچ یادم نیست که چه برنامه‌ای داشت. حزب یك گروه کوچك در یك اجتماع بزرگ است. ما عقیده داشتیم که زنها باید توجه کنند و خودشان برای احقاق حقوقشان اقدام کنند در عین اینکه مبارزه هم می کنیم. این جریان مبارزه ما بود و یکی از وظایف ما هم همین بود.

- اگر بخواهید کارنامه چندین ساله حزب را بدون تعصب بررسی کنید چه نقاط ضعف و قوتی را خواهید یافت؟

مریم فیروز: نقطه ضعف، مثل هر حزب و هر انسانی خیلی بود. حزب، مجموعه انسانهایی است که هر کدام با یك عقیده‌ای می آیند یك خط را می‌پسندند و هر کدام یك حرفی و یك میلی دارند. یکی پیش می‌برد و دیگری نه، همه هم تربیت شده همین محیط هستند. این انسان‌ها در حزب هستند و حزب هم یك مرامنامه دارد و همه قبول می کنند. آیا در عمل هم همینطور است و به آن شکلی که باید به آن عمل می‌شود؟ در این حزب هم تعصبات بی‌جا و ندانم‌کاری‌های بسیاری بود. عدم شناخت کافی از مردم و محیط ایران هم جزء اشتباهات حزب محسوب می گردد. گروهی که آمده بودند واقعاً با محیط ایران آشنا نبودند از زندان‌ها پس از سال‌ها آزاد شده بودند یا جوانانی بودند که از اروپا برگشته بودند. از واقعیت زندگی و مردم ایران آنگونه که باید و شاید خبر نداشتند. طبیعی است که این وضع با اشکالات زیاد دست به گریبان می‌شود.

حزب توده ابزار شوروی؟

- با توجه به خاطره‌نویسی‌های چند سال اخیر خیلی‌ها در خاطراتشان نقاط ضعف بسیاری برای حزب توده قائل شده‌اند از جمله ایرج اسکندری، شما توضیحی در این خصوص دارید؟

مریم فیروز: یك سازمان جوانی که بدون تجربه شروع به فعالیت می کند، طبیعتاً نقاط ضعفی دارد تا اینکه بتواند حسابی جا بیفتد. چپ‌روی، راست‌روی، برخوردهای گوناگون همه وجود دارد. اینها همه یك گروه جوان بودند، البته دکتر یزدی و دکتر بهرامی مسن‌تر بودند، ولیکن دراین خصوص تجربه‌ای نداشتند. ما در آن سال‌ها نه از سیاست چیزی می‌دانستیم نه از برخوردهای بین‌المللی خبر درستی بدست می‌آوردیم نه مطالعات عمیقی داشتیم. بعدها کلاس گذاشتند و آقای طبری مطالبی را تدریس می کرد. اما با

کلاس و خواندن تجربه‌ای بدست نمی‌آید. با کار و مقاومت و زمین خوردن و بلند شدن است که انسان را آماده می کنند. بخصوص در کار سیاسی اشتباهات است که راه راست را روشن می کند. تلخی شکست است که افراد را آزموده می کند. هر سازمانی این جریانات را باید عمل کند وگرنه کلمه مبارزه معنای خود را از دست می‌دهد.

- می گویند حزب توده قبل از آنکه یك جریان فکری باشد، یك تشکیلات بدون اراده و تحت‌الحمایه شوروی بوده (این موضوع در طول تاریخ حیات حزب در مقاطع مختلف مشخص بوده است) نظر شما در این باره چیست؟ ضمناً در محافل سیاسی نیز نمونه حزب توده و عملکرد آن به عنوان بدفرجامی وابستگی و فقدان هویت ملی مطرح است.

مریم فیروز: شوروی در آن دوران به تمام احزاب دنیا کمك و راهنمایی می کرد. مکتب بزرگی بود که از آمریکا تا هرجای دیگر علاقمندانی داشت که از آنها سرمشق می گرفتند. دوران استالین چون با شرایطی که استالین چه در شوروی و چه احزاب خارج ایجاد کرده بود و البته شاید در خیلی از جاها حق با آنها بود چون دید وسیعتری نسبت به جریانات دنیا داشتند وضع تفاوت می کرد ولی بلافاصله بعد از استالین اوضاع بهم خورد.

برای حزب توده هم هیچ ننگی نیست که آنها را تقویت کردند ولی در همان دوران هم شخصیت‌های حزبی با خیلی از چیزهای آن مخالف بودند.

- یعنی کمك کردن شوروی‌ها را با دخالتشان در تعیین خط مشی حزب توده مرتبط نمی‌دانید؟

مریم فیروز: طبیعی بود این همدردی، هم مسلکی و کمك یك چیز خیلی طبیعی بود. خیلی روشن است وقتی شما به کسی کمك می‌کنید شرط می گذارید، حق شما هم هست، شما پول بدهید او برود نوکر دیگری بشود؟ خیر، می گوئید توی این راه قدم بگذار ما هم به شما کمك می کنیم.

- یعنی پول می‌دهد و انتظار دارد نوکر دیگری نشوید، نوکر او شوید؟ به هر رو بگذریم در مورد انتخابات داخلی احزاب کشورهای دیگر، شوروی دخالت می کرد؟

مریم فیروز: در دوران استالین احزاب دیگر زیر تسلط شوروی بودند یعنی خود احزاب از آنها می‌خواستند و تبادل‌نظر می کردند، ولی بعدها بعضی از احزاب دخالت شوروی را نپذیرفتند. ببینید درایران مبارزه ضدشاه بود. در فلان جا دستوراتشان را می‌دادند، ما می‌پذیرفتیم یا رد می کردیم و اکثراً دستوراتی هم که بود بر پایه اطلاعاتی بود که از ایران

داشتند ما که اطلاعاتی نداشتیم آنها از ایران به ما اطلاع می‌دادند.

ـ آیا تنها حزب توده بود که با شاه درافتاد؟

مریم فیروز: بله هیچکس در میدان مبارزه نبود وقتی آنها با شاه درافتادند در سال‌های ۲۰ و ۲۱ سربازان شاه در کوچه‌ها به توده‌ای‌ها حمله می‌کردند و آنها را زندانی می‌نمودند. خود مرا در جریان تظاهرات با قنداق تفنگ زدند. درست تا سال ۱۳۴۲ که صدای امام خمینی در قم بلند شد هیچکس نفسش درنمی‌آمد و در این مدت تنها حزب توده بود که کشته می‌داد.

اشرف پهلوی، مریم فیروز و سازمان بین‌المللی زنان

ـ چگونه با سازمان بین‌المللی زنان ارتباط یافتید؟

مریم فیروز: در سالهای اول فعالیتمان، سازمان بین‌المللی زنان در اروپا تشکیل گردید. من از وجود چنین سازمانی وقتی رفتم سوئیس، مطلع شدم در آنجا با یکی از نمایندگان فرانسه به نام ماری گد وایان کوتوریه که از زنان برجسته بود و در دوران جنگ بین‌المللی به دلیل فعالیت‌های ضد فاشیستی و مبارزه با آلمان نازی گرفتار و در یکی از زندان‌های مخوف هیتلری زندانی شد و هرگز دست از مبارزه برنداشت. من هم تقاضا کردم، و ایشان برایم گفتند که سازمانی بین‌المللی برای زنان در پاریس تشکیل شده با سازمان بین‌المللی که در صورت امکان تشکیلات ما را هم به عضویت بپذیرد و از همان زمان، و البته پس از بازگشت به ایران و مشورت با دیگران با زنان ارتباط برقرار کردم. آنها نشریاتشان را برای ما می‌فرستادند. طبیعی است که این نشریات بیشتر وابسته به جناح چپ بودند، اما براستی از حقوق زنان در سراسر دنیا دفاع می‌کردند، این سازمان از سراسر زنان جهان دعوت می‌کرد که با هم همکاری کنند. پس از سال‌ها که ما در مهاجرت در آلمان شرقی بودیم، جلسه‌ای بین‌المللی از همه زنان دنیا از هر جناح و عقیده‌ای در برلن شرقی تشکیل شد. و از اشرف پهلوی هم به عنوان مسئول سازمان زنان ایران دعوت شده بود. ظاهراً اظهار داشته بود که با وجود مریم فیروز در این جلسه شرکت نخواهد کرد. دولت آلمان شرقی هم صریحاً گفته بود این سازمان آزاد بین‌المللی است و هر سازمانی آزاد است که عضو آن باشد و در جلسات آن شرکت نماید و ما حق دخالت در کار این سازمان نداریم. بنابراین آمدنتان دست خودتان است. بینهایت از این برخورد دولت آلمان شرقی سپاسگزار بوده و هستم.

ـ مطرح نموده‌اید که شاه و اشرف پهلوی بارها از شما جهت ورود به کشور دعوت نمودند و شما پاسخ منفی دادید. این دعوت چگونه بود و چه کسی حامل این پیام بود؟

مریم فیروز: من چنین چیزی نگفتم. بلکه گفته بودند اگر به اینها نامه بنویسید جوابتان را خواهند داد و شما را می‌پذیرند. ولیکن همانطور که گفتم در کنگره زنان دمکراتیك، اشرف را هم برای شرکت در جلسه دعوت کرده بودند و او پس از اطلاع از حضور من در آن جلسه گفته بود چون مریم فیروز آنجاست در آن مراسم شرکت نخواهم کرد.

ـ این جریان انعکاس بین‌المللی هم داشت؟

مریم فیروز: این مسأله جایی مطرح نشد و تقریباً یك چیز خصوصی بود که علناً نگفتند که او نیامده است و از طرفی انعکاس هم لازم نبود.

ـ اشرف به عنوان رئیس سازمان مبارزه با بیسوادی، گهگاهی آمارهایی را در رابطه با این قضیه به سازمان‌های بین‌المللی ارائه می‌کرد. شما در خارج از کشور برای مبارزه با این شگرد تبلیغاتی آنها (رژیم پهلوی) چه موضع‌گیری‌هایی می‌کردید؟

مریم فیروز: در کنگره هلسینکی که ما هم حضور داشتیم، من با نمایندگان ایران درافتادم. و ادعاهای آنان را در گزارشهای ارائه شده به کنگره بی‌اساس خواندم. و از طرف مدعوین هم مورد تحسین قرار گرفتم.

دوران مخفی

ـ از خاطرات دوران زندگی مخفی‌تان بفرمائید.

مریم فیروز: روز ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ برای برگزاری مراسم یادبود، همگی بر سر مزار ارانی رفته بودند و آن روزی است که به شاه تیراندازی شد، حالا این تیراندازی بحث‌های زیادی به دنبال داشت که ناصر فخرایی از کجا تحریك شد؟ آیا خود شاه مطلع بوده یا نه؟ جریان وجود کارت حزب توده در جیب او چگونه توجیه می‌شود؟ و چرا رزم‌آرا او را فوراً کشت؟ و... بهرحال این حادثه را به کیانوری و حزب نسبت دادند که فخرایی را او تحریك کرده که شاه را بزند یعنی اینقدر احمقانه و بچگانه مستمسك درست کردند.

همان شب مأمورین رژیم یکباره و بطور ناگهانی ریختند در منزل و همه جا را گشتند و کیا را دستگیر کردند من تا نزدیك اتومبیل همراهش رفتم و خداحافظی کردیم.

من می‌دانستم که بزودی سراغ من هم خواهند آمد. سحرگاهان فرزندانم را به خانمی سپردم و به منزل خواهرم پناه بردم. بعد که منازل اقوام و خویشاوندانم را یکی یکی به دنبال من جستجو می‌کردند ناچار شدم از آنجا هم بیرون بروم. یك روز به منزل پسرعمویم که تیمسار بود رفتم. خانهٔ چون قصرش در باغ بزرگی، در خیابان امیریه، واقع شده بود ماوقع را برایش گفتم و او هم به گرمی مرا پذیرفت در این دوران دربدری و سرگردانی محبت مردم بی‌حد وحصر بود. هرخانه‌ای که می‌رفتم بی‌نهایت بزرگواری می‌دیدم. افرادی که من نمی‌شناختمشان مرا از جان و دل پذیرا می‌شدند، علیرغم اینکه می دانستند فراریم، می‌دانستند کی هستم و می‌دانستند که کیانوری در زندان است، خطر را می‌خریدند.

مدتها دربدری، سرگردانی، راهپیمایی از این کوچه به آن کوچه ادامه داشت واقعاً معنای آوارگی، بدبختی و بی‌کسی را حس کردم. این نکته را هم ذکر کنم که با تمام این سختی مبارزه بارها توانستم از چنگ مأمورین فرار کنم. بعداً معلوم شد که تعداد زیادی از توده‌ای‌ها را گرفتند و خطر مرگ آنها را تهدید می‌کند، طبیعی بود که من می‌بایستی دیگرانی را که دستگیر نشده بودند پیدا می‌کردم. آنهایی هم که بودند و خبردار شدند که کیانوری را دستگیر کرده‌اند بدنبال من می‌گشتند.

خوب بخاطر دارم یك روز که با کسی قرار داشتم، رفتم در خیابان البرز، خسته و گرسنه، او آمد و من گفتم که جایی برای ماندن ندارم. او مرا به خانه‌ای برد که محل سکونت خانم صارمی بود، او عضو حزب و خودش هم درخطر بود، ولی با یك دنیا محبت و گرمی مرا به منزل یکی از اقوامش برد.

به همین ترتیب کسانی بودند از زن‌های توده‌ای و غیرتوده‌ای که مرا راه دادند در چنین شرایط سختی واقعاً این خانم‌هایی که مرا می‌پذیرفتند با چه محبتی با من رفتار می‌کردند. ماه‌ها با این وضع گذشت. بعد از چند ماهی توانستیم کمی خودمان را جمع‌وجور کنیم. چند نفری را که نگرفته بودند دورهم گردآمدیم، جایی را گرفتیم و زن‌ها کار خود را می‌کردند. چاپخانه مخفی هم کماکان کار خود را انجام می‌داد. اولین اعلامیه‌ای که منتشر شد از طرف زنان، به منظور دعوت برای تداوم فعالیت‌ها تا دستیابی به اهداف اساسی‌مان بود که رسیدگی به وضعیت زندانیان یکی از آنها به شمار می‌رفت.

تا این زمان شاه جرأت نکرد اینها را بکشد، چون اولاً مدرکی در دست نبود، ثانیاً شاید وضعیت بین‌المللی به این شرایط کمك می‌کرد. در همین دوران بود که محاکمه زندانیان

آغاز شد. قبل از آن من نزد دکتر شایگان، که وکیل بود، رفتم و صحبت کردم که از اینها دفاع کند و ایشان هم قبول کرد. ضمن اینکه از حضور من در ایران اظهار تعجب می کرد و گفت که تصور می کرد که در فرنگستان باشم، در هر صورت، در جریان محاکمه اینها مردانه از خود دفاع کردند. رئیس محکمه هم که یك سرهنگ ارتش و شخص بدعنقی بود در آخرین جلسه، هنگام قرائت رأی دادگاه گفت: هیچ دلیلی برای محکومیت آقایان وجود ندارد و من رأی نمی‌دهم. پس از چندی او را هم از کار برکنار کردند.

در جریان این محاکمات مرا هم غیاباً محکوم کردند و برایم از طریق سرهنگ (باستی) پیغامی فرستادند که اگر بیاید از اشرف برایش ملاقات می گیریم و یا نامه‌ای برای شاه می‌نویسد و شاه خودش او را به حضور می‌پذیرد. در پاسخ گفتم شما به باستی بگوئید نامه‌ای که من به شاه بنویسم، حکم اعدامم در آن هست.

ـ شما را غیاباً به چه چیزی محکوم کردند؟

مریم فیروز: مرا اول به چند سال حبس تأدیبی و بعد هم به حبس ابد محکوم کردند. غیاباً مرا دوبار محکوم کردند مدت اولی را یادم نیست.

در همین حول و حوش بود که یك روز با تاکسی از جلوی منزل مادرم می گذشتم، دیدم شلوغ و غیرعادی است برای روشن شدن جریان به خواهرم تلفن زدم و سؤال کردم چه اتفاقی افتاده، معلوم شد خانمی که شبیه من بوده به منزل مادرم رفته و پلیس‌ها تصور کرده‌اند که این خانم من هستم و ریختند توی خانه، و همه جا را حتی صندوق‌ها را هم گشته بودند. چون من را نیافتند برادرهایم را گرفتند و انداختند در کامیون و با این وضع فجیع و با بی‌حرمتی نسبت به آنها، نزد رئیس شهربانی برده بودند. وقتی مختاری آنها را می‌بیند سؤال می کند: آقایان فرمایشی دارند که اینجا آمده‌اند؟ برادرانم گفته بودند معنی این کار چیست ما را با این وضعیت اینجا آورده‌اید؟ تازه می‌پرسید کاری دارید؟ او گفته بود ببخشید، اشتباه شده و عذرخواهی کرده بود. گویا قبل از آن مختاری به شاه تلفن کرده و مژده داده که مریم را گرفتند و شاه هم در یك مهمانی این مطلب را بیان کرده بود. از طرف دیگر بعد از یورش پلیس به منزل ما، مادرم حالش بد می‌شود. و پرفسور عدل که خویشاوندی سببی با ما داشت برای عیادت و معالجه مادرم به منزل ما می رود، و از وضعیت و حال و موقع او ناراحت می‌شود و به دربار تلفن می‌زند که چرا به خانه مردم می روند و جوانها را می‌برند. درپی این ماجرا فوراً از آنجا دستور می‌دهند که اینها را آزادشان کنید. به این ترتیب بود که برادرانم

آزاد شده و برگشتند.

ـ در ادامه صحبت‌تان از جریان تظاهرات مرتبط با تبعید زندانیان به یزد بگوئید.

مریم فیروز: بعد از اعلام دوران محکومیت، آنها را به زندان قصر بردند، تصور می‌کنم حدود سال ۱۳۳۰ بود. خبردار شدیم که زندانیان را از زندان قصر به عنوان تبعید به یزد انتقال داده‌اند. درپی یافتن راه حل، چاره را در برپایی تظاهرات زنان یافتیم، بدنبال غیر قانونی شدن حزب تا آنروز هیچ تظاهراتی برپا نشده بود زیرا دولت به سختی ممانعت می‌کرد. تعداد اندکی از خانواده‌ها و اعضای تشکیلات زنان، به اسم خانواده‌ها در جریان این تظاهرات شرکت کردند، زیرا خانواده‌ها جرأت نمی‌کردند که حضور یابند، چون خفقان حکومت نظامی همه جا سایه افکنده بود. من هم علیرغم اینکه محکوم بودم رفتم. گرچه این امر مخالف نظر جمعی از زنان بود، چون آنها از اینکه دستگیر شوم نگران بودند. ولی با این حال رفتم و دورادور قضایا را زیر نظر داشتم.

همگی به مقابل مجلس رفتیم. پلاکاردهای متعددی که شعارهایی روی آن نوشته شده بود: بازگردید و سروصدا بلند شد. در این موقع گروهی از خانواده‌ها که تا حدودی ترسشان ریخته بود به ما پیوستند. درخواست کردیم که نمایندگانی از ما داخل مجلس شوند و وقتی اینها وارد مجلس شدند در آنجا متحصن گردیدند. از جمله مادر کیانوری هم در بین خانواده‌هایی بود که چند روزی در مجلس بسر برد.

تا فراموش نکردم این را بگویم که پدر قاسمی پیرمرد، همیشه جلوتر از همه در هر جریانی بود. بدون واهمه، بدون اینکه یك آن تعطیل کند او این بار هم در جمع متحصنین بود. در هر حال تظاهرات و مقاومت اولین بار بعد از سال ۱۳۲۷ به دست زنها شروع شد. و مدتی هم جنجال زیادی برپا کرد و چیزی هم نگذشت، فکر می‌کنم نزدیك یك سال بعد بود که زندانیان دوباره به تهران منتقل شدند.

ـ از خانم‌هایی که در آن تظاهرات شرکت داشتند کسی را به یاد دارید که ذکر بفرمائید؟

مریم فیروز: من خیلی چیزها را فراموش کرده‌ام، ولی تمامی خانواده بزرگ علوی از اول جزء کسانی بودند که در هر قدمی در هر جائی کار می‌کردند. همینطور خانواده اسکندری. اینها پایه‌های تشکیلات بودند. دیگران هم می‌آمدند. خانم‌هایی که ما را راه می‌دادند و کمك می کردند. در بین زن‌های کارگر، جهان خانم نامی بود که همیشه زودتر از دیگران می‌دوید. از آذربایجانی‌ها خیلی زیاد می‌آمدند و همگی با شور و علاقه کار

می‌کردند.

ـ انگیزه‌شان چه بود؟

مریم فیروز: بسیاری از آنان در گذشته زندانی داشتند، یعنی خودشان سختی چشیده بودند. خوب این یك نهضتی بود که عمق زیادی داشت. از اینرو مردم می‌آمدند، بخصوص آذربایجانی‌ها با شور و آگاهی بیشتری می‌آمدند. کجای بحث بودیم؟

ـ انتقال زندانیان از یزد به تهران.

مریم فیروز: وقتی زندانیان به تهران آمدند دیگر راه باز بود. یك روز برای دیدن کیانوری چادر به سر کرده و به زندان قصر رفتم. البته با این آگاهی که دو افسری که در آنجا هستند با ما همکاری می‌کنند. به دلیل مخاطراتی که ما را تهدید می‌کرد زندانیان گفتند: چرا آمدی؟ بهرحال من رفته بودم، خیلی هم شجاعت نمی‌خواست چون آن دو افسری که آنجا بودند و من از بابت آنها اطمینان داشتم، می‌دانستم که آنها مراقب هستند و لطمه‌ای بر من وارد نخواهد شد.

در همان روزها بود که ده نفر از زندانیان سیاسی از زندان فرار کردند، آنها با کمك آن دو افسر شهربانی که یکی داخل زندان کشیك داشت و دیگری در بیرون، نقشه‌ای را با تمام جزئیات طراحی و اجرا کردند و در نهایت طرح فرار با موفقیت انجام شد و همگی از زندان گریختند.

من از برنامه فرار زندانیان اطلاعی نداشتم، وقتی روزنامه‌ها مطلب را چاپ کردند من در حین عبور از خیابان لاله زار، از فریاد روزنامه فروشها که فرار ۱۰ زندانی توده‌ای را اعلام می‌کردند، متوجه قضایا شدم. مأمورین رژیم هم ابتدا در ارتباط با این جریان واقعاً گیج شده بودند و نمی‌توانستند کاری بکنند. از سوئی وقتی زندانیان فراری آمدند یافتن محل اختفا و شرایط نگهداری و حفظ آنها بسیار مشکل و فوق‌العاده سنگین بود.

در خانه‌ای که من بودم بایستی آن دو افسر فوق‌الذکر و کیانوری را نیز نگهداری کرد در هر حال زندگی سخت و پرمسئولیتی بود.

مخفی کاری و احتیاط، دربدری و خانه بدوشی حاصل این مبارزه بود که دوباره برای ما شدت گرفت و تکرار شد. اما این بار من تجربه بیشتری داشتم و خیلی از دوستان قدیم دستمان را می‌گرفتند و کمك می‌کردند. من و کیانوری بارها خانه عوض کردیم در این دوران اینقدر زندگی در فشار و تنگنا بود که قرار شد عده‌ای از اینها به شوروی بروند، از جمله

قاسمی و فروتن. دیگران رفتند ولی کیانوری چون معتقد بود که در اینجا کار هست و باید ماند و مبارزه کرد ماند و نرفت. و البته به همین دلیل هم اتهامات فراوانی به او و به من زدند، در همان شرایط مخفی اینها هر روز غروب برای رسیدگی به امور کارهایشان جلساتی داشتند کار می‌کردند، چاپخانه داشتند و روزنامه منتشر می‌کردند و خوب طبیعتاً هر روز حلقه‌های دور ما تنگ‌تر می‌شد و شرایط دشوارتر می‌گردید.

تا اینکه بالاخره کیانوری هم به شوروی فراخوانده شد. او به من می‌گفت: اینها می‌گویند ماندن تو موقتی است و برمی‌گردی، اما من مطمئن هستم که دیگر برنمی‌گردم. او از طریق کرمانشاه مخفیانه به بغداد رفت و از آنجا به اروپا عزیمت کرد.

من مانده بودم و آن شرایط دشوار. حلقه‌های فشار روز به روز تنگتر می‌شد. چاره‌ای نبود و بایستی زندگی کرد. در این دوران تلخکامی، خانواده‌ام از لحاظ مادی بسیار به من کمك کردند، پولی که بدست می‌رسید مرا نجات می‌داد. تا اینکه سرانجام تقریباً ۹ ماه تا یکسال بعد از رفتن کیا، یك روز هم مرا به شوروی فرا خواندند. گرچه برایم خیلی مشکل بود ولی رفتم.

خروج از ایران

ـ نحوه خروج‌تان از ایران چگونه بود؟

مریم فیروز: به علت این که نمی‌خواستم قاچاقی و غیرقانونی از ایران خارج شوم، یکی از نزدیکانم شناسنامه‌اش را در اختیارم گذاشت و با آن پاسپورت گرفتند و پولی را هم برای این سفر فراهم کردند. برای این سفر با اتومبیل از طریق کرمانشاه به خسروی و سپس به بغداد رفتم. در آن دوران به علت یك اعتصاب سراسری در این شهر همهٔ اماکن تعطیل بود. در هر صورت از آنجا به رم رفتم و چون پسر نصرت‌الدوله برادرزاده ایرج فیروز و همسرش در آنجا زندگی می‌کردند، مرا به منزل خودش برد. یك ماه در رم بودم و پس از آن برای مسکو ویزا گرفتم و به شوروی رفتم و این دومین باری بود که من به این کشور سفر کردم.

این دوران سرگردانی و دربدری من تقریباً ۷ـ۶ سال طول کشید وقتی بزرگواری و ایستادگی مردم را می‌دیدم و هرچه با مشکلات مردم و تنگناهایشان در برخوردهایم با آنها در زندگی مشترکمان در زاغه‌ها، خانه‌های کارگری مواجه می‌شدم و محبت‌های بی‌شائبه آنها

مرا در راه مبارزه‌ای که انتخاب کرده بودم مصرتر و مصمم‌تر می‌کرد.

این را هم بیافزایم یکی از کسانی که در این دوران از او بزرگواری دیدم شوهر سابقم و پدر بچه‌هایم بود. من وقتی دلتنگ بودم می‌رفتم و بچه‌ها را در منزل خودش می‌دیدم، چون من جائی نداشتم که با آنها ملاقات کنم. در این دوران بچه‌هایم زیر نظر مادرم بزرگ شدند و او آنها را برای تحصیل به اروپا فرستاد.

- آن دسته از مردمی که در دوران مخفی، شما را در منازل خود می‌پذیرفتند چه انگیزه‌ای داشتند. از روی رابطه عاطفی و یا گرایش حزبی بود که آنها به چنین اقدامات خطرناکی دست می‌زدند؟

مریم فیروز: همه‌اش گرایش به حزب و احترام به آن بود. اصلاً مرا محترم می‌دانستند. این شخصیت را داشتند که یك فراری را پناه بدهند. البته شاید رابطه عاطفی هم بود که بنده خبر ندارم. من منزل نزدیکان خودم هم که حزبی نبودند رفتم ولی به خاطر مبارزه برایشان محترم بود. بطورکلی مردم وقتی ضدیت با دستگاه را در خط مبارزه ما احساس می‌کردند دیگر احتیاجی نداشت که اسم مرا بدانند. فوراً کمك می‌کردند و راه می‌دادند. البته متذکر شوم که بودند کسانی که ما را در منزلشان راه دادند و از آن طرف هم به دشمن گزارش هم دادند. اینها هم بودند، ولی من بیشتر محبت‌های مردم را دیدم.

افزون بر این، یکی دیگر از اقشاری که به ما در این جریان بسیار کمك کردند، گروه پزشکان بودند. اگر بدانید این اطباء در آن دوران چه کمکی می‌کردند، از جمله تنی چند از آنها که با ما نسبت قوم و خویشی داشتند. مثل پرفسور عدل، دکتر فرهاد، آنهایی که یك پایشان در دربار بود و یك پایشان در مطب، با چه محبتی، با چه بزرگواری به ما کمك کردند.

- به مناسبت ملاحظات خانوادگی و یا از روی اعتقاداتشان به شما کمك می‌کردند؟

مریم فیروز: نه، احترام زیادی برای ما داشتند.

- این احترام به خاطر ویژگی‌های خانوادگی‌تان بود یا به دلیل سیستم مبارزاتی حزب؟

مریم فیروز: نه، ببینید شاید هرکس از خانواده فرمانفرما می رفت نزد پرفسور عدل، او بیرونش نمی‌کرد، مسلماً من مریم فراری بودم که مبارزه می‌کردم، ولی در معالجه من او و دکتر فرهاد واقعاً تلاش کردند. همگی‌شان به من بسیار احترام می‌گذاشتند، یا مثلاً دکتر غلامحسین مصدق، من هر وقت نزد او می‌رفتم بلافاصله وقت ملاقات می‌داد و کس دیگری را هم نمی‌پذیرفت و هر بیماری را که به او معرفی می‌کردم اعم از اینکه توده‌ای بود یا نبود

چنانچه لازم بود فوری در بیمارستان بستری و معالجه می‌نمود و مخارج آن را هم به عهده می‌گرفت و از هیچ محبتی کوتاهی نکرد، خود مرا هم او عمل کرد. این را هم بگویم در چنین مواردی دکتر مصدق امیدم بود. تمام این محبت‌ها به خاطر احترام به این خانواده بود. به خاطر احترامی بود که به من فراری و خویشاوند داشتند.

ـ با توجه به آن شرایط دشوار دوران مخفی شما فکر می‌کنید خودتان خیلی زرنگ و ورزیده بودید که از دست مامورین فرار می‌کردید یا آنها ضعیف و کند برخورد می‌کردند؟ و یا اساساً چشم‌پوشی‌هایی وجود داشت، به خاطر فامیل و...

مریم فیروز: در این جنگ و گریز نه آنها کند بودند نه من زرنگ، کمك بود کمك بی‌اندازه مردم. من به هر خانه‌ای که پناه بردم مرا نگه داشتند و با شگردهای مختلف خودم را حفظ کردم، مثلاً یك بار به خانه‌ای که در آنجا بودم مشکوك شده و مأمورین برای جستجو آمدند. من از طبقه بالا چادر به سر کردم و بچه بغل به عنوان فامیل خانواده پائین آمدم. ناگهان کاغذی را که مخفی کرده بودم افتاد و من آنرا کمی به طرف دیگر هل دادم. آنها متوجه کاغذ شدند و گفتند کاغذ مزبور از سینه تو افتاده، من اظهار بی‌اطلاعی نمودم و گفتم کاغذ را شما خودتان انداخته‌اید. یك افسر آن کاغذ را برداشت و رفت. بلافاصله من از آن خانه فرار کردم و رفتم بعدها متوجه شدم که آن افسر توده‌ای بوده و آن فرصت مناسب فرار از این جهت برای من فراهم شد. علاوه بر این من در آن شرایط فوق‌العاده محتاط شده و جانب احتیاط را رعایت می‌کردم. چون هر لحظه خطر تهدیدم می‌کرد.

ـ قرار بود در یك فرصت مناسب درباره اولین سفرتان به شوروی که به دعوت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی صورت گرفت مطالبی را بیان کنید، اگر فرصت را مناسب می‌دانید ما علاقمند شنیدن خاطرات شما هستیم.

مریم فیروز: در جریان سفر اولم به شوروی که تقریباً بعد از جنگ جهانی دوم انجام شد، شرایط حاکم بر هر سرزمینی بعد از جنگ وجود داشت، ارزاق عمومی، جیره‌بندی بود و با کوپن و از طریق پشت سر گذاشتن صف‌های طویل در اختیار مردم قرار می‌گرفت. وقتی ما را برای بازدید از موزه جنگ لنینگراد برده بودند، قطعه نان کلفتی را که آرد آن مخلوطی از گندم، ارزن،و جو بود برای نمایش آنجا گذاشته بودند، به این معنا که در دوران جنگ، مردم از چنین نانی ارتزاق می‌کردند و در جنگ ایستادگی از خود نشان می‌دادند. همینطور استالینگراد را تقریباً به طول شش کیلومتر و عرض دو کیلومتر با خاك یکسان شده واقعاً با

خاك یکسان شده دیدم، حتی یك ساختمان هم در آنجا وجود نداشت من وقتی در استالینگراد بودم گفتم خدایا می‌شود من یکبار دیگر بخندم؟ یك بار دیگر شادی کنم؟ صحبت جنگ و مرگ بود، قدم به قدم، رنج، درد، مرگ. ولی علیرغم همه اینها روحیه مردم بالا بود بطوریکه شب‌ها در همین خرابه‌ها ساز می‌زدند و می‌رقصیدند.

همه مردم در این جنگ، رنج بسیار تحمل کردند، ولی نقش زن‌ها در دوران جنگ عجیب است. اگر شوروی توانست مقاومت کند و روی پا بماند واقعاً زن‌ها پشت جبهه را نگهداشتند. در استالینگراد کارخانه‌ای را دیدم که گفتند در زمان جنگ، تمام کارگران این کارخانه برای شرکت در جبهه رفتند و زن‌ها به جای آنها در کارخانه‌ها مشغول شدند و کار کردند. این گونه در مسکو و سایر شهرها و حتی در سیبری زن‌ها جای مردها را گرفتند. نه تنها در پشت جبهه زن‌ها درخشیدند، بلکه در میدان جنگ هم حضور داشتند. من خودم زنی را دیدم با مسلسل کار می‌کرد. و تیرانداز دقیقی بود و مدال داشت، یك خانم دیگر ژنرال بود، رئیس مترو و راه‌آهن مسکو هم یك خانم بود. کیِف را هم که آلمان‌ها بمباران کرده بودند دیدم. شهر زیبایی که مخروبه شده بود. در آنجا از کلخوز دیدن کردیم. مسکو و باکو هم در برنامه بازدید ما بود. در باکو جلسه انجمن فرهنگی برگزار شد. در این سفر هر کجا که مردم می‌فهمیدند من ایرانی هستم بسیار با محبت برخورد می‌کردند. باید این نکته را نیز ذکر کنم: من شخصاً نسبت به استالین فوق‌العاده بدبین هستم، زیرا بعد از جنگ خیلی ازمردهای بزرگ و انسان‌های درجه اول را بر اثر زیاده‌روی از بین برد. خیلی صدمه‌زده است و به عنوان دشمن خلق بهترین افراد را کشت. اما در جنگ او ایستادگی کرد و این مقاومت را او سازماندهی کرد. در جبهه هیچ چیز کم نداشت در آن سرمای ۳۰ درجه زیر صفر در آن سنگرها برای تداوم مقاومت، رود الکل روانه ساخت چون لازم بود. می‌دانید که پسرش هم در جنگ کشته شد.

این پیروزی را او بوجود آورد. اگر استالین این شخصیت سازماندهی را نمی‌داشت، لنین او را در وصیت‌نامه‌اش توصیه نمی‌کرد. من او را ندیده بودم، ولی در اولین باری که به شوروی رفته بودم در یك جشن ورزشی از دور او را دیدم و گفته می‌شد او فوق‌العاده محجوب بود و خیلی فروتن برخورد می‌کرد.

ـ شما گفتید که در سفرتان از کلخوزها بازدید داشتید. آیا در کلخوزها و سوخوزها وظایف آقایان و خانم‌ها تفکیك شده بود یا خیر؟

مریم فیروز: نه، من خودم زن‌ها را دیدم در جاهایی که ماشینی شده بود، پشت تراکتور همه کار می‌کردند. زن و مرد با حقوق مساوی کار می‌کردند. خانه‌هایی بود با حیاط و باغچه در این باغچه‌ها درخت میوه داشتند و محصول آن متعلق به خودشان بود. احشام هم می توانستند داشته باشند و شیرش را یا مصرف کنند و یا بفروشند. در مسکو بازار کلخوزها بود که می‌توانستند محصولاتشان را در آنجا عرضه کنند. این غیر ازآن چیزی بود که دولت ازکلخوزها می گرفت.

ـ آیا دولت درصد مشخصی از قیمت‌ها را می گرفت؟

مریم فیروز: تا آنجا که من اطلاع دارم یك قسمت از محصولات را باید به دولت بفروشند و ثابت هم نبود، مثل هرچیزی به موقعیت و وضعیت بستگی داشت و قیمت‌ها را هم دولت تعیین می کرد. من در شوروی خانم آهی را که آنوقت سفیر ایران در مسکو بود دیدم. او اظهار داشت که در اینجا هیچکس به راحتی کلخوزی‌ها نیستند چون همه چیز دارند و از محصولات زراعی و دامداری سهم خود را چه به صورت نقدی و چه به صورت جنسی می گیرند. ولی سولخوزها صددرصد دولتی بودند و یك محصول خاص را تولید می کردند، مثلاً فقط در زمینه تولید شیر کار می کردند و حقوق می گرفتند.

دوران مهاجرت

ـ در خصوص دومین سفرتان به شوروی بفرمائید.

مریم فیروز: همانطور که گفتم من زیاد مایل نبودم از ایران خارج شوم، ولی بهرحال مجبور شدم با آن شرایط، وطنم را ترك کنم. اینطور که کیانوری گفت، در باره این مسأله هم حرف‌های زیادی بوده، که انگلستان نمی‌گذارد. آمریکا چکار کرده و این گونه مسائل. بهرحال وقتی من به مسکو رسیدم کیانوری و رادمنش نبودند، چون از طرف چین برای شرکت در جشن‌های سراسری دعوت شده بودند.

من به هتلی رفتم و طبری و همسرش به دیدنم آمدند وقتی هم که اینها از چین برگشتند، رادمنش به دیدن من آمد. او در آن زمان، دبیراول حزب بود، صریحاً گفتم: آقای رادمنش جاسوستان آمده در مسکو نشسته، خواهش می‌کنم هر تصمیمی دارید اجرا کنید، چون جاسوس را نباید گذاشت که زندگی کند. او در پاسخ اظهار داشت: خانم این چه فرمایشی است، شما اختیار دارید، چه کسی این حرف را زده است.

یادآور شوم که امور مربوط به مهاجرین را صلیب سرخ انجام می‌داد و به آنها از طرف این سازمان، حقوقی پرداخت می‌شد. طبیعتاً من هم از ابتدا، تحت پوشش خدماتی این سازمان درآمدم و حقوقی هم به من تعلق می‌گرفت و آنها هم پرداخت می‌کردند.

در آنجا کیانوری به آکادمی معماری معرفی شده بود و با توجه تخصصش و وضعیت تجربی‌اش او را پذیرفتند و عضو آکادمی مسکو شد و حقوق خیلی خوبی دریافت می‌کرد. بعد از اینکه او به کار اشتغال پیدا کرد من دیگر حقوق خودم را از صلیب سرخ نگرفتم واین خیلی موجب تعجب آنها بود و چون مترصد جبران این مسأله بودند از آنها خواستم برایم از ایران کتاب تهیه کنند و آنها در نهایت محبت این کار را کردند و برایم کتاب می‌فرستادند.

چون از ناحیه کیسه صفرا دچار مشکل و ناراحتی بودم، مدتی هم در بیمارستان بسر بردم و در آنجا تحت معالجه بودم.

در این سفر که یکسال و دو سه ماه طول کشید، من هم مثل همه زن‌ها آشپزی، خرید و پذیرایی از مهمان‌ها را به عهده داشتم. چون هنوز از اثرات جنگ در همه جای این کشور دیده می‌شد برای خرید ساعت‌های متمادی در صف ایستادن فرصت زیادی را باقی نمی‌گذاشت. تمام وقت من مصروف شستشو و نظافت، خرید و پخت‌وپز می‌شد. ولی با این حال کوشش می‌کردم که وقت مطالعه را داشته باشم.

یکی از خاطرات جالبی که من از آنجا دارم علیرغم همه کمبودهای مادی ناشی از جنگ، برنامه‌های هنری، تئاترها و کنسرت‌ها بود. یکی از بزرگترین نوازندگان در آن دوران سختی در لنینگراد برنامه داشت. همه مردم با وجود گرسنگی آمده بودند، کنسرت فوق‌العاده‌ای بود، چون به موسیقی علاقه دارند.

کتاب بی‌اندازه ارزان و در اختیار همه بود، ولی به علت علاقمندی مردم کم بود. من کتاب‌های فرانسه را در آنجا به نازلترین قیمت خریداری می‌کردم.

من در آنجا دوستانی پیدا کردم، با روس‌ها ارتباط برقرار نمودم و چندکلمه‌ای روسی یاد گرفتم. اعظم و قاسمی در آنجا بودند. آپارتمان دو اتاقه در یکی از محلات نوساز داشتند تصمیم داشتم در آنجا کار بگیرم دیگر قرار شد به آلمان برویم.

ـ در دوران اقامت شما در شوروی خانم‌های ایرانی دیگری از بین همسران به تحقیقات علمی می‌پرداختند؟

مریم فیروز: بعضی‌ها این کار را می‌کردند، مثلاً خانم رادمنش که درس می‌خواند و

زبان روسی را فراگرفت. و خانم قاسمی نیز خیلی جدی آموزش زبان را دنبال کرد. من از خانم درّی که روس بود و شوهرش ایرانی بود خواستم که روسی را به من بیاموزد.

برای زن‌ها چنانچه شوهرانشان موافقت می‌کردند همه جور امکاناتی وجود داشت، البته نه تنها در شوروی، بلکه در آلمان شرقی هم همین امکانات و شرایط وجود داشت.

- چه حقوق و امتیازاتی در اختیار مهاجرین قرار می‌گرفت؟

مریم فیروز: در شوروی براساس موارد قانونی (اساسنامه‌اش) کمک و پذیرایی پناهندگان سیاسی جزو برنامه‌های اساسی است. ۳۰ هزار اسپانیایی و آلمانی‌هایی که از نظام هیتلری فرار کرده بودند به این کشور پناهنده شده بودند و بالطبع حقوقی داشتند. فرزندان مهاجرین به مدرسه می‌رفتند خودشان مسکنی و کار و خوراك داشتند.

آنچه روشن است گروهی از اسپانیایی‌ها برگشتند به کشورشان ولی چون نتوانستند در آنجا زندگی کنند و شرایط زندگی را مناسب نیافتند دوباره به شوروی بازگشتند. در چکسلواکی هم که بودم مهاجرین در شرایط خوبی بسر می‌بردند.

- مهاجرینی که به شوروی می‌آمدند اگر با همسران روس ازدواج می‌کردند در شرایط زندگیشان تغییر حاصل می‌شد یا خیر؟

مریم فیروز: نه ابداً. مهاجر از دقیقه اول محترم بود. در این کشور زودتر از اینکه به افراد خودشان آپارتمان بدهند به مهاجرین مسکن می‌دادند. در دانشگاه‌ها اولویت با مهاجرین بود؛ و حتی یك مدرسه مخصوص آموزش زبان به مهاجرین در فاصله کمی از مسکو ایجاد کرده بودند، در هیچ جای دنیا این طور نبود.

- یعنی از نظر اجتماعی ازدواج با یك فرد روس هیچ امتیازی برای افراد محسوب نمی‌شد؟

مریم فیروز: نه فقط با روس‌ها راحت‌تر می‌توانست ارتباط برقرار کند چون زودتر زبان یاد می‌گرفت. در واقع ازدواج با یك دختر روس حق امتیازی را ایجاد نمی‌کرد، ولی برعکس یك دختر روستایی روس اگر با یك مرد ایرانی ازدواج می‌کرد این شانس را داشت که به مسکو بیاید و در آنجا ساکن بشود.

- آیا شما بازدیدی از زندانهای آنجا داشتید؟ یا زندانیان آنها را دیده‌اید؟

مریم فیروز: نه هرگز من هیچ خبری ندارم. فقط در کتاب‌ها خوانده‌ام. در آنجا خائن، دزد، قاچاقچی را زندان کردن طبیعی است.

ـ در بعضی از کتاب‌ها مطالب وحشتناك و مخوفی از شرایط زندانیان نوشته شده؟

مریم فیروز: آن مطالب را نشنیدم واقعاً این چیزها را نشنیدم. کسانی را که خیانت کرده‌اند به سیبری می‌برند و در مطالب و نوشته‌های نویسندگان هم هست. در زندان‌های دوره استالین در اردوگاههای سیبری خیلی‌ها از بین رفتند. البته من کسانی را که در آن اردوگاه‌ها بودند دیده‌ام، آنها یك چنین چیزهای وحشتناکی را حکایت نمی‌کردند.

من یك سال و سه ماه بیشتر آنجا نبودم، ولی اگر کسی بخواهد با مردم وارد این مورد صحبتها بشود و سؤالاتی بنماید افراد فوری مشکوك می‌شوند.

ـ از ترس همان سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی، امنیتی،

مریم فیروز: نه، نه از ترس اینکه این خارجی به چه دلیل این سؤالات را می‌کند و مأمور کجاست؟

ـ از شخصیت‌های بارزی که در شوروی ملاقات کردید چه کسانی را می‌توانید نام ببرید؟

مریم فیروز: من در مسکو با مصطفی بارزانی آشنا شدم، وقتی که به آنجا رسیدم او به دیدن ما آمد. بعد هم ما به آپارتمانش رفتیم. پس از آن او بارها برای شام یا ناهار مهمان ما می‌شد ولی من دوبار بیشتر به منزل او نرفتم. روسها او را برای تحصیل به مدرسه خوبی فرستاده بودند. مدتی هم در دوشنبه زندگی می‌کرده، ولی روسی را نتوانست یاد بگیرد. تمام فکر او مشغول کردستان و مسائل مربوط به آن بود. استقلال کردستان را می‌طلبید و آرزوی همیشگی‌اش بود. بعد از اینکه وقایع عراق پیش آمد به کشورش رفت و سپس به آمریکا سفر کرد.

آنطور که بارزانی را من شناختم مرد ساده و جالبی بود. ساده‌گرائیش، ایستادگیش و محکم بودنش برایم جالب بود. درد کشیده بود. حتی یك دورانی فرستاده بودندش یك جائی به جاروکشی، ولی او روی عقیده و نظرش بود و این برای من محترم است و از نظر من انسان شایسته‌ای بود.

ـ پسرهایش را دیده بودید؟

مریم فیروز: نه، ندیدم. روزی که ما نزد او رفتیم، اکراد دیگری از جمله فرماندهانش بودند، ولی پسران او نبودند، تصور می‌کنم در کردستان بودند.

ـ از حمید صفری و همسرش در دوران اقامت در شوروی چه خاطراتی دارید؟

مریم فیروز: هیچ خاطره‌ای ندارم، من با هیچکس رابطه‌ای نداشتم و گفتم در

مهاجرت گروهی پهلوی هم می‌نشینند اگر با هم خوبند حرفی نیست، فردا با هم بد می‌شوند پشت هم بد می‌گویند. به همین دلایل و به علت فزونی حجم کارم حوصله و وقت معاشرت با اینها را نداشتم، بطور قاطع بگویم که تنها کسی که در آنجا به خانه‌اش می‌رفتم خانم اعظم قاسمی بود که به او علاقه می‌ورزیدم، برایش احترام داشتم و تا امروز هم علاقه و احترامم به او محفوظ است. او خیلی مظلوم بود.

ـ از صحبت‌های شما در مورد آقای حمید صفری و همسرش چنین برداشت می‌شود که مسأله‌ای بین شما و ایشان وجود دارد و با توجه به اینکه حمید صفری از افراد باسابقه حزب توده می‌باشد لطفاً در مورد آنها توضیح دهید.

مریم فیروز: من با اینها ارتباط فوق‌العاده کمی داشتم و اطلاعاتم در موردشان همین مقدار است، ولی کیانوری آنها را بهتر می‌شناسد.

همه چیزهای حزب در شوروی

ـ اگر موافق باشید کمی از آداب و رسوم و وضعیت اجتماعی مردم شوروی صحبت کنید.

مریم فیروز: اینها مهمان‌نواز هستند، بخصوص روس‌ها فوق‌العاده مهمان‌نواز هستند. از این جهت به ایرانی‌ها شباهت دارند. برای مهاجرین خارجی احترام داشتند و برخوردهایشان بسیار انسانی بود.

در مورد زندگی خانوادگیشان برعکس تبلیغاتی که شده زندگی در آنجا سطحی نیست. و من منزه‌ترین خانواده‌ها را دیدم. این را بگویم که اوایل انقلابشان، زن‌ها تصور می‌کردند هرکدام یك مرد هستند و قیافه‌های مردانه می‌گرفتند. اما لنین در این زمینه توصیه‌هایی به زنان نمود. زن آزاد بود کار کند، بچه داشته باشد. این را بیافزایم که زن‌های روسی تحملشان واقعاً زیاد است و قانون واقعاً از زن و بچه حمایت می‌کند. ولی اگر زنی نمی‌خواست زندگی کند مجبور نبود تحمل کند. هیچکس جلویش را نمی‌گرفت تا وادار شود زندگی نابسامانی را ادامه بدهد هیچ چیز مادی اینها را بهم وصل نمی‌کند.

ـ این ویژگی‌های خاص اجتماعی زمینه از هم پاشیدگی خانواده ها را فراهم نمی‌کرد؟

مریم فیروز: نه، چرا فراهم کند؟

ـ خیلی راحت از هم جدا می‌شوند.

مریم فیروز: نه، وقتی همدیگر را نمی‌خواهند، اولاً توصیه می‌شود که زندگیتان را حفظ کنید و نگذارید فرزندانتان بی‌سرپرست شوند. اگر دقت کنید در اینجاها در خانواده، زنجیر اقتصادی است که زن را در منزل می نشاند و تحمل می کند، ولی آنجا قوانین مطرح است. یك زن و مرد وقتی با هم زندگی می کنند از روی علاقه است نه از روی وابستگی اقتصادی.

در آلمان هم همینطور است. یکی از وظایف سازمان زنان، رسیدگی به خانواده‌ها بود. این حرف‌هایی که می‌زنند افسانه‌ای بیش نیست. لنین حرفی برای جلوگیری از زیاده‌روی‌های افراد نادان گفته بود به این مضمون که اگر شما می‌توانید باید زنگ‌ها را از قلب مردم درآورید نه این که بروید از داخل برج‌ها پایین بکشید. در واقع کسی جلوی آنها را نگرفته بود من خودم دیدم که در کلیساها مردم دعا می‌خواندند و عبادت می کردند و نذر می‌نمودند و هیچوقت نشنیدم کسی مانع آنها شود. درست است که تقویت نمی کردند ولی جلویشان را هم نمی گرفتند. هیچکس را نشنیدم به خاطر عقیده‌اش گرفته باشند. برای تشکیل خانواده، مراسم خواستگاری و سپس عقد وجود داشت حتی در آذربایجان علاوه‌بر عقد رسمی عقد شرعی به صورت اسلامی نیز صورت می گرفت.

ـ این آزادی که می‌فرمائید برای همهٔ ادیان بطور یکسان بود؟

مریم فیروز: اصلاً قانون آنجا بود. از هر کشوری از هر مذهبی از هر عقیده‌ای در برابر قانون یکسان است.

ـ رابطه مردم و دولت در آنجا چگونه بود؟

مریم فیروز: یك خانمی در شوروی می گفت ما فحش می‌دهیم، ولی چه کسی جرأت دارد نگاه چپ بکند. در شوروی مردم در مورد گرانی ابراز نارضایتی می کردند. ولی نسبت به لنین فوق‌العاده علاقمند بودند چون او انسان خیلی خوبی بود، با مردم خیلی بامحبت رفتار می کرد. به استالین هم علاقه داشتند، چون جنگ را او اداره و سازماندهی کرد و پیروز شد. گفتم که در زمان جنگ با گرسنگی و در آن سرمای ۳۵ـ۳۰ درجه زیر صفر پاهایشان را با پارچه بسته بودند، زیرا کفش نداشتند و به جبهه می‌رفتند و کشته می‌شدند، ولی سرانجام دشمن را عقب راندند و پیروز شدند. اگر علاقه نباشد مردم این جان‌فشانیها را نمی کنند.

ـ رابطه مردم با حزب چطور بود؟

مریم فیروز: نمی دانم، چند میلیون نفر که به جبهه‌ها رفتند و شرحش را گفتم از

اینکه عضویت حزب را داشتند سربلند بودند، طبیعتاً آن دوران سخت و بحرانی همه چیز، حزب بود. واضح است در هر جایی که زیاده‌روی باشد مردم ناراضی می‌شوند و نمی‌شود جلویشان را گرفت. من نمی توانم بگویم مردم از حزب نفرت داشتند اگر چنین بود الان دیگر کمونیسم زنده نبود. مردم واقعاً نسبت به مسئولین حزبی احترام می گذاشتند و بطور عجیبی به لنین علاقمند بودند.

- روابط اجتماعی بین مردم شوروی چگونه بود؟

مریم فیروز: روابط اجتماعی خیلی خوب است. اقوام و خویشاوندان به دیدار هم می روند و مهماندوست و مهمان‌نواز هستند.

- روابط بین قشرهای مختلف اجتماعی چگونه است؟

مریم فیروز: این جزئیات را نمی‌دانم.

- از لحاظ فرهنگی چه مشخصه‌هایی در آن جامعه مشهود است؟

مریم فیروز: فرقی نمی کند، آنها از متوسط بالاتر هستند. کسی که پرفسور می‌شود کارگرزاده‌ای است که همانجا در بین مردم بوده، مسئولین درجه اول اگر از طبقه کارگر بودند به سختی کار کردند و بالا آمدند.

خدمات استالین!!

- درمورد دوران استالین حتی آقای کیانوری در خاطراتش به عنوان دوران وحشت و جنایت نام می‌برد چگونه است که شما از استالین تعریف می کنید؟

مریم فیروز: صحبت تعریف نیست. استالین در گذشته خیلی خدمت کرده و در زمان جنگ بخوبی جنگ را اداره کرده و در برابر فاشیسم ایستاد و خدمت کرد. او واقعاً مدیر بود، ولی سرانجام از وحشت نسبت به مظنونین دست به اقدامات وحشتناکی هم زد.

- در مورد تبعیدی‌های سیبری مطلبی دارید؟

مریم فیروز: واقعاً یك چیز دردناك مربوط به دوران استالین است. من هیچ چیز را نمی‌خواهم تبرئه کنم به هیچ وجه، باقروف دست راست استالین بود، اگر کسی نفسش درمی‌آمد هر کاری دلشان می‌خواست می‌کردند. باقروف آدمکش بود او یك اعتقاداتی داشت، هرکس نفس می کشید او را از بین می‌بردند. تا فراموش نکردم اضافه نمایم باقروف فوق‌العاده باشخصیت مرد. روزی که برای اجرای حکم اعدامش می‌رفت، لباس نو پوشیده و

ایستاد و خودش را روی زمین نینداخت.

ـ زندگیتان در آلمان چگونه گذشت؟

مریم فیروز: وقتی به برلن رفتیم من درصدد یافتن کاری بودم، به یکی از دانشگاه‌ها در قسمت زبان فارسی تقاضای کار دادم، این درخواست پذیرفته شد، ولی یکی از آقایان ایرانی از روی مصلحت شخصیش جلوی این کار را گرفت و آنها گفتند ما در اینجا کسی را نیازمندیم که خط میخی را بداند و با آن آشنا باشد.

ـ این آقایی که مانع کار شما شد از افراد حزبی بود؟

مریم فیروز: در همان موقع من با یك خانم نقاش آلمانی به نام لئاگروندیش آشنا شدم، این زن یهودی و فوق‌العاده باشخصیت و هنرمند بود. شوهرش هم از کمونیست‌های قدیمی بود خود این خانم بسیارمحترم و رئیس آکادمی هنر در برلن بود. دوران فاشیسم را به بدترین شکل در زندان بسر برده و مدتی هم در اسرائیل زندگی کرده بود. در بین صحبت‌هایمان با این خانم که عضو کمیته مرکزی حزب بود و من از این موضوع اطلاعی نداشتم، تأسف خودم را از چنین رفتاری در این کشور به او ابراز داشتم. او هم به نوبه خود این قضیه را برای یکی از مسئولین درجه اول آنجا مطرح کرده بود، آنها نیز درصدد پیگیری این قضیه برآمدند یك روز به من اطلاع دادند که فلان پرفسور دانشکده می‌خواهد با شما ملاقات کند. بهرحال بعد از این جریان قرار شد که من با گروهی که روی یك لغت‌نامه به زبان فرانسه کار می کردند همکاری کنم. در جریان این همکاری یکی دیگر از پرفسورهای آنجا به من پیشنهاد کرد که در دانشکده فرانسه تدریس کنم. در دانشگاه لایپزیك به تدریس فرانسه مشغول شدم. کارم و حقوقم مشخص بود. و بسیار منظم کار می کردم و تا آنجا که می‌دانم از کارم راضی بودند چون بسیار جدی کار می کردم در لایپزیك علاوه‌بر تدریس من تحصیل هم می کردم مرتباً در کتابخانه‌ها به تحقیق می‌پرداختم.

ـ چه مواد درسی را در دانشکده تدریس می کردید؟

مریم فیروز: من زبان فرانسه و ادبیات قرن هیجده فرانسه را تدریس می‌نمودم و کاملاً به وظیفه خودم عمل می کردم.

ـ چند سال تدریس کردید؟

مریم فیروز: سه سال.

ـ هر سه سال همان مواد را تدریس می کردید؟

مریم فیروز: بله همان ادبیات کلاسیك فرانسه. البته بعد که برای امتحان ورودی دورهٔ دکتری آماده می‌شدم باید به کارهای مطالعاتی می‌پرداختم و در زمینه‌های فلسفه قرنی که می‌خواستم کار کنم آمادگی کسب می‌نمودم.

ـ بهترین و شیرین‌ترین خاطره‌ای که از دوران مهاجرت دارید را ذکر بفرمائید.

مریم فیروز: زندگی در مهاجرت بسیارسخت است، بخصوص در شرق اروپا که ارتباط مستقیم با بیرون نداشت. دوران مهاجرت فوق‌العاده یکنواخت ومحدود است، دوری از عزیزان، تنها امید دریافت نامه از آنها خواه این نامه‌ها حاوی خبر خوش باشد یا خبر ملال‌انگیز، با این اوصاف نامه‌هایی که برای اینجا ارسال می‌گردید اینقدر زیر دست ساواك می‌افتاد که جای تردید بود که آیا برسد یا نرسد. ولی در این غربت سنگین، مادرم، فرزندم، افسانه، برادرهایم به دیدنم آمدند، خواهرانم محبت می‌کردند برایم عکس و کتاب و سوغات می‌فرستادند. این دیدارها شیرینی زندگی است.

برای من روزی که موفق شدم دورهٔ دکترایم را تمام کنم روز شادی‌آوری بود برای اینکه راه زندگی‌ام را باز می‌دیدم و از اینکه بیشتر از گذشته می‌توانستم روی پای خود بایستم برایم خیلی اهمیت داشت. و روز زیبای دیگری از دوران مهاجرت ما، روزی بود که من پای رادیو ایستاده بودم و شنیدم که شاه را بیرون کردند، بی‌اختیار اشکم سرازیر شد و دیدم که دوران تازه‌ای برای ایران شروع شده. آن روز صدای رادیو نوای شادی و امید برای من بود هرچه که تصور کنید برای من به همراه داشت.

می‌بینید که من در این دوران، طعم شیرینی زندگی را زیاد نچشیده‌ام. ولی تلخ‌ترین خاطره من آن روزی است که کیانوری گفت اینها نمی‌خواهند بگذارند که من کار بکنم، خیلی دلتنگ بود. مهاجرت خود به خود تلخ است. بهرحال دریافت خبر فوت مادرم و همینطور مادر کیا بسیار سنگین بود. در مهاجرت آنقدر تنهایی هست که آدم باید به هنگام درد خودش به خودش التیام بدهد و این خیلی مشکل است.

ولی درهر صورت آنجا آنقدر کار بود که فرصت فکر کردن به این غم‌ها کمتر می‌شد. باید این خبر را رساند، ترجمه کرد به فلان روزنامه داد و چاپ کرد.

ـ همسران اعضای حزب در دوران اقامت شما در اروپای شرقی به چه کارهایی مشغول بودند و افراد مثبت و منفی از دید خودتان را مشروحاً معرفی کنید.

مریم فیروز: بیشتر به خانه‌داری و بچه‌داری و خرید وقتشان می‌گذشت و گهگاهی

هم در مهمانی‌ها به گپ‌های دوستانه می‌پرداختند. بعضی‌ها هم شاغل بودند و روزها در بیرون منزل کار می‌کردند، مثل اختر خواهر کیانوری که در بیمارستان کار می‌کرد. عده‌ای هم تحصیل می‌کردند که در مورد هر کدامشان توضیح داده‌ام.

ـ در آلمان چه نوع فعالیتهای سیاسی داشتید؟

مریم فیروز: من و کیا هر دو در برلن کار می‌کردیم و حقوق می‌گرفتیم. او هم در آکادمی آلمان در زمینه رشته تحصیلی‌اش که معماری است، مشغول به فعالیت بود و فوق‌العاده مورد احترام بود. زمانی که جریانات ایران تغییر کرد و کارها و فعالیتهای حزبی شروع شد، مقرر گردید که کیانوری در باره ایران بیشتر کار کند و در دریافت اخبار، ارتباط با غرب و ایران دخالت بیشتری داشته باشد. در این هنگام رادیو پیك ایران که در بلغارستان مستقر بود، تمام وقت ما را پر می‌کرد، بناچار کار در دانشگاه را رها کردم و مشغول فعالیت پیرامون اوضاع ایران شدیم.

من از طرف کیانوری مأمور بودم برای دریافت گزارشها و اخبار به برلن غربی بروم زیرا دریافت اخبار از طریق برلن غربی بسیار سریع‌تر از برلن شرقی صورت می‌گرفت. علی‌رغم مخاطرات فراوانی که در آنجا از طرف جاسوسان ایرانی مرا تهدید می‌کرد، هفته‌ای دو سه بار به برلن غربی می‌رفتم و نامه‌ها را از پست دریافت می‌کردم و بلافاصله پس از مطالعه آنها، به بلغارستان تلفن می‌زدم. هر حادثه‌ای در ایران پس از یکی دو روز از طریق رادیو پیك ایران به گوش مردم می‌رسید. به علت اینکه صدای مذکور مخالف شاه بود، در ایران پرشنونده هم بود و آنقدر کار رادیو بالا گرفت که شاه مستقیماً از مقامات بلغارستان خواست کار آن را متوقف کنند و آنها هم کردند. پس از این واقعه ما بیکار ننشستیم. با هرجا که ممکن و لازم بود، پاریس، آلمان، ایتالیا ارتباط داشتیم. اخبار را جمع‌آوری، تنظیم و تدوین و نهایتاً به زبانهای مختلف ترجمه می‌کردیم و به روزنامه‌های اروپا جهت انتشار ارسال می‌کردیم. لازم به ذکر است که در آن وقت سازمان جوانان در آلمان غربی بود و با ما در جهت دریافت و ارسال اخبار و گزارشها همکاری می‌کرد.

ـ آیا زنها در رادیو پیك ایران نقش خاص داشتند؟

مریم فیروز: در این رادیو مردها گوینده بودند و کارمندان زن هم بسیار بودند ولی به‌عنوان گوینده دائمی بیشتر آقایان بودند.

ـ گوینده، نه، خط دهنده؟

مریم فیروز: خط را کسی نمی‌داد، خط را حزب می‌داد. وقتی دستگاهی شروع به کار می‌کرد تنها دستورات را اجرا می‌کرد و اعضای کمیته مرکزی حزب خط‌دهنده بودند. افراد بطور مستقل حق این را نداشتند هرکاری را که می‌خواهند بکنند. قبلاً گفتم نقش رادیو پیك ایران آنقدر قوی بود که شاه برای کوبیدن این رادیو به بلغارستان متوسل شد. لابد از نظر او هم این رادیو مؤثر بوده که در جلوگیری آن اقدام کرد.

درادامه این مطلب بیافزایم که ما اخبار و گزارشهای ایران را به چند زبان ترجمه می‌کردیم: انگلیسی، فرانسه، روسی و آلمانی. دوستانمان که از جمله انسانهای فوق‌العاده باارزشی بودند و سروجان در این راه گذاشته بودند و با این زبانها هم آشنا بودند، به ما کمك می‌کردند.

ـ دوستان شما که در این امور همراهی‌تان می‌کردند خارجی بودند یا ایرانی؟

مریم فیروز: خارجی بودند همه‌شان خارجی بودند. دوستان خوبی داشتیم که از هیچ کمکی دریغ نمی‌کردند. اینها کسانی بودند که در اردوگاههای هیتلر زندگی کرده بودند، رنج نازیسم را دیده یا تبعید کشیده بودند. در این مسیر اینها بزرگواری کردند و واقعاً از دوستان درجه اول ما بودند. پس از مدتی که کار کردیم، بعضی‌ها فهمیدند و جلوی کارمان را گرفتند. اگرچه این راه را جلوی من بستند ولی چندی بعد راه دیگری را پیدا کردم.

بعدها از جوانهای ایرانی که در برلن غربی بودند آمدند و هرچه را من برای ارسال به ایران تهیه می‌کردم به نحوی به ایران منتقل می‌نمودند.

ـ کسی معرفی‌شان می‌کرد؟

مریم فیروز: نه دوستان خودم بودند. چون اعتقاد داشتم کار باید پیش برود و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردم. اینها افراد باارزشی بودند که واقعاً کمك بودند.

در مهاجرت آدم خیلی تنگ‌نظر و کوتاه بین و خودبین می‌شود و منیت‌ها نقش پیدا می‌کنند. اگر آدم زود متوجه شود و خود را از این آسیاب که غیر از بدی و بدخواهی در آن نیست، بیرون بکشد می‌تواند زندگی کند، والا منحط می‌شود. در محیطی که ما بسر می‌بردیم اینطور بود. چند نفری از آقایان با هم همدست بودند و جلوی کارها را می‌گرفتند. حالا چرا شاید خودشان هم نمی‌دانستند. به هرحال این واقعیت تلخ مهاجرت است. به همین دلیل هم ما با کسی ارتباطی نداشتیم و رفت‌وآمدهایمان را محدود می‌کردیم.

دعواهای حزب دور از مبارزه

- آیا جای تعجب نیست که یك گروه با یك ایدئولوژی مشترك و یك فضای مناسب ایدئولوژی در مهاجرت اینطور به هم چنگ و دندان نشان دهند؟

مریم فیروز: نه هیچ تعجب ندارد. چون پای انسان در میان است، انسان می‌خواهد خودش بیشتر بر ایدئولوژی‌اش تأثیر بگذارد.

البته این تنها مشکل مهاجرین ما نبود، همه مهاجرین به این درد گرفتارند، چنگ می‌زنند و چنگ می‌خورند.

- آیا شما ایدئولوژی را جدای از زندگی واقعی می‌دانید؟

مریم فیروز: طبیعی است من باید بخورم، مسکن داشته باشم، زندگی داشته باشم. همه مهاجرین همینطور هستند.

- آیا با این نوع برخوردهایشان از هدف اصلی که مبارزه بود دور نمی‌افتادند؟

مریم فیروز: چرا، دقیقاً از مسیر مبارزه دور می‌افتادند. اوقاتشان صرف ایرادهای ظاهری و کوچك می‌شد: چگونه لباس پوشیدی، چطور آمدی، چطور رفتی، غیر از اینکه از هم بد بگویند چیز دیگری نداشتند.

- صرفاً همین‌ها بود یا ایراد و اشکالات سیاسی هم مطرح بود؟

مریم فیروز: نه راست راستی که نمی‌توانستند مطلبی داشته باشند. ما کار می‌کردیم و آنها جرأت نمی‌کردند که چیزی به کیانوری بگویند. اما به من خائن می گفتند.

- آیا شما در دوران مهاجرت تهدید جانی هم می‌شدید چنانچه پاسخ‌تان مثبت است از طرف چه کسانی تهدید می‌شدید؟

مریم فیروز: بله، کیانوری از طرف شاه تهدید جانی می‌شد. ما از طرف مأمورین ساواك تحت کنترل و تعقیب بودیم. مثلاً یك بار که خودم عازم برلن غربی بودم با یکی از توده‌ایهای قدیمی که با سازمان امنیت همکاری می کرد، برخوردم و متوجه شدم که در ترن کاملاً مراقبم است. من موفق شدم در یك فرصت مناسب او را گم کنم. از طریق تلفن نیز گه‌گاه ما را تهدید می‌کردند. با کشیك کشیدن جلوی منزل ما به شناسایی اتومبیل‌مان و تصویربرداری از آن می‌پرداختند. دستور صریح بود که کیا باید کشته بشود و چون انجام این امور در برلن شرقی مشکل بود، تصمیم داشتند در برلن غربی این کار را انجام بدهند. به همین منظور او وقتی برای انجام کار به برلن غربی می‌رفت تحت تعقیب بود.

یکی از پسران دکتر یزدی که برای ساواك شاه کار می‌کرد از این مطلب مطلع شده و خبر داده بود. به همین مناسبت دولت آلمان او را دستگیر و روانه زندان کرد ولی به سبب روابط حسنه بین دو کشور ایران و آلمان از زندان آزاد شد.

ـ برای مقابله با این تهدیدات شما از طرف حزب آموزش خاصی دیده بودید؟

مریم فیروز: نه ما خودمان مراقب بودیم. آنها می‌گفتند ما مراقب هستیم. البته این نکته را اضافه کنم که وقتی به آلمانی‌ها اطلاع دادیم، منزلمان راکاملاً بازرسی کردند که مبادا چیزی گذاشته باشند و در را قفل تازه زدند.

ـ شما در چکسلواکی هم بودید، چه مدت و به چه منظوری به این کشور سفر کردید؟

مریم فیروز: مدت کوتاهی حدود یك ماه برای استراحت به چکسلواکی رفتم. جای بسیار زیبایی است. دره‌های فوق‌العاده قشنگی برای استراحت دارد، خیلی زیبا. پراك و آبهای معدنی آن را دیدم. این شهر قدیمی و زیبا، کوچه‌های تنگی دارد که هنوز آن را حفظ کرده‌اند.

ـ آیا به فارسی مطلبی یا کتابی نوشته‌اید؟

مریم فیروز: من واقعاً فرصت این که چیزی بنویسم نداشتم. یك مطلب کوتاه برای افسانه نوشتم و گمان می‌کنم درباره زنها مقالاتی بطور پراکنده داشته باشم. راجع به دربار، شاه و اشرف هم جزوه‌ای نوشتم که بطور عجیبی تکثیر شد. علاوه بر این، مختصری هم در رابطه با چهار رابعه نوشتم و همان کتاب «چهره‌های درخشان» که منتشر شده است.

ـ کتاب چهره‌های درخشان را در چه شرایطی نوشتید؟

مریم فیروز: دقیقاً به خاطر ندارم. تصور می‌کنم دو سه سال قبل از مراجعتم از اروپا. وقتی که دلتنگ شده بودم به یاد آنهایی که مرا یاری نموده و مساعدت کرده بودند تصمیم به نوشتن آن فداکاریها گرفتم. البته خیلی‌ها مثل آقای طبری، مخالف انتشار آن بودند، ولیکن دیگرانی که در اروپای غربی بخصوص آنهایی که مسئول امور جوانان بودند، این نوشته را بردند و منتشر کردند و بطور عجیبی اشتیاق به خرید آن وجود داشت.

ـ علت مخالفتشان با انتشار آن چه بود؟ آیا نوشته را سطحی می‌دانستند؟

مریم فیروز: مهاجرت، این واقعیت تلخ مهاجرت. مهاجرت و تنگ نظریهای ناشی از آن.

ـ با توجه به تخصصتان، شما ترجمه‌ای از زبان فرانسه به فارسی یا از فارسی به فرانسه

داشته‌اید؟

مریم فیروز: نه یادم نیست که مطلبی را ترجمه کرده باشم. البته نامه‌ها یا گزارشهایی را که از ایران می‌رسید شاید ترجمه کرده باشم.

ـ موضوع تز دکترای شما چه بود؟

مریم فیروز: تحقیق پیرامون سه تن از شخصیتهای بزرگ فرانسوی که کار سنگینی بود. سه سال وقت برد، مرتباً در کتابخانه‌ها به جمع‌آوری منابع و مطالب و مطالعه می‌پرداختم.

ـ سه شخصیتی که درخصوص آنها مطالعه داشتید چه کسانی بودند و چرا آنها را انتخاب کردید؟

مریم فیروز: ولتر، دیدرو و منتسکیو. علت این انتخاب هم ارتباط آنان با ایران در قرن هیجدهم بود، در واقع کار من ایران قرن هیجدهم بود. در مورد ادبیات و تاریخ ایران در قرن ۱۸ خیلی‌ها کار کرده‌اند و تأثیر گذاشته‌اند. اینها مستقیماً درباره ایران چیزهایی نوشته بودند ولتریك کمی افسانه‌وار ولی منتسکیو خیلی دقیق‌تر ولی باز از دید یك خارجی نوشته است که من این موضوع را در نتیجه تحقیقات یادشده تذکر دادم که این با زندگی ایرانی جور درنمی‌آید. به عبارت ساده‌تر بگویم که ایران‌شناسان قرن هیجدهم موضوع کارم بود.

ـ از بین کسانی که در رابطه با ایران تحقیق کرده‌اند شما کار چه کسی را می‌پسندید؟

مریم فیروز: در یك بررسی دقیق، کار دیدرو برای من به واقعیت نزدیکتر است. دیگران موضوعی را گرفته‌اند و روی آن خیلی تأمل کرده‌اند که زیاد به موضوع مربوط نیست. مثلاً مونتسکیو کتابی دارد که چطور ممکن است ایرانی باشد (نامه‌های ایرانی) ولی آن چیزهایی که درباره ایران می‌گویند از آداب و رسوم ایران خیلی دور است.

ـ شما در نشریه دنیا مقاله می‌نوشتید؟

مریم فیروز: نه.

ـ چرا؟

مریم فیروز: یادم نیست، ممکن است یکی دو تا نوشته باشم.

پوچی خاطرات دیگران

ـ از بین اعضای حزب کسانی که خاطرات خود را نوشته‌اند کار کدامیك را می‌پسندید و

آن را منطبق با واقعیت و به حقیقت نزدیکتر می‌دانید. مثل کشاورز، جهانشاهلو افشار، ملکی، اسکندری، کیانوری و...

مریم فیروز: از آنجایی که من همه این خاطرات را بطور دقیق نخوانده‌ام نمی‌توانم بگویم کدامیك از آنها را باید کنار گذاشت. همچنین باید گفت که آنها هرکدام از دیدگاه خودشان نوشته‌اند و هر نوشته یك قسمتش با حقیقت نزدیك است، حقیقتی که خودشان مدعی هستند که دیده‌اند، من چرا بگویم دروغ است. من به بحثهای مستند معتقد هستم و باید برای هر گفته سندی داشت. لجن‌مال کردن دیگران را نمی‌پسندم و هیچوقت این کار را نکرده‌ام. یکی از محاسن صحبت کردن از روی سند این است که می‌توان نوشته‌های سالهای قبل اینها را با نوشته‌ها و گفته‌های امروزشان کنار هم گذاشت و تفاوتهای موجود در طرز برخوردشان با مردم، زندگی و مسائل کلی را پیدا کرد.

من کار جهانشاهلو را کنار می‌گذارم زیرا فوق‌العاده از ایران دور بوده از همان سالهای ۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۶. او طی وقایع آذربایجان از ایران خارج شده و به شوروی رفته و دیگر بازنگشته است. آنچه را که نوشته یا از روی شنیده‌هایش بوده و یا از خودش درآورده و این برای من ارزشی ندارد. برای خواندن نوشته‌های مزخرف اسکندری هم نه وقتش را دارم و نه حوصله‌اش را. خاطرات طبری را هم نخوانده‌ام و خوشحالم که نخواندم.

ـ اگر شما جای آقای کیانوری بودید خاطراتتان را آنطور می‌نوشتید که ایشان نوشتند؟

مریم فیروز: در عین اینکه برای او احترام فراوانی قائل هستم، به او هم نظراتم را خیلی روشن ابراز می‌کنم، ولی وقتی می‌خواهد نظریه‌ای را درباره جریانی با اتکاء به آن همه مطالعه و سند بیان کند، من دیگر حقی ندارم.

ـ این سؤال را اینطور مطرح می‌کنم که اگر شما فرصت ایشان را داشتید، برای نوشتن خاطراتتان از همین جایی شروع می‌کردید که کیانوری آغاز کرد و به همین ترتیب پیش می‌رفتید؟

مریم فیروز: هرکس نظری و سبك خاصی دارد. اگر وضعیت جسمانی من یاری می‌کرد که بتوانم بنویسم، از روز اول زندگیم شروع می‌کردم، برخوردهای سیاسی که داشتم، مرگ پدر و... و می‌بینید که زندگی انسان را به طرفی که می‌خواهد می‌راند چه بخواهیم چه نخواهیم.

ـ خاطرات کیانوری نسبت به دیگر رهبران حزب چقدر به واقعیت نزدیك است؟

مریم فیروز: قبلاً هم گفتم از لحاظ کاری احترام فوق‌العاده‌ای برای او قائل هستم، زیرا نحوه کارکردن او را شاهد هستم. برای درج هر مطلب و هر مقاله ساعتها مطالعه می‌کند، از دهها سند انتخاب شده استفاده می‌کند، یادداشت‌برداری می‌نماید. چیزی را که می‌نویسد متکی به اسناد و جریانات روز است. با توجه به خصوصیات اخلاقی‌اش که اشتباهاتش را می‌پذیرد، معتقد هستم که این خاطرات، گزارش یك دوران تاریخی با اتکای به اسناد آن عصر است و می‌دانم که مطلبی را برخلاف واقعیت نگفته است.

ـ در نشریات خارج از کشور اینطور منعکس شده که در خاطرات کیانوری تقریباً چیزی نزدیك به ۵۰ درصد از واقعیات بیان شده، ارزیابی شما چیست؟

مریم فیروز: نشریات خارج از کشور متعلق به چه کسانی هستند؟ اگر توده‌ایهایی هستند که به آنجا رفته و با چند جا کنار آمده‌اند، به کدام منبع استناد می‌کنند؟ کیانوری منابع خود را مستند نقل کرده، اسناد را نمی‌توان انکار کرد و پشت پا زد. در پاریس و برلن، صحبتهایی می‌شود. کتاب را نخوانده‌اند، اسناد را ندیده‌اند، تنها حرفی را از روی میل خودشان می‌زنند.

ـ عده‌ای معتقدند که کیانوری دروغ می‌گوید، اتفاقاً جریانات چپ بیشتر کیانوری را مورد حمله قرار داده‌اند تا سلطنت‌طلبان، شما علت آن را چه می‌دانید؟

مریم فیروز: جریان چپ درست نیست. اینها چپ افراطی هستند. خرده بورژوایی که ما می‌گوییم اینها هستند. اصلاً در مبارزه نبوده و آسوده در پاریس و لندن نشسته‌اند وراجی می‌کنند و خیلی راحت به فحاشی مشغولند. خیال می کنند فیلسوف شده‌اند. البته عده‌ای هم هستند که در خارج از ایران (پاریس) در نهایت سختی زندگی می‌کنند و نسبت به این جریان احترام دارند ولیکن وسیله ابرازنظر ندارند و تعدادشان هم کم نیست. آخر نشر روزنامه و اداره رادیو سرمایه می‌خواهد و مطمئن هستم در هیچ جای دنیا بدون کمك دیگران نمی‌توان روزنامه منتشر کرد.

ـ از هر دو تیپ نمونه‌هایی را نام ببرید.

مریم فیروز: واقعاً نمی‌توانم. اگر می‌توانستم برای احترام به آنهایی که فکر می‌کنم شایستگی‌اش را دارند اسمشان را می‌گفتم.

ـ در خاطرات کیانوری که چاپ شده به نظر شما چند درصد واقعیات گفته شده است؟ با توجه به آنکه منتقدین کیانوری مدارکی جهت تحریف آمیزبودن آراء و خاطراتش ارائه می‌دهند

مبنی بر این که تحریفات حالت عمدی دارد؟

مریم فیروز: کیانوری دروغگو نیست، عقیده‌اش را گفته است.

ـ در همین خصوص آقای کیانوری مطالبی را در تبرئه خود بیان داشته، شما به عنوان نزدیکترین فرد به ایشان چه نظری دارید؟ آیا ناگفته‌ای باقیمانده است؟

مریم فیروز: راستش را بخواهید من کتاب خاطرات او را نخوانده‌ام برای این که تکرار زندگی گذشته است و حقیقتاً برایم دردناك می‌باشد.

ـ نخوانده‌اید؟! دفاع می کنید؟! شما فکر نمی کنید ایشان بعضی از مطالب را وارونه جلوه داده باشند؟

مریم فیروز: باید ازخودشان سؤال کرد. من این کتاب را نخوانده‌ام.

ـ چرا چاپ و انتشار خاطرات کیانوری در بین طیف چپ و راست خارج از کشور این همه بازتاب داشته است؟

مریم فیروز: چون حقایق ایران را بیان داشته. این کتاب دریچه‌ای است به یك گذشته طولانی، یك عمر مبارزه به آن شکلی که خودش دیده است. مردم می‌خواهند بدانند او چه می گوید. به هر حال نقدهایی هم هست، تعریف و تمجید و فحاشی هم هست. من به سهم خودم از مسئولین و دست‌اندرکاران چاپ این کتاب بسیار ممنون هستم. چون بسیاری از حقایق را روشن می کند.

ـ چرا شما خاطرات خودتان را به صورت مکتوب منتشر نکردید؟

مریم فیروز: به چند دلیل من خیلی دلم می‌خواست خاطراتم را بنویسم ولیکن به علت ناراحتیهای جسمی و شرایط سنی‌ام این امر میسر نشده. اما همانطور که قبلاً گفتم بخشی از خاطراتم را در اروپا در همان کتاب «چهره‌های درخشان» آورده‌ام.

ـ در کتابی که نام بردید شما از همهٔ افراد نیك یا به اصطلاح درخشان یاد کرده‌اید، آیا این حالت ساختگی ندارد؟ با توجه به آنهمه جدل‌ها و اختلافات خشن حزبی، ممکن است اسامی کسانی را که با شما و سلیقه‌تان سازگار نبودند نام ببرید.

مریم فیروز: من واقعاً بد ندیدم، ولی ممکن است یك حرکتی به نظرم ناپسند جلوه کرده باشد. وقتی که فشاری به حزب وارد می‌شد یا حزب در موردی شکست می‌خورد، فرار می‌کردند. جلسات از زن و مرد خالی می‌شد، واقعاً از وحشت فرار می کردند چون زندگی، زن و بچه و کار، همه در فشار قرار می‌گرفت. خوب طبیعتاً جلسات خالی می‌شد.

برخوردهای محیط کاری و مبارزاتی هم یك چیز عادی است، چون آنجا باید زحمت کشید و تلاش کرد.

ـ گفته شده خاطرات اسکندری ۳۰ درصد و خاطرات طبری ۶۰ درصد از واقعیت را بیان نموده، حالا به نظر خود شما خاطراتتان چند درصد از واقعیت رادربر می‌گیرد؟

مریم فیروز: من هیچ چیز خلاف واقعیت را نمی‌پذیرم که منتشر شود. زیرا من هیچ چیزی را غیر از واقعیت که شاهدش بودم، بیان نکرده‌ام. برای این که بعداز ۸۰ سال زندگی حاضر نیستم خودم را به لجن بکشم و دروغ بگویم.

ـ به نظر شما، آیا خاطراتتان به عنوان یك سند تاریخی ـ سیاسی کامل هست. ارزیابی‌تان در این مورد چیست؟

مریم فیروز: چه کسی می‌تواند ادعا کند کاری که می‌کند صددرصد درست و بدون اشتباه است. ممکن است در خیلی جاها من کوتاهی کرده باشم یا یادم نبوده که مطلبی را بیان کنم.

علیه کیانوری

ـ چرا کیانوری غالب اوقات مورد حمله اعضای حزب بود؟

مریم فیروز: کیا، انسان رك و راست و بی‌پروایی است. وقتی یك اشتباه، یك حرکت نادرست را می‌بیند تحمل نمی‌کند و ممکن نیست از آن صرف‌نظر کند. خوب طبیعی است بین افراد یك گروه که با هم کار می‌کنند، چون هرکس عقیده‌ای دارد و بنا بر این نظریات مختلف است، برخورد آراء پیش بیاید. علاوه بر این، در مهاجرت این شرایط تشدید می‌شود. عیب بزرگ کیا این است کسانی را که می‌خواستند با حقه‌بازی و دروغگویی و تملق‌گویی به جایی برسند، نمی‌گذاشت و جلوی این حرکات را می‌گرفت. او معتقد بود این اعمال ضدحزبی است و مقابله با آنها را وظیفه خود می‌دانست. خوب این رفتار به آنها برمی‌خورد و فحش می‌دادند. دوستی و دوست‌بازی را هم کیا در کار حزبی نمی‌پسندید. این را هم بدانید که عده زیادی از جمله آقای قدوه برایش احترام قائل بودند و به او علاقمند بودند. بسیاری از دوستان برای کیانوری سروجان می‌دادند، چون می‌دانستند روی حرفش می‌توانند حساب کنند و تکیه بنمایند. می‌دانستند ممکن نیست برای دستیابی به پست و مقام یا از روی هوس دست از اعتقاداتش بردارد و تا وقتی فکر می‌کند که عقیده‌اش درست

است می‌ایستد. با من هم همینطور است. عقیده‌اش را می‌گوید پافشاری می‌کند و زمانی که متوجه اشتباهاتش شود مردانه قبول می‌کند.

ـ چرا بسیاری از رهبران حزب توده، کیانوری را مرموز، فاشیست و خطرناك معرفی می‌کنند؟

مریم فیروز: برای اینکه در مقابل آنها مقاومت می‌کرد و معتقد بود که نباید ترسید و باید کار کرد. در حقیقت برای اینکه نترسیده بود و روی حرفش ایستاده بود.

ـ بطور کلی می‌گویند کیانوری فرد مشکوکی بود، عده‌ای او را جاسوس انگلیس وعده‌ای هم او را جاسوس کا.گ.ب می‌دانند. حال با توجه به نزدیکی ایشان با عوامل روس، شما چه نظری و چه جوابی دارید؟ لطفاً بیان بفرمائید.

مریم فیروز: من او را فرد درستی می‌دانم و او کسی نیست که بتواند جاسوسی کند. تا آنجایی که من خوانده‌ام و برخورد داشته‌ام، جاسوسی از خودگذشتگی و پنهانکاری زیاد می‌خواهد. از یك طرف مأمور کا.گ.ب و از یك طرف مأمور انگلستان! به این ترتیب هرکس بگوید سوسیالیزم خوب است مأمور کا.گ.ب است! پس منهم مأمور آنها هستم! چون می‌گویم سوسیالیسم خوب است و اهداف بسیار عالی دارد.

ـ از شخصیت سیاسی کیانوری چه تحلیلی می‌توانید ارائه کنید؟

مریم فیروز: شخصیت او را من نباید تحلیل کنم. از خصوصیات او ایستادگی، نرم نبودن، پاکی از جنبه اخلاقی و مادی است. جلوی هیچکس خم نشده و به زانو نیافتاده، دستش را جلوی هیچکس دراز نکرده، زحمت کشیده، تملق نگفته است و حقیقت را راحت جلوی هرکس می‌گوید.

ـ منظور تحلیل از شخصیت سیاسی ایشان به عنوان رهبر حزب توده است؟

مریم فیروز: همانطور که قبلاً متذکر شدم او چه در زندگی خصوصیش و چه در زندگی سیاسی فرد فوق‌العاده راست و درستی است. چیزی که در شخصیت او برای من خیلی محترم جلوه می‌کند، عدم تظاهر اوست. هیچگونه تظاهری ندارد.

برخلاف من که فرصت مطالعه نداشتم او کوشش کرده آثاری را بخواند تا فکرش باز باشد. زبان روسی را در زندان فرا گرفته است و فرانسه و آلمانی را خوب صحبت می‌کند و از وقتی به ایران برگشتیم به یادگیری زبان انگلیسی پرداخته است.

از نقطه‌نظر سیاسی او روی عقیده‌اش بر مبنای مطالعه و تجربه زیادش ایستاده و در

هر کشوری که بسر برده با بسیاری از موافقین و مخالفین کمونیسم معاشر بوده و مطالب را جذب کرده و تا امروز هم مطالعه می‌کند و چیزی را که نمی‌داند دنبال می‌کند تا یاد بگیرد و همانطور که گفتم روی عقیده خود به عنوان یك مارکسیست ایستاده و از آن راه هم دفاع می‌کند.

این موجود برایم محترم و عزیز است و کسی هم که به ایشان توهین کند و تهمت بزند برای من پست و حقیر است.

ـ چرا اعضای حزب بعد از انفصال، کیانوری را فاشیست یا آنارشیست می‌نامیدند و به او القابی این گونه نسبت می‌دادند؟

مریم فیروز: علتش این بود که می‌گفت راهی که می‌روید غلط است. این طرزی که شما کار می‌کنید نادرست است و آنها خوششان نمی‌آمد. او رك بود و بدون هیچ رودربایستی. خیلی سخت است آنجایی که پای اصول در میان است بپذیرند. از این حرفها زیاد می‌زنند مانند این که من جاسوس انگلستان بودم.

ـ گروهی در خاطراتشان اختلافات درون‌حزب توده را وضعیت خاص کیانوری نوشته‌اند و عمدتاً می‌گویند او باند خاصی در حزب داشت و همواره علیه مخالفانش توطئه می‌کرد. لطفاً شما در این مورد بطور مشروح توضیح بفرمایید و احیاناً اگر جوابی برای این افراد دارید بفرمائید؟

مریم فیروز: کیانوری از اصولی که به آن معتقد است به قیمت جانش دفاع می‌کند. آنهایی که حاضر بودند با نماینده شاه کنار بیایند و کیانوری با آنها برخورد می‌کرد، از قبیل آقای اسکندری و دیگرانی چون شهناز اعلامی که اسمش جزء لیست ساواکی‌ها منتشر شده بود و امثال اینها، که کم هم نبودند، هرچه دلشان می‌خواهد بگویند. چرا به یك چنین افرادی باید اطمینان کرد و سخن آنها را درست بدانیم. کیانوری با همه اینها مخالف بود و می‌دانست که افراد متملقی هستند، و در برابرشان ایستادگی می‌کرد. در مقابل سازش و کج‌رویهایشان می‌ایستاد. کیانوری هیچوقت خطش را عوض نکرد.

ـ بعضی از رهبران حزب توده درباره شما و کیانوری افشاگریهایی کرده‌اند و شما را فردی بی‌سواد، پرتوقع و مغرور که با زور و اعمال نفوذ کیانوری و با توصیه شوروی به عضویت کمیته مرکزی حزب توده رسیده‌اید می‌دانند، نظر شما چیست؟

مریم فیروز: من هیچ اصراری ندارم که باسواد هستم و هرگز ادعای باسوادی در زندگیم نکرده‌ام و امروز هم نمی‌کنم. از بی‌سوادی خودم خجل هستم. چند کلمه فرانسه

می‌دانم و یك کمی آلمانی و این هم به خاطر اینکه مجبور بودم یاد بگیرم، ولی همیشه مطالعه کرده‌ام و به اصطلاح سرم توی کتاب بوده است. و اما مغرور، نمی‌دانم شاید نزد آقایان به نظر مغرور آمده‌ام. در مورد اعمال نفوذ کیانوری هم باید بگویم روزی که من وارد حزب شدم او در حزب کاره‌ای نبود که بازوی مرا بگیرد و ترقی دهد. خیلی‌های دیگر می‌توانستند کمك کنند.

ـ با توصیه شوروی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدید؟

مریم فیروز: شوروی در کارهایی از این قبیل دخالت نداشت. همانطور که گفتم عضویت کمیته مرکزی برخلاف میل آقایان از طریق رأی‌گیری صورت گرفت. اعضا به من رأی دادند. حالا چرا؟ لابد فکر کردند دختر فرمانفرما آمده برایمان کار کند. با یك اکثریت بسیار پایین من انتخاب شدم.

ـ می‌گویند یکی از اشکالات شما این است که فقط کلی‌گویی می‌کنید و مسائل را بطور دقیق نمی‌شکافید. این اشکال چنین تداعی می‌کند که شما از گفتن حقایق به مردم واهمه دارید، و می‌خواهید علی‌رغم وقوف به ویرانی‌های درونی حزب، چشمتان را ببندید و حزب را دگرگونه جلوه دهید؟

مریم فیروز: اینها را که گفتم کلی‌گویی است؟ نه آنها فقط می‌خواهند ایراد بگیرند.

ـ خاطرات کیانوری را در مقایسه با خاطرات سایر افراد مثل اسکندری، جهانشاهلو و... چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مریم فیروز: خاطرات اسکندری را یادم نیست که چه چیزهایی نوشته، ولی می‌توانم بگویم نوشته‌هایش برایم ارزش چندانی ندارد.

جهانشاهلو هم فرد بی‌ثباتی است، هرطرف باد بوزد آن طرف می‌رود. از اول هم همینطور بود و تازگی ندارد. او هر جایی که بود خودش را می‌دید و منافع خودش را در نظر می‌گرفت. من در اروپا که او را دیدم همین گونه بود و من برای یك چنین آدمی نمی‌توانم ارزش قائل باشم. طبیعتاً نوشته‌هایش هم براساس نظریات خودش است و برایم ارزش ندارد. کتاب او را شخصاً نخواهم خواند، زیرا به من فحش می‌دهد. خیلی‌ها به من ناسزا می‌گویند ولی از طرف او برای من افتخار است.

یك روز جهانشاهلو به من گفت ما با همدیگر خویشیم و از سوی مادری با یکدیگر نسبت داریم. این برای من اصلاً مهم نیست.

ـ شما در بین صحبتهایتان گفتید از مارکسیسم و تئوریهای آن اطلاع زیادی ندارید. آیا شما دوره مدرسه حزبی را گذرانده‌اید؟

مریم فیروز: نه هیچوقت من این دوره را ندیدم.

ـ چرا؟ آخر چگونه ممکن است در حالی که یك ملت را دعوت به یك اندیشه می کنید و خود در مرکزیت حزب قرار دارید، تسلط تئوریك نداشته باشید! چرا کار مطالعاتی را دنبال نکردید؟

مریم فیروز: نمی‌دانم. من هیچگاه سر این کلاسها نرفتم و علاوه بر این، کسانی که در ایران سواد داشتند و حرف می‌زدند، برای من آنقدر کشش نداشتند. بعد هم کتاب زیاد بود که بخوانم نه اینکه اصلاً نخوانده باشم، مطالعه کردم و دیدم مکتب عجیبی است و برای اینکه عمیقاً مطالعه کنم و درس بخوانم وقت زیادی نیاز داشت که من فرصت این کار را نداشتم و به این دروس نمی‌رسیدم و بنا بر این در هیچ کلاسی شرکت نکردم. در آلمان هم امکانش برایم زیاد بود، رد کردم.

ـ فقط به دلیل اینکه فرصت نداشتید؟

مریم فیروز: کارهای مهمتری وجود داشت. مدرسه حزبی را دیگران می‌دیدند و من کار می کردم. تمام مدت یا درس می‌دادم یا درس می‌خواندم و یا مقالاتی را حاضر می‌نمودم تا مورد استفاده قرار گیرد. البته خودم مطالعاتی داشتم ولی اینکه بطور منظم و کلاسیك آموزش ببینم، نبوده و خوب مسلماً این شیوه کاملاً فرق می کند.

ـ از بین ایرانیانی که می‌شناسید در این مکتب چه کسی باسوادتر محسوب می‌شد یا به عبارتی تئوریهای این مکتب را بهتر درك می کرد؟

مریم فیروز: نخستین کسی که خیلی مطالعه داشت طبری بود، البته نه در سطح فوق‌العاده عالی بلکه سطح او نسبت به حزب بالا بود و تئوریها را بهتر از دیگران می‌فهمید. بعد به عقیده من کیانوری بود. اگرچه ادعا ندارم که معلومات تئوریش در حد طبری بود ولیکن مطالعاتش عمیق بود. اینها مدرسه حزبی رفته بودند. طبری در مدرسه عالی حزبی شوروی مدارج چندی را طی کرده بود. دیگران هم مدرسه حزبی رفته بودند ولی من در میانشان کسی را ندیدم که واقعاً به عنوان یك فرد کمونیست تئوریها را درك و حلاجی کند. دکتر فروتن و قاسمی هم از این جهت خوب بودند و دوره مدرسه حزبی را گذرانده بودند ولی به سطح طبری و کیانوری نمی‌رسیدند.

ـ یعنی نمی‌توانستند تئوری را با عمل تطبیق بدهند؟

مریم فیروز: این کار را بهتر از هرکس کیانوری توانسته بود انجام دهد. خیلی جالب است. چون به عقیده من آنها نمی‌توانستند آنطوری که کیانوری می‌تواند مسائل را با همدیگر تطبیق بدهد و عمل کند، این کار را بکنند. شاید به دلیل این که کیانوری مهندس است و با ریاضیات سرو کار دارد منطقی‌تر فکر می‌کند.

خاطرات سالهای ۲۰

ـ ازسالهای ۱۳۲۰ به بعد چه خاطراتی دارید؟

مریم فیروز: آنچه را من به خاطر دارم تلخی دوران رضاشاه و پسرش است. البته اطلاعات من کافی نیست، چون خودم در محیطی رشد کردم که با زندگی مردم بسیار فاصله داشت و از همان ابتدا که وارد جریانات حزبی شدم، کوشش نمودم که کمی نزدیکتر شوم. چیزی را که می‌توانم از ۱۳۲۰ بگویم بیداری و تکان خوردن مردم در نتیجه فشار و ورود ارتش شوروی و دیگران به ایران بود. اینها دنیای دیگری را در مقابل مردم ایران باز کردند. کارگران متوجه شدند که باید ازحق خودشان دفاع کنند، زنها به حقوق خود پی بردند.

ـ شما کمپ روسها را دیده بودید؟

مریم فیروز: نه، ولی یك بار از حوالی کرج عبور می‌کردم که گفتند اردوگاهی که روسها آنجا زندگی می‌کنند در این منطقه مستقر است. این را بگویم که من واقعاً ندیدم نفرات ارتش شوروی در خیابانها تظاهری داشته باشند. ممکن نبود یك سرباز روس در شهر تنها دیده شود. سربازان و افسران جوان برای دیدن شهر و تماشای موزه‌ها بطور گروهی و با لباسهای ساده حرکت می‌کردند.

ـ در مورد قوام و علل اتحاد وی با حزب توده چیزی بیاد دارید؟ موضوع از جهت آن که او وابسته به جناح رقیب یعنی آمریکا بود جالب است.

مریم فیروز: توضیح این مسأله برای من خیلی دشوار است. چون خودم در جریان نبودم و وقتی که وزرای توده‌ای به مجلس رفتند من و کیانوری آنجا شرکت نداشتیم.

واقعاً هرکسی که با شاه مبارزه می‌کرد موافقش بودم، می‌خواست قوام باشد یا دیگری. در هرحال او با شاه درافتاده بود. به واسطه ارتباطی که خانم قوام با مادرم داشت من او را می‌شناختم. وقتی منزل آنها به دستور شاه مورد هجوم واقع شد، اول کسی که برای

دلجویی به خانه آنها رفت من و مادرم بودیم.

- آیا شما اشغال ایران توسط روسها در سالهای بعد از ۱۳۲۰ را محکوم می کنید؟

مریم فیروز: وقتی انگلیسی‌ها و آمریکایی ها اینجا را اشغال کردند، آنها هم حق داشتند که بیایند ولی بعداً رفتند.

- آیا موضع شما با دیگر حرکتهای روسیه در لهستان و مجارستان هم همین گونه بود؟ فکر می کنید با وسایل بد می‌توان به اهداف خوب رسید؟

مریم فیروز: در دوران جنگ، آلمان تا نزدیکی مسکو پیش آمد و نقشه هیتلر زیرآب کردن مسکو بود و روسها در مقابل اینها بسختی مبارزه کردند. حالا اینها بنشینند و بگویند لهستان یا مجارستان سر راه بود و نباید می‌رفت، نباید حرکت می کرد. باید می‌رفت، حرکت می کرد و می‌رفت و می‌رفت تا خودش را به برلن می‌رساند و انبوهی از کشته بجا گذاشت، تا نازیها را خرد کند و هیتلر را خرد کند. حالا شما می گویید شوروی چرا به لهستان رفت؟ شوروی حقش بود که برود! مگر در لهستان فاشیسم نبود؟ مگر در مجارستان فاشیسم نبود؟ در همهٔ اینجاها فاشیسم حکومت می کرد. آنها رفتند و طبیعی هم هست.

دکتر مصدق، دکتر فاطمی و من

- ازجریان ملی شدن صنعت نفت در ایران چه خاطره‌ای دارید؟ با آن سابقه بد و غلط حزب توده نسبت به شعار ملی کردن نفت و...

مریم فیروز: این کار فوق‌العاده‌ای بود که مصدق کرد. روز تظاهرات ملی شدن نفت من خودم گرچه مخفی بودم ولی در میدان حضور داشتم و دیدم که اتومبیل مصدق را احاطه کرده‌اند و حتی برادرزاده من روی اتومبیل او نشسته بود و از اینرو می‌توان گفت که این جریانی بود که مردم ایران با تمام قوا از آن طرفداری می کردند و تودهنی بزرگی به انگلستان بود، و آن نفرتی که مردم نسبت به انگلستان داشتند با پشتیبانی از مصدق بروز می‌دادند. مردم برای کمك به مصدق از هیچ کاری دریغ نداشتند. مساعدتهای مالی مردم را خودم از طریق اقوام و خویشانم شاهد بودم. مردم با میل و رغبت پول می‌دادند.

- از بین سه عامل «رهبری، مردم و احزاب» شما نقش کدامیك را در این جریان مؤثرتر می دانید؟

مریم فیروز: هنگامی که یك رهبری خوب در رأس قرار می گیرد، مردم همراهی

می‌کنند. وقتی مصدق شعار ملی شدن نفت را مطرح کرد، مردم بلند شدند. ولی اگر چنین شعاری نبود مردم کاری نمی‌توانستندبکنند. او و همراهانش اگر این شعار را نمی‌دادند و جلوی انگلیسی‌ها نمی‌ایستادند، مردم چه می‌توانستند بکنند. هیچکس نمی‌تواند این را نادیده بگیرد که اتفاق مردم در عملی شدن این شعار نقش داشت. پس طبیعی است که نقش مردم و رهبری هر دو مهم بوده است.

روزی که مصدق را از کار برکنار کردند من در میدان بهارستان در منزل قاسمی بودم. دیدم جمعی شعار مصدق می‌دهند. به منزل دکتر مصدق تلفن کردم و به همسرشان گفتم که به ایشان جریان را اطلاع دهید. سرهنگ مبشری هم بعداً آمد و گفت ریختنند و منزل مصدق را گرفتند. کیانوری هم در این رابطه با مصدق تلفنی صحبت کرد و او گفت شما هیچ اقدامی نکنید.

وقتی او به عنوان مسئول دولت اقدامات ما را ممنوع کرد و سرتیپ متین دفتری، برادرزاده‌اش، را همه‌کاره کرد و او هم کسی نبود که به توده‌ایها فرصت نزدیك شدن بدهد و به خاطر اطاعت از انگلیسی‌ها همه چیز را از بین می‌برد، در آن موقعیت ما چه می‌توانستیم بکنیم؟ بعدها ما فکر کردیم که این دستور را نمی‌بایستی اجرا می‌کردیم و افسران را باید در جهت کمك فرا می‌خواندیم و برخلاف دستور مصدق این کار را می‌کردیم. شاید از روی علاقه به مصدق باشد که فکر می‌کنم بهتر این بود که حزب می‌آمد و اجازه می‌داد این اتفاق بیافتد. شاید اگر حزب می‌آمد جلوی خیلی چیزها را می‌گرفت ولو اینکه سرکوب می‌شد و توی خون غوطه‌ور می‌شد. البته آن روز من جزء هیأت تصمیم‌گیرنده نبودم ولی بسیار گیج شده بودم.

به هر حال این جریان خیلی سریع گذشت و به علت افزایش فشار، ما مجبور شدیم بیشتر مخفی باشیم زیرا شاه خیلی بیشتر از مصدق به خون ما تشنه بود.

در دورانی که مصدق زندانی بود افسران توده‌ای مراقب او بودند و تمام اخبار و اسناد را در اختیارش قرار می‌دادند. کسانی که از مصدق دفاع می‌کردند، متحیر بودند که این اسناد از کجا به دستشان می‌رسد. در این جریان توده‌ایها واقعاً کمك خودشان را کردند و خود مصدق هم می‌دانست. اگر آن روز بر اساس دستور خود او کاری نکردیم ولی بعداً آنچه از دستمان برآمد، انجام دادیم.

ـ به هر رو موضع امروزی شما با اسناد تاریخی مربوط به رابطه دکتر مصدق و حزب توده

فرق می‌کند، شما علت اصلی سقوط مصدق را در چه عاملی می‌بینید؟

مریم فیروز: همان انگلیسی‌ها نخواستند. چرا خودمان را گول بزنیم، تمام ارگان‌های حساس و مهم مثل ارتش و شهربانی را در دست گرفته بودند.

- از فعالیت احزاب سیاسی ایران در این دوران چه مطالبی را به یاد دارید؟

مریم فیروز: من از احزاب دیگر اطلاعات زیادی ندارم. چون اولاً من مخفی بودم و از طرفی در آن زمان گمان می‌کنم حزب ایران و جبهه ملی فعالیت داشتند. اینها از جهت مبارزه‌ای که کردند برای من محترم هستند. ولی هیچکدام فعالیتشان در حد حزب ما نبود، و آن نفوذی را که باید داشته باشند، نداشتند و البته روزنامه و امکانات خوبی هم داشتند.

- به نظر شما اشتباهات حزب توده در جریان ملی شدن نفت در ایران چه بود؟

مریم فیروز: پاسخ این سؤال را بطور دقیق نمی‌دانم و باید اسنادی را در این زمینه مطالعه کرد تا بتوان اظهار نظر نمود، زیرا این مسائل سیاسی است و باید بطور مستند استدلال شود.

هر جریانی یا هر حزبی برای اینکه جای پایش را پیدا کند ممکن است گامهای اشتباهی بردارد و بلغزد ولی باز بلند می‌شود و راه را ادامه می‌دهد. حزب ما هم‌چنین راهی را طی کرده، لغزیده و راه را درست ندیده ولی همیشه کوشش کرده راه درست را برود، راهی را که به نفع مردم ایران است، و هر چقدر به این حزب اتهام وارد شود و نفی‌اش کنند نقش آن در تاریخ ثبت است.

- می‌گویند حزب توده طبق دستور شوروی نه تنها با مصدق مخالفت کرد، بلکه حتی در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امکانات خود را نیز کنار کشید. آیا این گفته درست است؟

مریم فیروز: به نظر من شوروی طرفدار مصدق بود، زیرا می‌دیدند که او یك سیاستمدار است. و حزب توده هم اگر کاری کرد برخلاف نظر شوروی بود. اگر توده‌ایها واقعاً با مصدق مخالفت می‌کردند چطور ممکن است به او خبر داده باشند که دارند می‌ریزند به خانه‌ات. من خودم تلفن کردم به منزل مصدق و به خانم ضیاءالسلطنه گفتم دارند خانه‌تان را از بین می‌برند فکری بکنید. حزب تا دقیقه آخر دفاع کرد و خود مصدق راضی نبود که خونریزی بشود.

- می‌گویند یکی از علل درگیری در درون حزب توده همین خیانت حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد است؟

مریم فیروز: بله، درگیری خیلی مفصلی بود. مشتی بی‌تجربه تندرو، چپ‌رو، کندرو، گردهم آمده بودند. یکی این سیاست را نمی‌خواست دیگری آن یکی را. تا آدم بخواهد در جریان مبارزه تجربه جمع کند و آنها را بکار بندد سالها وقت می‌خواهد.

ـ در دوران مصدق در داخل حزب چه طیفهایی موافق او و چه گروههایی مخالفش بودند؟

مریم فیروز: در داخل حزب این دسته‌بندیها بود. گروهی موافق بودند و با او همکاری می‌کردند و توانستند حزب را با مصدق همراهی کنند و این قدم بزرگی بود. حالا فلان آقا معلق زده و حرکت صحیح نداشته آن حزب دیگری است. ولی مهم این است که حزب پیش رفته و از مصدق دفاع کرده و اینکه فلان آقا چه گفته یا چه کسانی گفته‌اند، گمان می‌کنم چیز مهمی نباشد. این نکته را ذکر کنم که تمام این جریانات در روزنامه‌ها و نشریات حزبی و غیرحزبی نوشته شده است.

ـ اگر از زبان شما بشنویم جالب است.

مریم فیروز: واقعاً اسامی را نمی‌توانم بگویم، خیلی روشن است. ولی خوب ما یك عده‌ای موافق و یك گروهی مخالف مصدق بودیم.

اگر با دقت به حوادث آن دوران نگاه کنیم، می‌بینیم که شوروی‌ها چقدر علاقه‌مند بودند که مبارزه مصدق که مظهر مبارزه و مقابله با انگلستان بود، تقویت شود و توصیه می‌کردند که این مبارزه را دنبال کنید. این یك واقعیتی است که اسناد آن موجود است و کیانوری در خاطراتش این مطالب را گفته است.

ـ توده‌ای نفتی یا توده‌ای روسی یعنی چه؟

مریم فیروز: این عبارت را تصور می‌کنم آقایان جبهه ملی در دهانها انداختند و شایع کردند. توهین، فحش، یعنی چه. این روشن شده که توده‌ای نفتی دروغ است. می‌گویند که هم توده‌ای هستیم هم طرفدار آنها. توده‌ای روسی، ما هیچوقت در آن دوران پنهان نکردیم که از شوروی دفاع می‌کنیم. روس هم نگفتیم. از شوروی دفاع می‌کردیم. اشتباهاتی هم اگر می‌کردیم لازم نبود فریاد بکشیم. می‌گفتیم و تمام می‌شد. دردورانی که شوروی آنقدر در فشار بود و دنیا به آن حمله می‌کرد و آنها مردانه در برابر فاشیسم به دفاع ایستاده بودند. ما در آن موقع از آنها دفاع می‌کردیم. و ننگ هم نیست حالا اسمش را توده‌ای روسی بگذارند.

من در تمام این جریان بودم و شوروی را مدافع مردم ایران می‌دیدم. این را هم خاطرنشان کنم که من یك ایرانی هستم. مطابق فکر و نظر خودم هرکس بخواهد به ایران

لطمه‌ای بزند من او را دشمن خود می‌دانم.

ـ البته توده‌ای نفتی را گویا دکتر مصدق شخصاً بکار برده. بگذریم، گفته شده توده‌ایها با رزم‌آرا ارتباط داشتند.

مریم فیروز: اگر توده‌ایها با رزم‌آرا ارتباط داشتند، من نداشتم، من شخصاً ارتباطی نداشتم. تا آنجا که من احساس می‌کنم توده‌ایها با همه ارتباط داشتند. یعنی از لحاظ زندگی، توده‌ایها برای اینکه بتوانند کمك بگیرند و موقعیت خودشان را حفظ کنند حق داشتند با هر کسی ارتباط داشته باشند. ولی من اطلاع دقیقی ندارم که ارتباط خصوصی با رزم‌آرا داشتند یا نه.

ـ رابطه حزب توده با مصدق در جریان کودتای ۲۸ مرداد چگونه بود؟

مریم فیروز: در دوران کوتاهی رابطه حزب نسبت به مصدق خوب بود و از او شدیداً دفاع می‌کرد.

ـ علت اختلافات او با حزب توده چه بود؟

مریم فیروز: گاهی توده‌ایها زیاده‌روی می‌کردند و توقع بی‌مورد داشتند. گاهی اوقات هم ما درست می‌گفتیم و او درك نمی‌کرد و برخورد پیش می‌آمد. در یك جاهایی هم سوءتفاهمات عمیق پیدا می‌شد.

ـ برخی معتقدند که او راه را برای آمریکا باز کرد نظر شما چیست؟ البته نشریات حزبی شما پر از این گونه عبارات بود.

مریم فیروز: نه او راه را برای هیچکس نمی‌خواست باز کند. یك دورانی خیال می‌کرد آمریکا کاری با ایران نداشته باشد. خوب هر کسی یك تصوری دارد و او چنین تصوری داشت بعد هم که دید اشتباه است. آمریکایی‌ها می‌آمدند، چه مصدق بود چه نبود، آنها می‌آمدند.

ـ شما از دکتر سیدحسین فاطمی خاطره‌ای دارید؟

مریم فیروز: دکتر فاطمی انسان بزرگ و شریفی است. وقتی فراری بود به حزب پناهنده شد و آنها او را به خانه‌ای آوردند که من آنجا بودم. نمی‌دانم مرا می‌شناخت یا نه، ولی می‌دانست که در خانه یك توده‌ای مخفی شده. از صبح تا شب مراقبت از لحاظ حفظ امنیت خانه با من بود. چندشبی آنجا بود، سپس به جای دیگری منتقل شد. او عقیده‌اش را صریح می‌گفت حتی برای من توده‌ای. این حرفی است که به گوش خودم شنیدم. او می‌گفت ما به

دکتر مصدق صددرصد اطمینان داشتیم و فکر می‌کردیم راه و حرف او درست است. او انسان فوق‌العاده عجیبی بود، محکم و علاقه‌مند به ایران و معتقد به راهی که رفته بود، ولی از اینکه اشتباهات خودش را متذکرشود ابایی نداشت.

یکی از دردناك‌ترین روزهای زندگی من روزی است که دکتر فاطمی را شهید کردند. تا دقیقه آخر او مردانه ایستاد. ایشان را در حالی که بیمار و بسیار رنجور و نحیف بود به جوخه اعدام سپردند. وی تا آخرین دم به شاه فحش می‌داد.

اگر او هم می‌رفت و نوکر مآبانه تعظیم می‌کرد، او را نمی‌کشتند. و آنقدر قوی بود که مرگ برایش هیچ بود. فاطمی برای من نمونه آن پهلوان‌های افسانه‌ای است که ما در کتاب می‌خوانیم. من او را از نزدیك دیده‌ام. بگذریم از خویشاوندی سببی که دارم، چون دختر من عروس این خانواده است. مرد بزرگواری بود. پشیمان نیستم که من توده‌ای، فاطمی را در خانه‌ام راه دادم و خدمتش را کردم. امروز پشیمانم که چرا بیشتر خدمت نکردم. او برایم بسیار بزرگ و عزیز است و خوشحالم که دخترم عروس این خانواده است و اسم فاطمی روی بچه‌های اوست.

ـ رابطه خانواده شما با دکتر مصدق به غیر از رابطه خانوادگی و فامیلی چگونه بود؟

مریم فیروز: من رابطه سیاسی با دکتر مصدق نداشتم. وقتی من در ایران بودم ایشان رئیس الوزراء شدند و برایم از طریق پسرش پیغام فرستاد که به دختر دایی من بگویید من نخست‌وزیر شدم ولی هیچ‌کاری برای او از دستم بر نمی‌آید. در پاسخ به این پیغام من گفتم، به آقا بگویید من انتظاری نداشتم و مسلم بدانید که من هرگز برای گشایش کار خودم به ایشان مراجعه نمی‌کنم. همانطوری که گفتم بعدها حزب از هیچ کمکی به مصدق کوتاهی نکرد. در دوره‌های گرفتاریش حزب واقعاً مساعدت می‌کرد.

پسران او همانطور که قبلاً گفتم واقعاً به من کمك کردند. دکتر غلامحسین و یاری او به بیماران را هرگز فراموش نمی‌کنم. من در اروپا که بودم با فرزندان مصدق ارتباط داشتم. مثلاً وقتی که می‌دانستم جلسه‌ای در وین برگزار می‌شود و دکتر غلامحسین مصدق هم در آن شرکت می‌کند و جزء مدعوین ایرانی است، تلفنی با آنجا تماس برقرار کرده و با او صحبت می‌کردم. وقتی هم که از اروپا آمدم آنها به دیدنم آمدند.

من شخصاً برای دکتر مصدق احترام قائلم و برایم خیلی عزیز است. خطاهایش را هم می‌بینم، یعنی آن کارهایی که گاهی به جاهایی رسید که می‌توانست انجام دهد و سست

عمل کرد. طبیعی است که به همه ما لطمه زده ولی به جهت ایستادگی‌اش و آن محکم بودنش واقعاً آن‌روزها سربلند بودیم که این پیرمرد با این قدرت ایستاده است.

هر کس به مصدق توهین کند خودش را کوچك کرده، مصدق در دنیا شناخته شده است. وقتی کیانوری و دوستانش به چین سفر کرده بودند، چینی‌ها قبل از هر چیز از مصدق پرسیده بودند. آنها گفته بودند که دکتر مصدق اولین کسی است که با امپریالیسم انگلستان درافتاده است. پس می‌بینید او یك چنین شهرتی داشت. ایستادگی این مرد در برابر شاه و در برابر انگلستان در قضیه نفت را هیچکس نمی‌تواند انکار کند. این را هم بیافزایم که از نقطه‌نظر مادی هم او انسان بزرگواری بود، چرا که تمام مخارجش به عهده خودش بود، حتی وقتی به آمریکا سفر کرد که یك مأموریت دولتی بود، یك شاهی از دولت ایران نگرفت.

- آیا مصدق با سایر برادران و برادرزاده‌های شما هم رابطه داشت یا فقط با شما چنین ارتباطی را داشت؟

مریم فیروز: می‌دانم که با خیلی از برادران و خواهرانم رابطه داشت. مثلاً دکتر فرمانفرمائیان (صبار) در کابینه او وزیر بود و خیلی هم نسبت به هم علاقه‌مند بودند و ارتباط خواهرانم با پسرهایش همیشه بود. خوب خانواده‌ای بودیم به آن گستردگی و همه به هم علاقه‌مند.

تا فراموش نکرده‌ام این نکته را هم یادآوری کنم که وقتی در اروپا بودم، در زمان تبعید مصدق به احمدآباد، مادرم در نامه‌ای نوشت که در ملاقاتی با خانم ضیاءالسلطنه همسر مصدق، ضمن احوالپرسی از تو گفت: آقای مصدق همیشه به فکر مریم است و جویای حال اوست. مادرم هم به مزاح در جواب گفته بود: دو تا دربدر فراری، جویای حال هم هستند.

- با توجه به نزدیکی شما با مصدق عملکرد او را چگونه ارزیابی می کنید؟

مریم فیروز: مصدق برای من یك شخصیت سیاسی و ملی بسیار محترم و والا است. او اصرار بر بعضی کارها داشت که خوب این لجبازی‌ها ممکن است در هر کسی باشد. ولی شخصیت مصدق بالا بود. او یك تنه در برابر انگلستان ایستاد، سرسختی کرد و این مسأله خیلی برایش گران تمام شد. مصدق مظهر یك مبارزه علیه انگلستان، علیه ظلم و جور و علیه استثمار بود.

این نکته را هم اضافه کنم که خانم نجم‌السلطنه، عمه من و مادر مصدق، زنی بسیار باشخصیت بود که ما با احترام زیاد با او برخورد می کردیم. پدرم به او خیلی علاقه‌مند بود و

رفتارش نسبت به پدرم درست مثل یك خواهر بزرگتر بود. آن تعظیم و تکریمی که ما در مقابل شازده داشتیم او نداشت. این زن محترم بانی تأسیس بیمارستان نجمیه است و هر چه داشت بجز یك خانه کوچك جنب همین بیمارستان که آن هم وقف بود، در راهِ حفظ و نگهداری این بیمارستان صرف کرد. نجم‌السلطنه از زنهای بسیار برجسته‌ای بود که ایستادگی و مقاومت و گذشتش در زندگی بسیار قابل اهمیت است.

- با توجه به این که شما با خانواده متین دفتری و امینی هم نسبت داشتید، جایگاه این دو خانواده را در زندگی سیاسی ایران چگونه ارزیابی می کنید؟

مریم فیروز: با وجود اینکه ما با هم نسبت خویشاوندی داریم، من آنها را کم می‌شناسم، چون هیچگونه ارتباطی با آنها نداشتم.

همانطور که مطلع هستید متین دفتری داماد مصدق است و از سوی پدری منسوب به وی بود و برادرزاده مصدق محسوب می‌شد. متین دفتری، همسر منصوره مصدق بود که در یك سانحه هوایی از بین رفت، ولی او شخصاً با ما خویشی ندارد و شاید من در تمام زندگیم او را دو سه بار بیشتر ندیده باشم. بنابراین برای من ارزیابی این افراد واقعاً مشکل است و به خودم اجازه نمی‌دهم که خیلی در این مورد صحبت کنم.

- منظور یك داوری اخلاقی نبود به هر رو شما عضو کمیته مرکزی یك حزب سیاسی و اینان چهره‌های هیأت حاکمه آن زمان بودند. منظور آن است که خط مشی سیاسی خانواده متین دفتری چگونه بود؟

مریم فیروز: نمی‌دانم، اگر بخواهید راجع به خط مشی سیاسی اینها بدانید از کیانوری سؤال خواهم کرد و بعد خواهم گفت. اما خود متین دفتری در دوران قبل از جنگ دوم جهانی با انگلیسی‌ها همکاری می کرد. بعد که جنگ شروع شد به آلمان‌ها تمایل پیدا کرد و با آنها همکاری می‌نمود. در پی اولتیماتوم متفقین جهت خروج نیروهای آلمانی از ایران و تسلط انگلیسی‌ها بر اوضاع، عده‌ای حدود ۲۰۰ نفر از جمله متین دفتری و زاهدی را گرفتند و به جای نامعلومی انتقال دادند. واقعاً این برای ما روشن نیست که آنها را به بیروت بردند یا مصر، ولی به هرحال مدتی در آنجا بودند و سپس آزاد شدند و با تمایلات شدید انگلیسی به ایران برگشتند.

مصدق در دوران نخست‌وزیریش بنا به توصیه دخترش متین دفتری را به ریاست شهربانی گماشت. او با شاه همکاری می کرد و در کودتای ۲۸ مرداد علیه مصدق به تبعیت

از آمریکا شرکت نمود. در این جریان برادرزنش نیز با او همراه بود. می‌بینید که اینها نمی‌توانند چهره‌های درخشانی در صفحات تاریخ ایران باشند.

ـ در مورد خانواده امینی می گفتید.

مریم فیروز: مادر امینی‌ها، دختر عمه من و دختر مظفرالدینشاه بود. خانم فخرالدوله دختر عمه‌ام زن بسیار با شخصیت و اهل کار بود. بواسطه تفاوت سنی بسیار، ما خیلی با هم نزدیك نبودیم، ولی نسبت به نصرت‌الدوله خیلی علاقه‌مند بود زیرا خواهرزاده فخرالدوله هم محسوب می‌شد. تا آنجایی که یادم می‌آید سالی یکی دوبار او را می‌دیدم و به ایشان تعظیم و تکریم داشتیم و بعدها هم دیگر با این خانواده ارتباطی نداشتم.

جبهه ملی

ـ چه تحلیلی از روند سیاسی جبهه ملی از تأسیس تا پیروزی انقلاب اسلامی دارید؟

مریم فیروز: پاسخ این سؤال برای من مشکل است. کیانوری در این زمینه تحلیل دقیق و مفصلی ارائه داده است. به خاطر حضور مصدق در جبهه ملی من برای افرادش که بعضی‌هایشان شخصیتهای برجسته‌ای بودند، خیلی احترام قائل هستم. اینان در دوران شاه کار کردند و از خود مقاومت نشان دادند. رنج‌های فراوانی بردند و ضد استعمار بودند، مگر می‌شود از اینها صرف‌نظر کرد.

جبهه ملی و افرادش برای من محترم است و مثل هر جریان دیگری در آن افراد صحیح و خوب و افراد ناصالح و بد در کنار هم بودند. اشخاصی چون مصدق و دکتر شایگان که می‌دانید در محاکمه مصدق مثل کوهی در مقابل شاه ایستاد و به آن نحو در جلوی مصدق تعظیم کرد، با آن اهداف عالی بودند و کسانی که با آمریکا و انگلیس سازش کردند نیز وجود داشتند. آنهایی که می‌خواستند خودشان را ببندند یا مأمور بودند. اینها هم جزو جبهه ملی بودند ولی سیاستشان، چیز دیگری بود.

در مبارزه عناصر و افراد و جریانات مختلف هستند که می‌آیند و مبارزه را به جایی می‌رسانند. این زمینه‌سازی که برای انقلاب شد کار یك نفر، دو نفر نبود. بگذریم از اینکه حزب توده از اول پایه‌اش را گذارد، زمینه‌سازی ضد سلطنت، مبارزه ضد شاه، تمام اینها را حزب توده طرح کرد و این در تاریخ ثبت است. همانطور که ما اشتباهاتی داشتیم آنها هم اشتباه داشتند. افرادی از این جناح سیاسی که تا آخر محکم ماندند برای من با ارزش

هستند. مثل نریمان، مهندس زیرك‌زاده، حسین فاطمی، آیت‌الله غروی، الهیار صالح یا این انسان بزرگوار و شرافتمند، شمس‌الدین امیرعلائی که خواهرزاده پدرم است و شخص بسیار منزهی است. من برای مهندس بازرگان به عنوان یك شخصیت برجسته احترام زیادی قائل هستم. او واقعاً مبارزه کرده، زحمت کشیده، زندان رفته و ایستاده و واقعاً هدف دارد. من وقتی شنیدم آقای بازرگان از نخست‌وزیری استعفا دادند بسیار متأثر شدم، زیرا او شخصیت بارزی بود و در انقلاب نقش داشت و به نهایت درستی در اجتماع ایران شناخته شده بود.

همانطور که گفتم، ممکن است با عقاید آنها همراه نباشم ولی به جهت مبارزه و خدمتی که کردند، برای من با ارزش هستند.

ـ آیا واقعاً در همان زمان هم احساس‌تان نسبت به آقای بازرگان چنین بود؟ آیا مواضع حزب و روزنامه مردم را به یاد نمی آورید؟ خط سیاسی ایشان را چگونه می‌بینید؟ شما امروز به‌گونه‌ای درباره آقای بازرگان صحبت می کنید که گویی پیرو خط سیاسی ایشان بوده‌اید؟

مریم فیروز: خوب اگر من تابع خط سیاسی آنها بودم به آنان می‌پیوستم و لابد یك مخالفتی با آنها و نقطه نظرات سیاسیشان داشتم که نرفتم. اگر واقعاً می‌دانستم که خط آنها خط درست و سالمی است با آنها همکاری می کردم و می‌رفتم جزوشان می‌شدم.

ـ شما از ترکیب شخصیتهای جبهه ملی بعد از سالهای ۵۶ تا ۱۳۶۰ چه تحلیلی دارید؟ با آن موضعگیری شما علیه جبهه ملی، چقدر بطور مشخص درباره آنها تحقیق مستند کرده بودید؟

مریم فیروز: بعد از انقلاب من اینها را کم می‌شناسم. من برای آن عده‌شان که با شاه مبارزه کردند و زندان بودند، رنج کشیدند، مردانه ایستادند، احترام قائلم و برایم محترمند. بگذریم از اینکه بنده با آنها موافق نیستم و آنها هم با من موافقتی ندارند. ولی کسانی هستند که با فکر خودشان خواسته‌اند کاری بکنند. اینها دارای شخصیت، سواد و تخصص هستند و می‌توانستند زندگی مرفهی داشته باشند ولی راه مبارزه را انتخاب کردند. مثل دکتر سامی که یك انسان با ارزش از هر جهت بود. اینها افراد برجسته‌ای هستند ولی سلیقه سیاسی خاص خود را دارند.

ـ در بین رجال سیاسی، چه کسی می‌توانست بعد از مصدق رهبری جبهه ملی را به عهده بگیرد؟

مریم فیروز: چون در آن زمان من ایران نبودم پاسخ به این سؤال برایم مشکل است. برای من مصدق مظهر همه چیز بود، گذشت و ایستادگی او، مقاومتش، همه چیز او بود.

برای من او مسئول بود نه شخص دیگری. بعد از او شایگان آن شخصیت لازم را برای رهبری داشت. مصدق در تاریخ ایران چهره درخشان و والایی داشت.

ـ عملکرد جبهه ملی را بعد از انقلاب اسلامی چگونه ارزیابی می کنید؟

مریم فیروز: بسیاری از اینها با جمهوری اسلامی همکاری کردند مثل بازرگان. آنهایی که آمدند و خدمت کردند من اینها را افراد با شرفی می دانم. ممکن است اشتباه کرده باشند. در مورد اینها من قضاوت نمی‌کنم ولی خدمت کردند. نخست‌وزیر شدند. در این دوران اشتباهاتی کرده‌اند ولی امروز بر من نیست که درباره تاریخ قضاوت کنم باید تمامی اسناد و جریانات وجود داشته باشد تا بتوان نظر داد.

نه تنها در ایران بلکه در هر انقلابی در هر جایی، دگرگونی‌هایی که پیش می‌آید بخصوص در سال‌های اول برخورد پیش می‌آید، چون همه در حرکتند و چون همه در وحشت که آسیبی نرسد. برخوردهایی پیش می‌آید، در این گونه برخوردها باید صادقانه با استناد به اسناد و مدارك قضاوت کرد و صحبت نمود.

ـ نسبت به جریان فکری و خط سیاسی حاکم بر جبهه ملی نظرتان چیست؟ البته مردم مایل نیستند نظرات حسابگرانه را بخوانند بلکه آنچه را که صمیمانه معتقدید بگویید.

مریم فیروز: تا آنجا که من می‌دانم اینها یك برنامه‌ای داشتند که تمایلشان را نسبت به همکاری با آمریکا روشن می‌کرد. البته نمی‌گویم که قصد واگذاری ایران را داشتند، به هیچ‌وجه چنین چیزی نبود، ولیکن نسبت به همکاری با آمریکا توافق داشتند.

ـ در مورد شاپور بختیار قبل و بعد از انقلاب و مواضع او چه نظری دارید؟

مریم فیروز: شاپور بختیار را قبل از انقلاب اصلاً نمی‌شناختم و طبیعتاً ارتباطی با او نداشتم. نوع رفتار او به جهت بی‌اعتنایی به شاه برایم جالب بود. من از هر کسی که آن گونه رفتار را با شاه داشت بدم نمی‌آمد.

من از عملکرد او خوشم نمی‌آمد چون او را یك دست‌نشانده می‌دانستم و روشش را نمی‌پسندیدم، زندگی محك خیلی خوبی است، فرار وی و نوع زندگیش چهره واقعی او را نشان داد.

ـ ارتباط رهبران جبهه ملی با لانه جاسوسی آمریکا را چگونه ارزیابی می کنید؟

مریم فیروز: من از این قضیه ارزیابی خاصی ندارم و همانطور که گفتم برای رهبران جبهه ملی احترام قائل هستم. در مورد رابطه با آمریکا، آنها عقاید خاصی داشتند و معتقد

بودند با این دولت خارجی می‌توان رابطه داشت، همانطور که ما معتقد بودیم شوروی‌ها در مجموع می‌توانند کمك کنند و مؤثر واقع شوند.

ـ در ارتباط با اسناد لانه جاسوسی چه نظری دارید؟

مریم فیروز: مقداری از این اسناد منتشر شده را که خوانده‌ام برایم جالب است. راجع به نقل و انتقال اسناد حزبی به وسیله من هم مطلبی دارد که قضیه صحت ندارد و از این نظر برایم خنده‌دار بود. ولی بطور عام می‌توان از این اسناد درس گرفت.

من و طبری

ـ در خصوص احسان طبری بفرمایید:

مریم فیروز: احسان طبری متأسفانه مرده است. اگر کسی از مرگ او متأسف باشد آن شخص من هستم. چون می‌خواستم به روی او تف بیاندازم. او آدم بی‌پایه‌ای بود. بدبختانه دانشمند، تحصیلکرده و با سواد بود. او آن شخصیتی را که می‌بایست داشته باشد، نداشت. او همیشه دنباله‌رو بود و ثابت قدم نبود. یك روز شدیدترین و سخت‌ترین کمونیست بود و بعد فردایش مسلمان می‌شد. در بحثها همیشه مطابق میل طرف گفتگویش حرف می زد.

در لایپزیك دچار بیماری قلبی شده بود. او را به بیمارستان بردند و زیر نظر بهترین متخصصان تحت درمان قرار گرفت. دو نفراز دوستان ارمنی ما به دیدن ایشان رفته بودند. طبری که یکی از هنرهایش گریه کردن بود، ضمن گریه پیغام داده بود که به مریم و کیانوری بگویید که چقدر برای من عزیز و محترم هستند و از مسائل گذشته تا چه حد ناراحت هستم. وقتی این مطلب را به کیا گفتم، او خندید و گفت: او هر کجا که باشد و با هر کسی که باشد، این حرفها را می‌زند. هرجا که باشد او بساز است.

وقتی من طبری را شناختم او ازدواج نکرده بود. بعداً با آذر که به نظر من دختر قابل احترامی بود، ازدواج کرد. همسر او بر خلاف شوهرش زن بسیار باشخصیت و محکمی بود. درست است که دنبال شوهرش می‌رفت ولی رنج می کشید. در اروپا هم همینطور بود. شنیدم که به طبری گفته بود: این حرفهایی که در مورد کیانوری و مریم می‌زنی موجب آبروریزی ماست. و او گفته بود: من اینطور هستم شما هم هرگونه می‌خواهی باش. طبری در مورد من خیلی حرفهای زشتی زده ولی قبل از دستگیریش اعلامیه‌ای در دفاع از حزب و ما منتشر کرده است. بدبختانه آذر زن کم‌سوادی بود. در نتیجه زندگی با طبری مجبور به

خانه‌نشینی شد و از تحصیل عقب‌ماند. این زن می‌توانست بیشتر از اینها موفق باشد ولی زندگی در خانه طبری و اخلاق او باعث شده بود که او فقط آشپزخوبی بشود. ولی به راهی که انتخاب کرده بود بسیار معتقد بود. در زمان حیات طبری براثر سرطان درگذشت. آذر، زن با ارزشی بود.

حالا که صحبت خانواده طبری شد بگذارید از مادر او هم بگویم. من به او خیلی احترام می‌گذاشتم. او خانم بسیار خوب و با ارزشی بود. در زمانی که طبری از ایران رفته بود من گاهی به دیدن ایشان می‌رفتم و از او خبر داشتم. او هم بر اثر سکته فوت کرد.

اما خود احسان، اگر یك جا می‌نشست و کار می‌کرد، توانایی‌های زیادی داشت. می‌توانست کتاب بنویسد یا ترجمه کند.

به خاطر دارم مجله‌ای به نام «عصر جدید» از شوروی می‌آمد. بخش تبلیغات حزب هم مجله‌ای با همین عنوان عصر جدید تهیه کرد که مسئول آن طبری بود. یك روز این مجله را دیدم و متوجه شدم که از همه نظر درست عین همان مجله‌ای است که از شوروی می‌آید ولی فقط فارسی است. به او گفتم: رفیق طبری، این که درست شبیه مجله شوروی‌هاست، کاش تغییری در آن می‌دادی. او اظهار داشت: هرچه آنها بکنند، درست است. آنها بهتر از ما عقلشان می‌رسد و بهتر این است که ما از آنها تقلید کنیم. من موافق این دیدگاه نبودم که هرچه آنها می‌کنند بهتر است. من بارها با او بر سر این چنین چیزهایی در افتادم. ما با هم جور نبودیم.

او اکنون مرده و من نمی‌توانم و نمی‌خواهم درباره او بگویم. اسناد موجود است. فرمایشات خود ایشان هم هست. برای شناختن او فکر می‌کنم کافی باشد.

او مردی بود که زندگی حقیری داشت از لحاظ مادی در سطح پایینی بود ولی همیشه کار می‌کرد و زندگی کوچك و منظمی داشت.

این نکته را هم اشاره کنم که او نسبت به کیانوری فوق‌العاده احترام می‌گذاشت و محتاط عمل می‌کرد. می‌دانست که با او نمی‌تواند شوخی کند. در هر جلسه‌ای بسیار مؤدب برخورد می‌کرد. هرچه کیا می‌گفت او همان کار را می‌کرد و عجیب است که او به کیانوری چه بطور علنی و چه بطور مخفی رأی داد. همیشه در رأی‌گیری‌ها او به کیانوری رأی می‌داد. حتی در سخت‌ترین شرایط که همه کیا را کنار می‌زدند، طبری به او رأی می‌داد. هرگز به یاد ندارم که نسبت به منم رفتار غیرمؤدبانه‌ای داشته باشد. او آدم بیچاره‌ای

بود که واقعاً در زندگی چیزی ندید.

سازمانهای قبل از انقلاب

ـ نظر شما درباره فعالیت سیاسی زنان در سازمان‌ها و گروه‌هایی چون سازمان مجاهدین خلق در دوران پهلوی و انقلاب اسلامی چیست؟

مریم فیروز: من از فعالیت زن‌ها در سیاست خوشم می‌آید و علاقه دارم چون در زن نقش مادر را می‌بینم، بایستی او در کار سیاسی دخالت کند، ولی در سایر موارد زن و مرد فرقی ندارند. زن باید تشخیص دهد که چکار می‌کند و برای کجا کار می‌کند. زن همانطوری که خانواده‌اش را نگاه می‌دارد باید ببیند پایش را کجا می‌گذارد.

در سراسر تاریخ این جریان‌ها بوده و زن‌ها هم در آن شرکت داشته‌اند. در مورد مجاهدین، من ارتباط شخصی با آنها نداشتم و در این مورد باید پایه را گرفت، برای من این راهی که مجاهدین می‌روند راه درستی نیست، چه مرد و چه زن. اما در مورد فعالیتشان قبل از انقلاب اسلامی من مطالعه‌ای ندارم.

ـ تحلیل شما در مورد فعالیت‌های این گروه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی چیست؟

مریم فیروز: هرکس در مقابل شاه مقاومت می‌کرد برای من عزیز بود. این جریانی بود که پایه‌های سلطنت را لرزاند.

ـ در پرانتز بگویم حرف شما منطقی نیست. از قجرها تا نوکران قدرت‌های استعماری و حتی از اجانب هم ممکن بود گاه با شاه مخالفت کنند. به هر رو شما شیوه‌های عمل و فعالیت اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مریم فیروز: اگر ارزیابی کاملاً دقیقی از این جریان بخواهید کیانوری ارائه داده است. این روشن است که من کلاً با رفتار سازمان مجاهدین موافق نبودم و نخواهم بود. به دلیل اینکه وقتی حرکت مردم بسرعت پیش می‌رود و انقلابی رخ داده ما حق نداریم علیه مردم قیام کنیم. ما حق نداریم مقابل مردم بایستیم. لنین در جایی می‌گوید جای ما با مردم است و من این درس را از او آموخته‌ام. هر کجا مردم هستند وظیفه ما هست که آنجا باشیم. به علاوه چون این انقلاب علیه شاه بوده باید تقویت بشود. من از این جهت که آنها به روی این انقلاب چنگ می‌زنند مخالف هستم. من این ترورها را غلط می‌دانم. سلاح برداشتن و

مطهری را این انسانی که می‌توانست در سخت‌ترین شرایط کمک باشد، از بین بردن یا اتوبوس را بمب‌گذاری کردن یا جلوی مدرسه کودکان بمب ترکاندن جنایت است نه مبارزه.

کیانوری یك‌بار از محلی که بمب در آنجا منفجر شده بود بطور اتفاقی گذر می‌کرد و از صحنه‌ای که دیده بود حالش بشدت خراب شده بود. او می‌گفت در آن لحظه که بچه‌ها را تکه‌تکه شده دیدم با خود فکر کردم هر کس این کار را کرده جانی است. برای مبارزه باید راهتان را پیدا کنید، مخالفتتان را بیان کنید، بایستید مبارزه کنید ولی این درست نیست که بکشید و قتل و جنایت کنید، مبارزه کنید، نه اینکه سلاح بردارید و همان کاری را بکنید که آمریکا می‌کند، انقلاب را صدمه بزنید و از بین ببرید.

بهشتی، مطهری، محمد منتظری این جوان با گذشت، اینها بهترین و بزرگترین دشمنان آمریکا را از بین بردند. آمریکا اگر می‌خواست آنها را نابود کند به این سهولت نمی‌توانست. این خدمتی که اینها به اسرائیل کردند، هیچکس نکرد.

من از روز اول با این حرکات مخالف بودم و هستم. اینها انسانهای درجه اول از لحاظ فداکاری، سواد، گذشت و از هر لحاظ را کشتند. باید راه مردم را رفت این وظیفه ماست. وظیفه ماست که در صف اول بایستیم و اگر تیری هست ما بخوریم. کیانوری از ابتدا به اینها گفت این کار غلط است، نباید چنین کنید. حاضر به بحث و مذاکره نبودند. آنها ما را خائن قلمداد می‌کردند و با ما خصومت می‌ورزیدند. انتظار داشتند ما به دنبال آنها سلاح به دست حرکت کنیم. نه، هر انسانی عقیده‌ای دارد ولو مخالف دستگاه باشد. ولیکن حق ندارد چنین کاری را بکند.

بدبختانه امروز هم می‌بینیم به چه کسی پناه می‌برند و افتخارشان داشتن عکس با صدام است. خاك بر سر آن افتخار. افتخارشان این است که به ایران حمله کنند و روستاییان را بکشند چطور ممکن است این را به عنوان مبارزه پذیرفت: با سلاح به روستاییان زحمت‌کشی که مشغول کارند حمله کردن و آنها را کشتن. خیلی هنر کردند این آقایان، این پستی و نادرستی است. من از اندیشیدن به این جریان نفرت دارم و واقعاً حالم بد می‌شود و بیزارم.

ـ علت گرایش این سازمان، به تروریسم را در چه می‌بینید؟

مریم فیروز: تصور می‌کنند که از این راه می‌توانند مرعوب کنند. مثل همه تروریستهای دنیا، خیال می‌کنند با کشتن گروهی بتوانند در اینجا و آنجا موفقیتی کسب کنند.

- به نظر شما نفوذ سازمان سیا در بین اعضای گروهك منافقین قابل طرح است یا خیر؟ اگر هست از کجا این نفوذ صورت گرفته است؟ آیا با توجه به آگاهی نسبت به کار سازمانهایی نظیر کا.گ.ب می‌توان گفت از مدتها پیش سیا روی آنها برنامه‌ریزی کرده و مستقیم یا غیرمستقیم و اخیراً آشکارا با آنها رابطه دارد؟

مریم فیروز: مگر برای سیا نفوذ در این سازمان کاری دارد؟ ببینید الان سیا در کجا نشسته است. سیا در اینجا یك دستگاه فوق‌العاده عظیمی داشت که از طریق سفارتخانه‌ها کار می‌کردند. خیلی عاقلانه. تمام دستگاههای شاه زیردست سیا بود. سیا شاه را آورد بزرگش کرد تمام نفوذش در اینجا بود. اصلاً دستور می‌دادند که باید این کار را بکنید، مگر اینتلیجنت سرویس کاری داشت که بیاید، از طریق سفیرشان همه کار می‌کردند و آنها به کشورشان خدمت می‌کردند. به آنها ایرادی نیست. ایراد به من نوعی است اگر در خدمت آنها باشم والا آنها وظیفه خود را عمل می‌کنند، ایران در دست آنها بود.

- به نظر شما این نفوذ در داخل سازمان مجاهدین به چه شکل صورت گرفت؟

مریم فیروز: برای آمریکا کاری نداشت بطوری که در جاهای دیگر عمل می‌کرد. چهارتا عامل خودش را فرستاد. درست است کسی که جاه‌طلب است آن طعمه است و این زیاد مشکل نیست. پیشنهاد می‌کنند، مستقیم و غیرمستقیم کمك می‌دهند و گاهی می‌خواهند که برو فلان کار را انجام بده. سازمان مجاهدین را در هر حال آمریکا نگه داشته که علیه ایران باشد. اگر اینطور نیست پس الان از کجا پول می‌آورند؟ از کجا تقویت می‌شوند؟ چه طور ممکن است یك چنین جریانی را آمریکا کمك نکند؟ اول یك توافق ناگفته و سپس ارتباط آشکار.

- در مورد سازمان مجاهدین (منافقین) آیا به نظر شما رهبری در این سازمان در دست سیا (CIA) می‌باشد؟

مریم فیروز: گفتن چنین چیزی برای من فوق‌العاده مشکل است و نمی‌توانم قبول کنم که به این صورت و تا این درجه باشد.

- بین سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ ارتباطی بین سازمان مجاهدین و حزب توده وجود داشت؟

مریم فیروز: نه. به این دلیل که آنها اکثراً در زندان بودند و در دوران انقلاب آزاد شدند. رجوی هم در آن موقع زندان بود. به عقیده من اگر ارتباطی هم می‌خواستند داشته باشند به این آسانی نبود. کسی اینها را راه نمی‌داد. مثلاً قطب‌زاده روزی برای ملاقات با

رادمنش آمده بود و گفته بود که مرا به سفارت شوروی بفرستید.

رادمنش هم گفته بود آقا بروید خودتان آدرسش را پیدا کنید چرا به من مراجعه می‌کنید، اینقدر بچگانه و احمقانه. حالا اگر دقیق‌تر بخواهید کیانوری با اتکاء به اسناد، مطلب را بیشتر روشن کرده است. بعد از انقلاب هم آنها هدفشان با هدف ما فرق داشت. برای حزب غیرممکن بود با اینها همکاری کند. چون دو نظریه مختلف بود. آنها از همان روزهای نخستین به آدمکشی پرداختند و ما مخالف این جریان هستیم.

- روشی را که سازمان مجاهدین در جذب و انحراف جوانان اتخاذ کرد به نظر شما از چه مسأله‌ای نشأت می‌گرفت؟

مریم فیروز: اگر به جوانانی که به این سازمان پیوستند نگاه کنید می‌بینید از طبقه نیمه مرفه و مرفه بودند که در خانه هم تا حدودی تحت فشار بودند. اصولاً جوانها مایل هستند حرکتی داشته باشند و می‌خواهند کاری بکنند. طبیعی است جوان جذب می‌شود ولی راه توده‌ایها سخت بود، کار سنگین بود، تحملی زیاد می‌خواست، ایستادگی و فداکاری می‌خواست، آنها حوصله‌اش را ندارند، ولی آن جریان چون فشار نمی‌آورد و سختی ندارد، خوب جذب می‌شوند. اکثریت اینطور هستند. کمتر شنیده می‌شود بچه کارگری در بین آنها باشد یا کسی که در خانواده معتقدی بزرگ شده با آنها باشد. اینها از یك قشر خاصی هستند. زنجیرهایی پاره شده و حالا باید رفت. جوان چون می‌خواهد راهی را جلوی خود باز کند و فعالیتی داشته باشد به آنها می‌پیوندد.

- خانم فیروز راجع به گروههای مائوئیستی بفرمایید.

مریم فیروز: اگر زندگی مائو را مطالعه کنیم که سالها در بیابان‌ها زندگی کرده و مردم را گرد هم آورده و آماده مبارزه کرده و سالها زحمت کشیده، در اینجا خواهیم گفت بیچاره مائو. کدامیك از اینها یك سال با شرایط زندگی مائو بسر برده‌اند، هیچکدام!

اوایل انقلاب هر کسی به دنبال یك راهی رفت. یکی سرخورده از حزب توده، یکی سرخورده از مجاهدین. واقعاً جمعیت و گروه معتبرشان حزب بود. چون حدود داشت، درهایش برای همه باز نبود مثلاً برای کسانی که ایران را نمی‌شناختند و هیچگونه ارتباطی با این کشور نداشتند.

اگر خوب نگاه کنیم تمام اینها از همان قشر متوسط پولدار و راحت طلب بودند و به اقسام مختلف ابراز وجود می‌کردند. چه بسیار شنیدم کسی را در جلسه ای در رده بالاتر راه

نمی‌دادند، قهر می‌کرد و می‌رفت در یك گروه دیگر فعالیت می‌کرد. این که دیگر عقیده نیست.

- راجع به حزب عدالت چه می‌دانید؟

مریم فیروز: من این حزب را نمی‌شناسم. اگر بخواهید از کیانوری سؤال می‌کنم.

- چرا حزب توده قبل و بعد از انقلاب اسلامی به مائوئیستها حمله می‌کرد؟

مریم فیروز: یادم نیست، واقعاً یادم نیست. حتماً انحرافات یا تندرویهایی داشتند. کجروی‌هایی بوده که ما مخالفت می‌کردیم. من باید راجع به جریان مائوئیستها از کیانوری سؤال کنم.

- چرا حزب توده اوایل انقلاب آنها را آمریکایی می‌دانست؟

مریم فیروز: نمی‌دانم و جواب این سؤالها را واقعاً نمی‌توانم بدهم.

- از حزب ایران الهیار صالح تا شاپور بختیار چه به یاد دارید؟

مریم فیروز: الهیار صالح برای من شخصی فوق‌العاده با شرف و انسان به تمام معنا علاقه‌مند به ایران است. به نظر من او یکی از با شرف‌ترین افرادی است که در نهضت جبهه ملی کار می‌کرد و فوق‌العاده هم برایش احترام قائل هستم. کیانوری با اتکا به اسناد دربارهٔ اینها نوشته است.

- چرا قبل از انقلاب حزب توده جریان حزب ایران را یك جریان غربی و متمایل به آمریکا می‌دانست؟

مریم فیروز: تمایل به آمریکا در یك جایی ممکن است فوق‌العاده بد باشد، آنجایی که نوکری می‌کنند و پول می‌گیرند. بسیاری از آقایان این گونه احزاب بخصوص افراد سرشناس نوکری نکردند. تکرار می‌کنم اینها اهل نوکری نبودند، اگر همکاری با آمریکا را هم خواسته‌اند به جهت دریافت کمك بوده است. اینها افراد با شخصیتی بودند.

- از فعالیت‌های سازمان چریك‌های فدایی خلق از ابتدا و انشعابات بعدی آنها چه تحلیلی دارید؟

مریم فیروز: من این سازمان را خیلی کم می‌شناسم. یعنی فرصت زیادی برای آشنایی نبوده. وقتی ما شروع به کار کردیم عده‌ای از دختران سازمان به حزب نزدیك شدند و بعضی‌هایشان خوب کار می‌کردند. یك وقت من خبردار شدم اینها دارند زنان تشکیلات ما را با تبلیغات جلب سازمان خودشان می‌کنند و از این پس خیلی زود جلویشان را گرفتم و گفتم

شما می‌خواهید از اینجا برای خودتان نیرو جذب کنید. این کار آسانی است. چرا من اینها را نمی‌فرستم برای حزب توده، اینها باید خودشان راهشان را انتخاب کنند و رسماً هم شکایت شده بود که این کار را حق ندارند بکنند.

به عقیده من گروه انشعابی اکثریت واقعاً می‌خواستند مثل حزب توده کار کنند. می‌خواستند جلوی زیاده‌رویها را بگیرند. گروه اقلیت هم به آذربایجان رفتند برای آدم‌کشی و به انقلاب ضربه زدند. ولی اکثریت پی‌برده بودند که وقتی حزب می‌گوید ما نباید اسلحه علیه این مردم و انقلاب برداریم درست می‌گوید.

من در ملاقاتی که با یکی از مسئولین اقلیت داشتم، از این موضوع به تلخی یاد می‌کرد که وقتی انشعاب شد، اینها به دنبال حزب توده رفتند و برای مبارزه مسلحانه نیامدند. اقلیتی‌ها شکست خودشان را متأثر از حرکت حزب توده می‌دانستند و معتقد بودند که اگر جلوی اکثریتی‌ها را نگرفته بود، ما می‌توانستیم موفق باشیم.

من شخصاً با اینها ارتباطی نداشتم و نمی‌خواستم خودم را دخالت بدهم و کیانوری نظرش را بطور روشن گفته است.

- آیا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در رژیم قبلی با فعالیتهای این سازمان آشنا نبودید؟ این کمی عجیب است شما به عنوان عضو حزب و در عالیترین رده‌های آن چگونه از زندگی سیاسی کشورتان بی‌خبر بودید؟

مریم فیروز: من شخصاً هیچگونه ارتباطی نداشتم زیرا در آن سالها من در اروپا بودم. اینها اکثراً زندان بودند. در زندان اینها با توده‌ایها ارتباط برقرار کرده بودند ولی در خارج از زندان این ارتباط خیلی کم بود. وقتی هم از زندان بیرون آمدند از حزب خارج شده بودند. آنها با تندی با حزب، مواضع حزب و توصیه‌های آن برخورد کردند و در نتیجه این انشعاب صورت گرفت و واقعاً انشعاب درستی بود.

- در رابطه با فعالیتها و اقدامات اینها یکسری خبرهایی وجود داشت و حتی در روزنامه‌های ایران این اخبار طرح و منعکس می‌شد، شما در اروپا راجع به اینها چه استنباطی داشتید؟

مریم فیروز: گفتم در آن زمان رؤسای اینها در زندان بودند.

- قبل از اینکه زندانی بشوند فعالیتهایی داشتند. آیا شما از جریان مبارزات آنها اطلاعی نداشتید؟

مریم فیروز: من در آن حد نبودم. من هیچ خبر ندارم و نمی‌دانم، واقعاً نمی‌دانم. از روی فکر خودم نمی‌توانم چیزی بگویم. از کیانوری می‌پرسم و خواهم گفت.

- بعضی از این آقایان ابتدا با توده‌ایها معاشر بوده یا سمپات حزب بوده‌اند و بعدها به سازمان چریک های فدایی خلق پیوستند.

مریم فیروز: چون این مطالب حساس است نمی‌خواهم حرفهای بی‌ربطی بزنم.

- انعکاس اخبار فعالیت‌های این سازمان مثل انفجار پاسگاه‌ها، ترور آمریکایی‌ها یا عباسعلی شهریاری و... در اروپا چگونه بود؟

مریم فیروز: انعکاس این اخبار برای ما نویدبخش بود، مؤید حرکت مردم و نشانگر این بود که مردم دیگر تحمل نمی‌کنند و می‌خواهند جریان را تغییر بدهند. حالا پایه این تحرکات چه بود، چه کسی انجام داده و چه کسی بوده، خوب خیلی جالب بود.

طبیعی است که جریان زدن شهریاری که ظاهراً با موتورسیکلت او را زده بودند، خیلی جالب بود. هر مسأله مضحکی که بود، او مدتی در کوچه مانده و کسی به سراغ او نمی‌رفته و همه با نفرت به او نگاه می کرده‌اند.

این اقدامات برای ما جرقه بود، جرقه‌های آتشی که می‌بایست روشن شود و نمی‌خواستیم در رساندن این جرقه‌ها و آگاه کردن مردم از آنها کوتاهی کرده باشیم.

- یعنی روی این اقدامات حرکت تبلیغی انجام می‌دادید؟

مریم فیروز: معلوم است، می‌نوشتیم.

- کارنامه چریک های فدایی خلق اقلیت بعد از انقلاب چه بوده است؟

مریم فیروز: من با چند تن از اعضای این گروه در زندان آشنا شدم. خوب اینها نظریاتی دارند، اشتباهات و خودخواهی هم فراوان داشتند که البته مختص این سازمان نیست. جوانهای آتشینی بودند و خیلی چپ‌رو که می‌خواستند کاری بکنند ولی حوصله مقاومت و مبارزه را نداشتند.

- کارنامه چریک‌ها پس از مسافرت به غرب چه بوده است؟

مریم فیروز: من کوچکترین اطلاعی ندارم زیرا برایم جالب نیست. چون دیده‌ام انسان در مهاجرت بسیاری از خصایص انسانی خودش را از دست می‌دهد. در مهاجرت انسان تنگ‌نظر می‌شود. من نمی‌دانم اینها در اروپا شخصیت خودشان را چگونه حفظ خواهند کرد و چه کسی زندگی آنها را اداره می کند، فوقش اینکه فلان ادارهٔ مهاجرت یك نانی

بدهد.

- به نظر شما با غیرقانونی اعلام شدن حزب منحله توده، آیا جمهوری اسلامی ایران امتیازی را از دست داد؟

مریم فیروز: جمهوری اسلامی کسی را از دست داد که حقیقت را می‌گفت، التماس نمی‌کرد و تملق‌گو نبود. راه غلط و نادرست را نشان می‌داد و آن منتقدی را که باید داشته باشد از دست داد. برای همین هم غیرقانونی اعلام شد.

- بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در کمیته مرکزی حزب توده چه طیف‌هایی وجود داشت؟ یا به تعبیر آقای اسکندری باندهای مختلفی که در حزب وجود داشت کدام بود و شما جزء کدام طیف بودید؟

مریم فیروز: یعنی در حزب باندهای مختلف بود؟

- بله.

مریم فیروز: مگر آقای اسکندری زنده شود و توضیح بدهد که این باندها کدام بودند. من در حزب باند ندیدم. به این عنوان من ندیدم. البته ممکن است گروهی طرفدار سخنهای اسکندری بودند و جمعی طرفدار سخنهای کیانوری، و اینها با هم برخورد داشتند. در حزب مثل همه جا بحث می‌شد، حرفهایی مطرح می‌گردید، از نظرات دفاع می‌شد و از نتیجه آخر بحث همه اطاعت می‌کردند ولو برخلاف سلیقه‌شان بود.

دسته‌بندی کار کثیفی است شاید آقای اسکندری داشت ولی تا آنجا که من خبر دارم به آن شکل نبود.

اختلاف کیانوری و اسکندری

- اختلافات کیانوری و اسکندری را بازتر بیان کنید و نظر اسکندری درباره خود شما و ایشان چه بود؟

مریم فیروز: همانطوری که قبلاً هم متذکر شدم، اختلافات فیمابین اینها پایه سیاسی داشت. اسکندری اخلاقش طوری بود که می‌توانست با نماینده شاه هم کنار بیاید. اصلاً او با هویدا مربوط و دوست بود. خوب اینها در زندگی آدم تأثیر می‌گذارد. به این ترتیب ملاحظه می‌کنید که طرز برخوردش برخلاف کیانوری بود. او یك دیپلمات بود.

- چرا ایرج اسکندری مطرح می‌کرد که روس‌ها در اوایل انقلاب با یك فرمان مرا

برداشتند و کیانوری را دبیرکل حزب کردند.

مریم فیروز: به عقیده من فشار جوان‌ها بود که او را برداشت. فشار افراد پایین حزب بود که او را برکنار کرد. اسکندری فرد رفیق بازی بود و جوان‌ها تحمل این کار را نداشتند. کیانوری یك روز با نهایت تأثر گفت می‌خواهند مرا اخراج کنند و همهٔ کارهایم را از من گرفتند. پرسیدم: چرا؟ گفت: برای اینکه اسکندری از من خوشش نمی‌آید.

کیانوری فعال و از جان گذشته بود و به همین دلیل جوان‌ها و افراد پایین حزب نگذاشتند، زیرا می‌دیدند که او کار می‌کند و از هیچ فعالیتی دریغ ندارد. آنها او را برگرداندند. اگر افراد حزبی پشت کیانوری نبودند او چه می‌توانست بکند.

یکی از طرح‌های کیا این بود که باید همه به ایران بازگردند. آقای اسکندری آمد ولی برگشت. جایشان اینجا نبود، در اروپا راحت‌تر بودند. به همین مناسبت رفتند. البته کیانوری همه این جریانات را توضیح داده است.

ـ در قضیه شهریاری شما گفتید که مرا از همه کارها کنار گذاشته بودند. لطفاً این موضوع را کمی بیشتر توضیح بدهید و اینکه چه کسانی شما را کنار گذاشته بودند؟

مریم فیروز: من مسئولیتم همیشه در ارتباط با زنان بود و هیچوقت کار دیگری را قبول نکردم و فقط در کار زن‌ها شرکت داشتم. وقتی در لایپزیك دیدم جریانات اینجوری است و کیانوری آمد کنار، من هم کنار کشیدم.

ـ به این معنا که فعالیت حزبی نداشتید؟

مریم فیروز: نه بکلی کنار بودیم.

ـ برای نوشتن تاریخچه حزب به نظر شما باید از کجا شروع کرد؟

مریم فیروز: از همانجایی که کیانوری شروع کرده، از روز اول و حتی قبل از آن، یعنی از دوران خیابانی، لاهوتی، از وقتی که جنبش دمکراتیك ایران شروع شد ولو بطور مختصر، که بر چه پایه‌ای حرکت آغاز شد و چه کسانی رهروان اولیه بودند، حرفشان چه بود، و چه اشتباهاتی کردند، چقدر ایستادگی نمودند و کشته شدند و چه کسانی خودشان را به دام انداختند و در دستگاه دولت از بین رفتند. تمام اینها را کیانوری گفته است.

ـ اما نظر شما چی؟

مریم فیروز: نظر من هم همین است که کیانوری گفته است. نظرم این است که از جریان مشروطیت باید شروع کرد. ما در منزلمان زن خدمتکاری داشتیم که ننه‌اش

می‌خواندیم. زن بسیار شجاعی بود که در تمام جریانات مشروطیت که زن‌ها به کوچه‌ها ریخته بودند او در تظاهرات شرکت داشت. خاطرات این زن خیلی جالب بود. او به جنبه سیاسی مسائل واقف نبود. او از تیرخوردن ناصرالدین‌شاه و صحنه‌سازی‌های مربوط به آن داستان‌هایی داشت. این زن در تظاهرات تنباکو شرکت داشت. اینها همه تاریخ است.

- با توجه به اختلاف آراء و عقایدی که وجود دارد، اقشار و گروههای مختلف از جمله نویسندگان، مورخین و نقادان، نگرشهای خاصی نسبت به حزب دارند. به نظر شما برای اینکه تاریخچه صحیحی از حزب داشته باشیم، باید از چه منابعی استفاده کنیم؟

مریم فیروز: چه کسی می‌خواهد این تاریخ را بنویسد؟

- بله، این مهم است که چه کسی می‌خواهد بنویسد ولی از چه منابعی هم باید استفاده کند.

مریم فیروز: هر کس که می‌خواهد بنویسد اول کتاب کیانوری را مطالعه کند و از منابعی که او استفاده کرده بهره‌برداری نماید. چون واقعاً کیانوری حتی آن اشتباهاتی را که چه از طرف خودش و چه از طرف دیگران سرزده در آنجا مطرح کرده و راه درستی را هم که رفته‌اند ذکر نموده است. کیا در نوشتن مطالب روی اسناد و مدارك تاریخی و درست تکیه کرده است. البته خوشبختانه کسانی هستند که مردانگی و بزرگواری کرده‌اند و در این جریانات واقعیت حزب را نوشته‌اند و در مطالبشان فحاشی نکرده‌اند و کوشش کرده‌اند حقایق را نشان دهند. گرچه این روزها هر کسی می‌خواهد اسمی در کند، یك سری فحاشی می کند. من نمی‌دانم چرا اینقدر می‌خواهند درباره حزب تاریخ بنویسند و تمام کوششان هم این است که یك خیانتی به آن بچسبانند. هر کلمه معنایی دارد و خیانت معنای خاص خودش را دارد ولی آقایان اینقدر این کلمه را پس و پیش می کنند که معنایش را از دست می‌دهد و آن اهمیتش پایمال می‌شود. چه کسی این مطالب را می‌خواند.

- از بین آقایان اسکندری، یزدی و خانبابا تهرانی، تحلیل های کدامیك را می‌پسندید؟

مریم فیروز: من اگر می‌خواستم از تحلیل‌های ایرج اسکندری خوشم بیاید، دنبالش می‌رفتم. خانبابا تهرانی تا آنجا که من دیدم مثل اینکه کوشش کرده بدون نظر مطلب بنویسد و به عقیده من این خیلی با ارزش است که شخص، نظر و کینه یا محبت و علاقه‌اش را در نوشته‌اش دخالت ندهد. تا آنجا که به یاد دارم او خیلی نظر فردی خودش را دخالت نداده و این خیلی خوب است. برای من ارزش دارد.

ـ شما در تاریخ معاصر ایران آثار کدامیک از مورخین را مستند و قابل استفاده می‌دانید؟

مریم فیروز: تاریخ کسروی. کسروی برای من واقعاً عجیب است. فوق‌العاده مستند، خیلی دقیق، و من برایش ارزش قائل هستم. بعد از کسروی من هنوز دنبال مورخ هستم و مشکل است. اخیراً ترجمه‌ای از تاریخ یونان قدیم دیدم که فوق‌العاده بود. بسیار دقیق کار شده بود. واقعاً لذت بردم. هم ترجمه‌اش بسیار عالی بود، هم محتوای کتاب خیلی خوب و جالب بود. در تاریخ‌نگاری نباید تحریف کنند و نظریات خودشان را به عنوان تاریخ غالب کنند. بهترین روش این است که تاریخ هر دوره بعد از آن دوره نوشته شود، چون به هر حال انسان‌ها تحت تأثیر شرایط محیطی هستند و نظر شخصی خودشان را دخالت می‌دهند. کسی که از جبهه ملی است از سابقه جبهه ملی می‌نویسد. کسی که از توده‌ای‌هاست مطابق نظر حزب می‌نویسد.

ـ برای تدوین یك تاریخ صحیح و بدون غرض چه باید کرد؟

مریم فیروز: برای نوشتن تاریخ باید گروهی گرد هم آیند و مشورت نمایند. منابع، کتب و روزنامه‌ها و گزارشها را کنار هم بگذارند. از شهود زنده استفاده کنند و حقایق را استخراج نمایند. نمی‌گویم همه نظرات را کنار بگذارند ولی در حاشیه می‌توانند نقطه نظرات اشخاص را نیز پانویسی کنند. در حقیقت مورخ باشند، تاریخ‌نویس باشند. احساسات و حب و بغض‌های شخصی و خانوادگی را کنار بگذارند، حتی باید طبقه و محیط‌شان را هم کنار بگذارند. آن وقت می‌توانند برای تاریخ یك کاری بکنند. مورخین باید نهایت دقت را بکار برند که نظریات شخصی خود را در تدوین تاریخ وارد نسازند.

تاریخ‌نویسی و حزب

ـ در تاریخ معاصر به جز کسروی که فرمودید کار کدامیك از مورخین را مستند و قابل اعتماد می‌دانید؟

مریم فیروز: از لحاظ تاریخ‌نویسی کسروی برایم خیلی محترم بود. او شجاع، بی‌باك و فرد با ارزشی به شمار می‌رود، چون با ارائه سند و منبع مطلب نوشته است. این نکته را ذکر کنم که در جریان محاکمات مختاری که بیشتر بنا به خواست مظفر فیروز به جرم شرکت در جریان قتل نصرت‌الدوله صورت گرفت، کسروی هم حضور داشت.

من در گذشته مطالعات زیادی داشتم و بسیار هم به کتاب خوانی علاقه داشتم. از

هفت سالگی شروع به خواندن کردم ولیکن اخیراً به دلیل ضعف جسمانی و بیماری زیاد کتاب نمی‌خوانم. همانطور که قبلاً گفتم آن کتاب تاریخ یونان بسیار جالب است. ترجمه آن فوق‌العاده خوب و رسا است. کسانی هم حالا هستند که تاریخ‌نویسی می‌کنند و فوق‌العاده هم منزه هستند.

ـ با توجه به اینکه شما با سه فرهنگ مختلف دوران معاصر مواجه بودید: فرهنگ چپ، فرهنگ شاهنشاهی و اخیراً فرهنگ اسلامی، تحلیل‌تان راجع به این سه فرهنگ و تأثیرگذاری آنها در ایران چیست؟

مریم فیروز: فرهنگ گذشته ما خارج از اسلام نبوده، سراسر دیوان حافظ آمیخته به قرآن است. گفتار سعدی همینطور. در مورد دوران اخیر هم واقعاً نمی‌توانم بگویم، من از شعرا و نویسندگان معاصر افراد بسیار کمی را می‌شناسم، فوق‌العاده کم می‌شناسم. من به آنهایی که تملق شاه را گفتند و با او کنار آمدند کاری ندارم ولی اگر واقعاً مطلبی نوشتند یا شعری گفتند بر پایه همان فرهنگ قوی گذشته بوده است. ایرج میرزا، عارف قزوینی، عشقی هر کدام از اینها را بگیرید آمیخته‌اند با آن فرهنگ غنی.

ـ با توجه به رشته تحصیلی شما، چطور می‌توانیم از فرهنگ اصیل خودمان در مقابل فرهنگ بیگانگان، چه شرقی و چه غربی، دفاع کنیم و جامعه خودمان را از تهاجم محفوظ بداریم؟

مریم فیروز: فرهنگ ما آنقدر غنی است و تأثیرش در فرهنگ خارج فوق‌العاده قوی است بطوری که اثر آن را در آثار نویسندگان اروپایی می‌بینیم. با کمی دقت می‌بینیم که چقدر اروپا در قرون ۱۶ـ۱۷ـ۱۸ از فرهنگ ایران تأثیر پذیرفته است. این فرهنگ نفوذ فوق‌العاده‌ای دارد. تأثیر فرهنگ ایران در کشورهای اسلامی و فتوحات این کشورها در اروپا، خواه‌ناخواه دامنه این نفوذ را به اروپا هم کشانده است. با یك دید تاریخی، این مسأله را بروشنی درخواهیم یافت که فرهنگ ایران از پیش از اسلام تاکنون تأثیرگذار بوده است. فرهنگ ایران به نظر من آنقدر غنی بود که در مقابل ورود فرهنگ اعراب هم ایستادگی کرد.

ـ تحلیل شما راجع به طیفهای سیاسی که در خارج کشور بسر می‌برند، چیست؟

مریم فیروز: عده‌ای از افرادی که از اینجا خارج شدند واقعاً بر اساس اعتقاداتشان رفتند و این عقاید را درست یا نادرست با خودشان به مهاجرت بردند. آنطور که شنیدم

گروه‌های مختلفی هستند و حتی کمونیست‌ها شصت تکه شده‌اند. به اعتقاد من اینها به‌صورت گروه‌های متفرق کاری نمی‌توانند از پیش ببرند، و به علت اختلافات زیادی که بین آنها هست نمی‌توانند حرف واحدی داشته باشند. از طرفی از مردم هم خیلی دور هستند، نمی‌توانند با یکدیگر کنار بیایند. در این صورت چه کاری از دستشان بر می‌آید؟

اگر ما درمهاجرت موفق شدیم و توانستیم کار کنیم، به دلیل وجود ارتباط‌مان بود. ما در آن دوران مرتب ارتباط برقرار می کردیم. چون من خودم مهاجر بوده‌ام و برخوردهای میان گروه‌های مختلف را دیده‌ام و مواجه با این مسأله هم بوده‌ام که آدم در مهاجرت نمی‌تواند تشخیص درستی داشته باشد، حدس می‌زنم اینها هم در آنجا دچار چنین مشکلاتی باشند.

من امیدوار هستم سلامت بمانند و یك روز به اینجا برگردند و مردم را ببینند. اینها افرادی هستند که من برایشان احترام قائلم زیرا کار می کنند و زحمت می کشند. گاهی نشریات اینها را می‌بینم. بعضی‌ها خیلی خوب می‌نویسند و فکرشان صحیح است ولی برخی‌ها قضاوتشان و برخوردهایشان نادرست است. در مجموع به عقیده من، اینهایی که در خارج هستند کار جدی نمی‌توانند انجام دهند، امکانات هم ندارند.

ـ به نظر شما در خارج از کشور جریان‌های چپگرا موفق‌تر هستند یا راستگرایان؟

مریم فیروز: چون من از اینها خبر زیادی ندارم نمی‌توانم اظهارنظر کنم. اگر نشریاتشان، روزنامه‌هایشان بطور مرتب به دستم برسد، شاید بتوانم چیزی را عنوان کنم و تا حدودی قضاوت نمایم. ولی خوب آنهایی را که طرفدار سلطنت هستند، من نمی‌توانم قبول کنم. در واقع می‌بینید که «با راست»ها نمی‌توانم میانه خوبی داشته باشم. حقیقت این است که آینده به کسانی تعلق دارد که به این انقلاب عقیده دارند.

ـ با توجه به درگیری شما با جریانات شاهنشاهی، در حال حاضر جریان راست را چگونه ارزیابی می کنید و تحلیل‌تان در این خصوص چیست؟

مریم فیروز: من این جریان را یك بدبختی می‌دانم و فوق‌العاده هم متأسف هستم. بازگشت این تفکر باعث تأثر است. من یك عمر علیه اینها مبارزه کرده‌ام. من مخالف این جریانات هستم.

قیامها و فرقه‌ها

ـ قیام جنگل را به عنوان یك واقعه تاریخی چطور ارزیابی می کنید؟

مریم فیروز: گمان می‌کنم کیانوری در این مورد مطالبی گفته باشد. در مورد میرزاکوچك‌خان جنگلی اخیراً مطلبی در روزنامه‌ای خواندم که واقعاً خیلی دور از واقعیات بود. اینها مطالب را زیرو رو کرده‌اند. ولی در این مورد باز از کیانوری می‌پرسم و جواب می‌دهم، چون نوشته‌های او متکی به اسناد تاریخی است از خودش مطلبی را ذکر نکرده است.

ـ در جریان جنگل، شوروی و بطور کلی جریان چپ وابسته به شوروی به انقلاب جنگل خیانت کرد. این خیانت را حتی مورخین چپ هم قبول دارند. شما در این رابطه چه نظری دارید؟

مریم فیروز: من از تاریخ اطلاع زیادی ندارم. و این حرفها را هم قبول ندارم. کیانوری درباره این مسائل بهتر می‌تواند تحلیل کند و نظر بدهد.

ـ قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان؟

مریم فیروز: وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، می‌بینیم راجع به این مسائل دهها جور نوشته‌اند. گفتم کار کسروی دقیق و منظم است و برخورد احساسی و نظر شخصی نداشته و برایم قابل احترام است. حالا نمی‌دانم در مورد میرزاکوچك‌خان و محمدتقی خان پسیان چیزی نوشته یا نه. این وقایع تاریخی را هیچکس حق ندارد از خودش در بیاورد.

ـ حرکت فرقه دمکرات آذربایجان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مریم فیروز: اعضای این فرقه اکثراً آدمهای درست و با گذشتی بودند که عموماً زندان‌کشیده و زجردیده بودند و هدفشان ایران بود. فرقه، رفتن شاه و آزادی ایران را می‌خواست. گرچه در بینشان افکار نادرستی هم بود، ولی بیشتر افسانه‌هایی برای آنها ساخته بودند. من در آن دوران به آذربایجان رفتم. کوشش آنها این بود که مردم را نگاه دارند ولی آنچه به سر مردم آمد، فرقه نکرد. حالا دیگر این حقیقت آشکار شده است و روشن است که فرقه کاری به مردم نداشت.

می‌دانید که وقتی فرقه از هم پاشید و شاه به آذربایجان رفت جلوی پای او جوان آذربایجانی را قربانی کردند.

ـ از شخصیت پیشه‌وری چه می‌توانید بگویید؟

مریم فیروز: او شخص بزرگواری بود. من این را غلط می‌دانم که می‌گویند می‌خواست جدا کند. او علاقه‌مند به ایران، زندان‌دیده و در جریان مبارزه استخوان خرد کرده

بود. پیشه‌وری آنقدر که من او را دیدم و می‌دانم به هیچ‌وجه معتقد نبود که آذربایجان باید جدا شود. او نسبت به ایران و مبارزه‌اش خیلی علاقه‌مند بود. گرچه مرگش تا حدی مرموز بود ولی من از نحوه کشته شدنش اطلاعی ندارم.

ـ شما از اهداف و برنامه‌های آنان اطلاعی داشتید که چه می‌خواستند بکنند؟

مریم فیروز: من بر این باورهستم که او می‌خواست ایران را به هر شکلی که شده نگاه دارد و جدایی آذربایجان را نمی‌خواست. البته ممکن است این نظر درست و قرین به صحت نباشد ولی من هنوز کتابی که بدون غرض‌ورزی در این مورد نوشته شده باشد، ندیده‌ام. اینقدر کتابهای تاریخی با اعمال نظر و غرض‌ورزی‌های شخصی نوشته شده که واقعاً آدم متأثر می‌شود.

ـ شخصیت سیاسی و فکری غلام یحیی دانشیان چگونه بود؟

مریم فیروز: او برای من آدمی است که با شاه مبارزه کرده، شخصی ساده و بی‌ریا، معتقد به این راه و بسیار با شخصیت بود. اتفاقاً او به دعوت من به خانه ما هم آمده بود. دارای برخوردی بسیار ساده و شخصیتی بی‌شیله‌پیله بود و خیلی‌ها او را دوست داشتند. شاید سوادی که رادمنش داشت، او نداشت ولی زندان‌دیده و صدمه‌خورده بود.

او برای من بسیار ارزش داشت. چند بار در جلسات حزبی و دو سه بار هم در آذربایجان او را دیده بودم و گفتم که منزلمان هم آمده بود. گرچه برای شناخت افراد باید روابط نزدیکتری داشت ولی برای من همین که فردی کارکرده و زحمت‌کشیده بود، ارزش دارد.

سیاست خارجی شوروی و ماجرای افغانستان

ـ راجع به سیاست شوروی در افغانستان و اشغال نظامی این کشور چه تحلیل سیاسی دارید؟

مریم فیروز: مسأله افغانستان موضوع پیچیده‌ای است. چون مردم بخصوص زندانیان از دولت وقت افغانستان ناراضی بودند، از روسها کمك طلبیدند. همانطوری که می‌دانید برخلاف دستور برژنف و برخلاف میل سازمان امنیت (K.G.B) آنها به افغانستان رفتند.

ولی نکته مهم این است که سیاست ورود نیروی نظامی شوروی به این کشور عمل درستی نبود. هر وقت یك ارتش خارجی به کشوری وارد شود، هر اندازه هم که کمك کند و

مؤثر باشد، برای مردم این حضور رنج‌آور و دردناك است. من شخصاً مخالف ورود روسها به افغانستان بودم و این را حرکت نادرستی می‌دانم. اگر سیاستمداران پخته‌تری می‌داشتند، این اقدام را نمی‌کردند. گرچه ممکن است آنها به دلیل نگرانی از حضور آمریکا در آنجا، دست به چنین کاری زدند.

حزب ما هم مرتب به اینها تذکر می‌داد که راهتان غلط است. احزاب مترقی معتقد هستند که باید با مردم بود. برای حفظ نفوذ خود باید با مردم بود و ضد مردم نمی‌توان بود. حزب ما هم همین کار را می‌کرد. در این‌باره بخصوص کیانوری فوق‌العاده هشدار داد. همانطور که قبلاً هم گفتم من مخالف این جریان بودم، چون می‌دانستم که افغانستان از ایران خیلی عقب‌تر است. به نظر من می‌توانستند خیلی عاقلانه‌تر از این کار کنند و از افغانستان خارج شوند و ترتیبی بدهند که آنطور آتش نیافتد.

این را هم بیافزایم ژنرال نجیب به هیچ وجه آدم بدی نبود. از آغاز کوشش می‌کرد رفتار مناسبی داشته باشد و تا آنجایی که می‌توانست مخالف نظر مردم افغان عمل نمی‌کرد. ولی تره‌کی تا آنجا که به خاطر دارم دائماً به جمهوری اسلامی فحاشی می‌کرد. کیانوری رسماً به شوروی اطلاع داد که جلوی فحاشی آنها را بگیرد. و وقتی که خودش بعد از یك سال که برگشته بودیم، به اروپا رفت و به شوروی‌ها شکایت کرد که چرا جلوی فحاشی اینها را نمی‌گیرید، آنها گفتند ما نمی‌توانیم. و بعد معلوم شد که اینها چقدر با آمریکایی‌ها بوده‌اند.

گروه ببرك کارمل هم کاره‌ای نبودند و هیچکس را آزار ندادند.

ـ اشغال افغانستان برای شوروی چه نتایج مثبتی در بر داشت؟

مریم فیروز: در یك دورانی می‌توانست نتیجه خوبی داشته باشد، چون در مقابل آمریکا ایستاده بودند. بعد هم که می‌دانید اوضاع خود شوروی به هم ریخت.

ـ ولی عملاً دیدیم که با این اقدام شوروی جای پای بیشتری برای دخالتهای آمریکا باز شد.

مریم فیروز: خیلی وقت بود که آن راه باز بود. خیلی‌خیلی راه‌ها هست. آمریکا از روز اول آنجا بود ولیکن به مناسبت ورود ارتش شوروی بیشتر مداخله کرد.

ـ حضور نظامیان روسی درافغانستان چه پیامدهایی برای سربازان روسی و افغانی داشت؟

مریم فیروز: به این سؤالات باید دقیق پاسخ داد. من واقعاً الان نمی‌توانم بگویم چه پیامدی داشت. من باکیانوری در این باره مشورت می‌کنم تا ببینم چه نظری دارد و سپس

جواب می‌دهم.

خانم فیروز پس از مشورت با آقای کیانوری به این سؤال این گونه پاسخ دادند:

ارتش شوروی هیچ کاری نداشت و خونریزی‌هایی که شده بدون دلیل به آنها نسبت می‌دهند. آنها کوچکترین دخالتی در کشتار مردم نداشتند. تمام اینها را به اسم شوروی‌ها می‌کردند. آنها در خونریزی‌ها نمی‌خواستند شرکت داشته باشند. دست آمریکا در این خونریزیها بود.

- سربازان شوروی در افغانستان چقدر از آن جامعه از جنبه‌های مختلف تأثیرپذیری داشتند؟

مریم فیروز: من اولاً آنجا نبودم. به علاوه سربازان آنقدر آزاد نیستند که در جامعه وارد شوند. بخصوص در ارتش شوروی که از نظم خاصی برخوردار است. فراموش نکنیم که این ارتش در خلال جنگ جهانی دوم در ایران هم حضور داشت. برخلاف سربازان آمریکایی و انگلیسی آنها حق نداشتند از پادگانها و مراکز نظامی خارج شوند.

شاید این را گفته باشم که روزی مردی به یکی از فرماندهان ارتش شوروی اطلاع می‌دهد که در حین گذر از راهی دو سرباز جوان روسی ساعت مرا گرفتند. چون آنها به ساعت علاقه داشتند. فرمانده مزبور به کمك آن مرد دو سرباز روسی را شناسایی کرده و در مقابل چشمان صاحب ساعت، تیرباران می‌کند. مرد می‌گوید من نمی‌خواستم به خاطر یك ساعت آنها تیرباران شوند. فرمانده می‌گوید: آنها باید بفهمند که حق ندارند جلوی مردم را بگیرند. این ارتش اینقدر سخت و منظم بود. هیچکس نمی‌تواند بگوید سرباز شوروی در آن دوران به مردم اهانت کرده است.

- ولی آنطور که از خبرها شنیده‌ایم گروهی از سربازان شوروی از ارتش فرار می‌کردند. چرا اینطور بود؟

مریم فیروز: من نمی‌دانم. این داستانها هست. در هرجایی ممکن است عده‌ای از ارتش فرار کنند ولی این چیزی نیست که شما بخواهید بر اساس آن، روی این ارتش قضاوت کنید.

- چرا شما در حزب توده در ارتباط با اشغال افغانستان توسط روسها موضع صریح و روشنی نگرفتید؟

مریم فیروز: این را من نمی‌دانم. واقعاً نمی‌دانم چون این چیزها در حیطه کاری من

نبود.

ـ شما با زنان افغانی ارتباطی داشتید؟

مریم فیروز: ما رابطه‌مان با افغانستان آنقدرنزدیك نبود که من از جزئیات زندگی آنها بدانم. ولی یك بار در یك کنفرانسی که در اروپا برگزار شد، خانم‌هایی از آن کشور شرکت داشتند و پیرامون مسائل اجتماعی گفتگوهایی داشتیم.

در یك دوره‌ای هم ما سه نفر از زنان ایرانی را به آنجا فرستادیم که یکی از آنها «فائزه» بود که دختر با شخصیت و مبارزی بود. دراین سفر آنها نظرات ما را نسبت به انتشار مجلات زنان افغانی که تا حدودی دور از فرهنگ مردم آن سرزمین بود به آنها انتقال دادند.

ـ نقش جریان چپ در کشورهای جهان سوم از جمله کشورهای آمریکای لاتین و بعضی از کشورهای آفریقایی چه بوده و تا چه حد موفقیت کسب کرده است؟

مریم فیروز: به عقیده من جریان چپ چیزی خارج از زندگی مردم نیست. شما فکر می‌کنید در فرانسه چه کسانی برخاستند؟ مردمی عادی بودند که علیه فئودال‌ها قیام کردند و به دنبال زندگی بهتری بودند. در همه جا، طبیعی است وقتی فشار زیاد شود قیام آغاز می‌گردد. اسم این را ابتدا جریان چپ گذاشتند. بعد هم که بزرگانی مثل مارکس و لنین آمدند با تئوری‌هایی نشان دادند که حق با آنهاست و برای گرفتن حقوق حقه‌شان مردم باید مبارزه کنند. بعد مردم جمع شدند و متشکل گردیدند و راه خود را پیدا کردند و مثل هر جریان فکری تازه، این طرز تفکر مخالفان و مدافعانی داشت.

لنین هم همینطور بود. از یك خانواده متوسط وارد این جریان شد. او که برادرش از بین رفته بود، از آن کشور فرار کرده و به اروپا رفت و با نهضت مردم اروپا آشنا شد. مارکس و انگلس هم همینطور، بر مبنای مشاهداتشان از اوضاع اجتماع دنبال این مبارزات رفتند. متأسفانه من مطالعات زیادی در این مورد ندارم ولی آنها از کنه مسائل صحبت کردند و خیلی دقیق آنها را تجزیه و تحلیل کرده‌اند، خواسته‌ها و نیازهای مردم را مورد بررسی قرار داده‌اند. و اظهار داشته‌اند که به نظر می‌آید راه مبارزه چنین باشد. ولی نقطه نظراتشان را به صورت یك حکم ابدی نیاورده‌اند. آنها هیچ وقت خودشان را یك موجود خارق‌العاده حساب نکرده‌اند. آنها در برخوردها و اظهارنظرهایشان بسیار محجوب و فروتن بودند و پیش‌بینی‌های بسیار جالبی کردند و انقلاباتی پشت سر هم به وقوع پیوست که بر همین پایه بود. اینها حقیقتاً رهبران بزرگی به شمار می‌روند.

خوب، به موضوع اصلی بحث‌مان بپردازیم.

در حقیقت با پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و آزاد شدن خلق‌های این کشور، اولین آثار حرکت در چین پدیدار شد و حزب کمونیست چین شکل گرفت و با پشتیبانی از خواسته‌های دهقانان و کارگران و تشکیل احزاب کمونیست علنی و غیرعلنی در بسیاری از کشورهای جهان، موج کمونیسم گسترش یافت.

وحشت امپریالیسم از بیداری مردم موجب شد که همه تلاششان را برای کوبیدن این جمهوری نوپای سوسیالیستی بکار گیرند. دنیای سرمایه‌داری جنگ جهانی دوم را برای تضعیف این جریان تدارك دید ولی پیروزی اتحاد شوروی درجنگ ضربه خردکننده‌ای به دنیای استعماری بود.

بعد از جنگ دوم مردم جهان بیدار شدند و عجب تکان خوردند. مردم حرکت کردند حالا زیر لوای هر نظری و هر فکری سعی داشتند حتی اگر شده یك قدم به پیش بروند. امروز یك قدم، پنج سال بعد قدم بعدیش را بر خواهند داشت. جهان سومی‌ها چون استعمار را بالای سرشان حس می‌کردند می‌دانستند که با چه کسی باید مبارزه کرد.

بسیاری از رهبران کشورهای تازه به استقلال رسیده تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی بودند، مثل گاندی، ناصر، نکرومه و... شوروی هم به همه جنبش‌های رهایی‌بخش در سراسر جهان کمك می‌کرد. در ایران هم نهضت خیابانی، جنگل و کلنل محمدتقی‌خان پسیان مورد پشتیبانی واقع شد.

کمك اتحاد شوروی به هندوستان از ۱۹۵۲ تا ۱۹۸۵، مؤثرترین عامل خارجی برای پیشرفت این کشور بود. شوروی بیش از ۳۰ میلیارد دلار اسلحه و ساز و برگ جنگی و با هزاران متخصص نظامی برای جنگ علیه فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها به ارتش کمونیست ویتنام کمك کرد. در همین رابطه کمکهای بسیاری هم به کوبا شد.

این نکته را هم بگویم که اصطلاح دنیای سوم، وقتی اختلافات میان چین و شوروی شروع شد، از سوی چینی‌ها ابداع گردید.

هیچ معلوم نیست که الان فرانسه کمتر از جهان سوم نباشد، چقدر بیکار، چقدر هرزگی و فساد، مردم آرام نمی‌نشینند. این وضعیت در آلمان، اسپانیا و حتی آمریکا هم وجود دارد. پس من اسم این را جهان سوم نمی‌گذارم. این طبقه مظلوم که در فشار هستند تکان خورده و بیدار شده‌اند. جهان سوم هم خارج از این نیست. او مستقیماً با استعمار

می‌جنگد و حالا که نقش آن علی‌الظاهر وجود ندارد با نقش پنهان آن مبارزه می کند.

- در سالهای اخیر طی یك دوره، گسترش موج كمونیسم در جهان سوم شدت یافته بود ولی موفقیت زیادی کسب نکرد. البته بالنسبه موفق بود ولیکن نمی‌توان گفت صددرصد در این کشورها تفکر غالب بود. اکنون موج اسلام‌گرایی حرکت نوینی را آغاز کرده، به نظر شما این دو جریان را می‌توان از برخی جنبه‌ها با هم سنجید؟

مریم فیروز: نه، من حالا در سراسر جهان سوم موج اسلام‌گرایی را نمی‌بینم. البته فراموش نکنیم که اکثر کسانی که تحت فشارند کارگران و مردم مسلمانی هستند که در اروپا بسر می‌برند. بین دو تا سه میلیون نفر الجزایری که در اروپا هستند پست‌ترین کارها را انجام می‌دهند. ترکها هم در آلمان از این چهارچوب خارج نیستند. حتی ایرانی‌هایی که در اروپا بسر می‌برند عده‌ای از اینها مسلمان هستند و با این نام مبارزه می‌کنند، اما در همه جای دنیا این حرکت هست.

الان یوگسلاوی را نگاه کنید در انتخاباتی که برگزار شد و سازمان ملل نظارت داشت کمونیست‌ها پیروز شدند.

به خاطر داشته باشیم تبلیغات فراوانی می‌شود ولی واقعیت این است که در این مبارزه‌ای که از آغاز قرن شروع شده کمونیست‌ها همیشه در صف اول بوده‌اند. در تمام نهضت‌ها کمونیست‌ها جلوتر از بقیه حضور داشته‌اند و حالا این جریان مذهبی وجود پیدا کرده است. البته من نباید چیزی را پیش‌بینی کنم ولی نظرم این است که مردم راه خودشان را پیدا خواهند کرد و تا بخواهد این حرکت در جریان صحیح بیافتد، چه برای کمونیست‌ها و چه برای مسلمان‌ها، وقت زیادی لازم است و طول می کشد. از سوی دیگر، دشمن قوی است و برای جلوگیری از مبارزات، هزاران امکان در اختیار دارد و برای تحمیل نظرات خود به هر کاری دست می‌یازد، چنانکه تا به امروز کرده. جنگ جهانی را چه کسی غیر از سرمایه‌دارها راه انداختند و صرفاً به خاطر کوبانیدن اولین کشور سوسیالیستی جهان. این همه فشار به چین و کوبا واقعاً برای چه بود؟

اسلام و کمونیسم

- بهتر است سؤال قبلی را اینگونه مطرح کنیم که آیا می‌توان بین ماهیت و سرعت گسترش موج اسلام‌گرایی و سرعت انتشار کمونیست در اوج شکوفایی خودش، مقایسه‌ای

داشته باشیم؟ چیزی که منابع سیاسی ـ فکری آمریکا بسیار می کوشند نوعی توازی را بین این دو در افکار عمومی جا بیاندازند. مثلاً بگوییم که این سریعتر پیشرفت کرده آن دیگری کندتر، علت سرعتش چه بود که گسترش بیشتری یافته یا این که آن مقداری محدودتر حرکت کرده و چرا؟ و اساساً بقا و ماندگاری فطری دین با همه فراز و نشیب‌هایش با ایدئولوژی‌های ساخته انسان قابل مقایسه است؟

مریم فیروز: پاسخ به این سؤال برای من مشکل است، چون باید یك نگاه عمیق به تاریخ تمام کشورها انداخت، ولی مسلم است که کمونیسم بیدار شدن مردم را نوید داده و مردم را در همه جای دنیا به ایستادگی فرا خوانده، از آفریقای جنوبی تا آمریکای لاتین. نلسون‌ماندلا در خاطراتش نوشته من از کمونیسم خبری نداشتم ولی آنها اولین کسانی بودند که جوانان ما را بردند و با احترام به تحصیل گماردند. او می‌گوید من خیلی از قسمتهای کتابهای مارکس را قبول ندارم ولی یك روشنایی را کمونیسم به این کشورها برد. بسیاری از جوانان این گونه کشورها در دانشگاه‌های شوروی تحصیل کرده‌اند و جهت اداره امور به کشورشان باز گشته‌اند.

خوب، طبیعی است اسلام در این جریان، بعد از ۱۴۰۰سال به حرکت آمده و مردم می‌بینند که تحت فشار هستند از این راه بیدار می‌شوند و من امیدوارم هردوشان موفق باشند.

ـ در یك جمع‌بندی مختصر می‌توانید بفرمایید امپریالیسم آمریکا با کدامیك از این دو گرایش دشمنی بیشتری می‌ورزد؟

مریم فیروز: شاید آمریکا بخواهد از اسلام برای کوبیدن کمونیسم استفاده کند. آمریکا می خواهد ریشه کمونیسم را بزند. سرمایه‌داری مردم را زیر لگد خود می‌خواهد. هر جا که رد پای کمونیسم باشد آنجا را می کوبد و حمله می کند چون می‌داند که آشتی‌پذیر نیست.

ـ شوروی برای تحقق اهداف استراتژیکی‌اش از چه ابزارهایی در جهان سوم استفاده می کرد؟

مریم فیروز: پذیرش مهاجرین از سراسر دنیا مثل اسپانیا، آلمان، ایران و... و تأمین نیازهای اجتماعی آنها امر بسیار مهمی بود که هزینه بسیار زیادی را می‌طلبید. فرزندان مهاجرین در دانشگاه‌ها حضور می‌یافتند و تحصیل می کردند و حتی قبل از خود روس‌ها بودند. در کشورهای سرمایه‌داری وقتی که مهاجرین وارد می‌شوند باید کار کنند و معمولاً هم

مشاغل سختی را عهده‌دار می‌شوند ولیکن در شوروی اینطور نبود. مهاجرین در شرایط بسیار خوبی بسر می‌بردند و امکاناتی را استفاده می‌کردند که حتی گاهی خود روس‌ها در دسترسی به آنها در محدودیت بودند.

ـ استراتژی شوروی در قبال جهان سوم از لنین تا گورباچف تغییری داشته یا خیر؟ اگر وجود داشته این تغییرات در چهارچوب مسائل ایدئولوژیکی می گنجد.

مریم فیروز: من به این جزئیات نمی‌توانم وارد شوم. همیشه شوروی حتی در دوران گورباچف هم آماده کمك به کشورهای مستعمره و عقب‌افتاده که درصدد ترقی هستند، بوده است.

باز هم شوروی

ـ از دوران برژنف خاطره یا مطلبی دارید؟

مریم فیروز: در آن محدوده زمانی من در آلمان بودم و اطلاع زیادی ندارم. تا حدی که مطلع هستم، رؤسا نسبت به شخصیت او زیاد خوش‌بین نبودند و او را در آن حد نمی‌دانستند، بویژه که او بیمار هم بود. تا آنجا که به یاد دارم کسی به او علاقه‌ای نداشت.

ـ آیا عملکرد وی در عرصه سیاست شوروی تأثیری بر زمینه‌سازی بروز بحران کنونی داشت؟

مریم فیروز: بله، طبیعتاً آن فشار دوران استالینی کم شده بود و تردد خارجیان هم افزایش یافته بود.

ـ گورباچف معتقد است اصلاحاتی را که در سیاست خارجی و داخلی این کشور بعمل آورده در راستای اهداف مارکسیسم ـ لنینیسم است. شما این نظریه را چگونه تحلیل می کنید آیا آن را تأیید یا تکذیب می کنید؟

مریم فیروز: گورباچف مدافع سرسخت سوسیالیسم بوده و خودش را یك سوسیالیست معرفی می کند و یك کتابی هم در این رابطه نوشته است و تصور می کند که می تواند لنین دوم باشد.

من به ایشان علاقه‌ای ندارم و او را یك خائن می‌دانم. تنها او را خاطی تلقی نمی‌کنم بلکه یلتسین نیز همراه اوست و او هم یك خائن است. و بسیار روشن بگویم من نظر اینها را تأیید نمی‌کنم، چه چیز را باید تأیید کرد؟

ـ کتاب خاطرات یلتسین را خوانده‌اید؟

مریم فیروز: نه من اینقدر بیکار نیستم که خاطرات او را بخوانم ولی گمان می‌کنم کیانوری خوانده باشد.

ـ تئوری همزیستی مسالمت‌آمیز که خروشچف طرح کرده بود چه مفهومی دارد؟

مریم فیروز: باید روی اینها مطالعه کرد، چون تنها خروشچف نیست که این حرفها را زده ولی در هر صورت، همزیستی مسالمت‌آمیز خیلی خوب است.

ـ چه تحلیلی از برخورد سران شوروی با انقلابات جهان دارید؟

مریم فیروز: آنها تمام انقلابات را حمایت کردند. بطور کلی به همه، بزرگترین کمك‌ها را می‌کردند حتی به انقلاب ایران هم کمك کردند و واقعاً کوتاهی نکردند.

ـ راجع به برخورد شوروی با انقلاب جنگل توضیح بفرمایید.

مریم فیروز: بطور کلی کمك کردند. با نهایت تمایل به هر انقلابی کمك می‌کردند.

ـ پیشرفت تکنولوژیکی در شوروی را در چه حدی می‌دانید؟

مریم فیروز: خیلی پیشرفته و فوق‌العاده مترقی بود. البته در بعضی از رشته‌ها وقت و هزینه صرف نمی‌کردند و اگر سنجاق قفلی‌شان یك کمی کج است در عوض سفینه به فضا می‌فرستند.

ـ بیشترین بودجه را در بعد نظامی سرمایه گذاری می‌کند.

مریم فیروز: نه اینطور نیست، بخش مسکن بودجه‌اش کجاست؟

ـ جمله‌ای هست که می‌گویند شوروی یك ابرقدرت توسعه نیافته است یا به عبارت دیگر پیشرفته‌ترین کشور عقب مانده است.

مریم فیروز: این را استعمار می‌گوید. هرجا آداب و رسوم خاص خود را دارد و عقاید را نمی‌شود به ضرب چماق از مردم گرفت. چون در شوروی همه مردم حق داشتند مسکن داشته و همه هم از این حق برخوردار بودند، ولو یك اتاق. این یکی از نشانه‌های پیشرفت است. وقتی وضعیت رفاهی خانواده‌ها نسبتاً مناسب و کامل بود، از شیرخوارگاه تا دانشگاه بچه‌ها را برنامه‌ریزی کرده بودند، وجود درمان و بهداشت مجانی، آیا اینها دلیل پیشرفت نیست؟ مردم پاریس هنوز در کوچه‌ها می‌خوابند. در آمریکا نیز همینطور است.

ـ بین جمهوری‌های شوروی چه تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی دیدید؟

مریم فیروز: من همهٔ جمهوری‌ها را ندیده‌ام. فقط به چندتایی از آنها سفر کرده‌ام.

آنچه که می‌توانم راجع به این جمهوری‌ها بگویم، مثلاً آذربایجان، تاجیکستان و ترکمنستان، همه مشخصه‌های یك سرزمین شرقی و اسلامی را دارند. اما در تاجیکستان وضع کمی پیچیده‌تر است. سرزمین‌های آسیای میانه در گذشته بسیار عقب افتاده بودند و روس‌ها با تمام قوا کوشش کردند که به اینها کمك کنند.

وقتی جمهوری‌های مورد بحث زیر سلطه تزاریسم بودند، پیشرفتی نداشتند. در تاجیکستان به زن‌ها اجازه باسواد شدن را نمی‌دادند ولی دولت انقلابی اینها را مجبور کرد که باسواد شوند. حالا تاجیکستان یك کشور معتبر است. یعنی با ظهور انقلاب اکتبر و آزادشدن خلق‌های غیرروس زمینه‌های ترقی نیز جلوه نمود. حالا دیگر همهٔ این جمهوری‌ها دارای آکادمی‌های علوم، دانشگاه و موزه‌های درجه اول هستند. برای تحصیل زنان اهمیت و ارزش خاصی قائل شدند تا از طریق تشویق بتوانند آنها در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت بیشتری داشته باشند و بتوانند در پستهای دولتی خدمت کنند. البته حفظ آداب و رسوم همیشه باقی بود. بطورکلی مردم شوروی زندگی مادی محدودی دارند ولی بسیار با شخصیت و همگی تحصیلکرده و تربیت شده بودند. با ادبیات آشنا و اهل مطالعه و چون در شوروی کتاب فوق‌العاده ارزان بود، تقریباً همه مردم کتاب می‌خواندند. در مجموع سطح فکرشان خیلی بالا بود.

- در آنجا چیزی به اسم کتب ممنوعه هم مطرح بود؟

مریم فیروز: نه، آنجا کسی به این امور کاری نداشت. کتاب از هر موضوعی در کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌ها در دسترس عام بود.

- در آن کشور کتبی که موضوع آن ردیه‌های نظریات کمونیسم باشد، منتشر می‌شد؟

مریم فیروز: گمان نمی‌کنم. از زبان دیگر هم که باید ترجمه می‌کردند یك دارالترجمه دولتی این وظایف را به عهده داشت و مسلماً آن دارالترجمه مطالب ضد کمونیستی را در اختیار همگان قرار نمی‌داد. وقتی نویسنده‌ای کتابی می‌نوشت و از نظر دولت قبول می‌شد. خود دولت نشر و توزیع آن را به عهده می‌گرفت و بعد از چاپ به همه کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها ارسال می‌شد.

- سانسور چطور؟

مریم فیروز: نه، نشنیدم. البته کتب زننده که درباره مسائل جنسی است و در اروپا فراوان است، در آنجا جمع‌آوری می شد.

ـ در مورد آزادی عقیده در شوروی، شما گفتید که هیچکس را ندیدم و نشنیدم که به‌خاطر عقیده‌اش گرفته باشند، پس این مطالبی که پیش و بعد از فروپاشی یا حتی در دوران دگرگونی به عنوان انتقاد گفته و نوشته شده و می‌شود، دروغ است؟

مریم فیروز: وقتی میدان باز می‌شود طبیعتاً همه کس انتقاد دارد. در آن دورانی که من آنجا بودم با افرادی که ارتباط داشتم، انتقاداتی نسبت به بعضی از مسائل از جمله وضعیت تهیه مواد غذایی از طریق صف‌های طولانی یا وضعیت مسکن و غیره داشتند، اما حاضر نبودند آن شرایط تغییر کند. ولی حالا همه حسرت دوران گذشته را می‌خورند.

ـ در ابراز عقاید سیاسی هم آزادی داشتند؟

مریم فیروز: آنها در این‌باره حرف نمی‌زدند و عقاید سیاسی را از رادیو گوش می‌دادند.

ـ صدای رادیو آمریکا قبلاً در شوروی شنیده می‌شد؟

مریم فیروز: بله، در سرحدات رادیو مستقر بود و فوق‌العاده قوی بود. هر کس می‌خواست روشن می‌کرد و برنامه‌ها را می‌شنید.

ـ بر مردم سخت‌گیری نمی‌شد که نباید گوش بدهند؟

مریم فیروز: نه، در برلن که ما بودیم با تغییر جهت آنتن به سوی آلمان غربی می‌توانستیم استفاده کنیم. همه خانه‌ها آنتن‌هایی به سمت برلین غربی داشتند.

ـ در شوروی چطور؟

مریم فیروز: در شوروی هم همینطور بود. آنتن‌ها را خودشان درست می‌کردند و دولت هم کاری نداشت.

ـ بعد از فروپاشی شوروی، مطبوعات و رسانه‌های خود روسیه پیرامون استبداد، سانسور و فساد فکری در گذشته و ضرورت وجود فضای باز سیاسی مطالبی می‌نویسند. چگونه دفاع خودتان را از سیستم سابق شوروی توجیه می‌کنید؟

مریم فیروز: یك دورانی بعد از جنگ، استالین هر کاری دلش خواست انجام داد. بهترین افرادی را که می‌توانستند به شوروی خدمت کنند کشت. یك کنگره را از بین برد و همه را کشت، زن، مرد، روشنفکر، کارگر فرقی نمی‌کرد. کشتار و خونریزی که او راه انداخت مشابه خونریزی‌های چنگیزخان بود. در واقع یك فرد خونخوار و آدمکش شده بود و به هر کسی که ظنین می‌شد، او را می‌کشت.

جمهوری‌های آسیای میانه

- برای جمهوری‌های آسیای میانه چه آینده‌ای را پیش‌بینی می کنید؟

مریم فیروز: اینها قوی هستند و مردم آنها را حمایت می کنند. در تاجیکستان بسختی در حال پیشرفت هستند ولی افغانستان سنگ‌اندازی می کند، حتی مورد تهدید قرار می‌دهند. در ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و لیتوانی، مردم خیلی روشن می‌پذیرند و بآسانی آسایش خود را از دست نمی‌دهند و آن مساوات اجتماعی که بود، هنوز طالب هستند.

- راجع به ارمنستان مطلبی دارید؟

مریم فیروز: ارمنستان یکی از جمهوری‌های پیشرفته شوروی بود. این کشور کوچك از لحاظ دانش و فن بسیار مترقی بود. پزشکان حاذق و مهندسین ماهرشان در دنیا نمونه هستند. از حوادثی که در این جمهوری بروز کرده واقعاً متأسف هستم.

- از فروپاشی اتحاد شوروی چه تحلیلی دارید؟

مریم فیروز: من شخصاً فروپاشی نمی‌بینم بلکه به هم‌خوردگی موقت می‌بینم. ملاحظه می کنید که این کشورها مجدداً درخواست تشکیل یك کنفدراسیون را داشته‌اند، بجز آذربایجان که به دامن ترکیه و آمریکا افتاده است. بقیه را ببینید که تمایل به همکاری باهم در زمینه‌های تجاری دارند و گفتگو از یك کنفدراسیون را پیش کشیده‌اند که در عین اتحاد می‌توانند از هم جدا باشند. این بسیار مهم است.

- علت وقایعی که پیش آمده چیست؟

مریم فیروز: وقایعی که رخ داده براساس تحریکات آمریکاست. پانزده سال قبل آمریکا در روسیه شروع کرده و جاسوسان خود را جهت ایجاد خرابکاری و تزلزل افکار مردم گسیل داشت و مستقیماً روی گورباچف و یلتسین برای انجام امور در جهت خواسته‌های خود انگشت گذاشت. بنابراین، در این مدت دست سازمان جاسوسی آمریکا برای فعالیت باز بود. از بعد از استالین، جریان نفوذ آغاز شده است و مأمورین آنها درهمه جا هستند. علاوه بر تبلیغات خارجی، سیاستهای نادرست و فشارهای مادی به این ناملایمات دامن زد.

الان در شوروی مردم درد می کشند و به ناامنی گرفتار هستند. فساد و فحشا بیداد می کند. تا روزی که ما در شوروی بودیم مفاسد اجتماعی اگر هم بود، بسیار پنهانی صورت می گرفت و اصلاً رسمیت نداشت. بدبختانه یکی از چیزهایی که در دوره یلتسین ظهور

کرده، ترغیب فحشا است. الان فساد واقعاً ترویج یافته است. البته نمی‌گویم قبلاً نبود ولی به این وضع و بطور آشکار نبود.

ـ آمریکایی‌ها به چه ترتیب زمینه را آماده کردند؟

مریم فیروز: برای تدارك زمینه، آمریکایی‌ها در بین مردم پراکنده شدند و از محسنات و شرایط مطلوب آمریکا گفتند. صدای آمریکا هم در این کشور مرتب مشغول فعالیت بود. روزنامه‌ها می نوشتند و با وعده‌های به سبك آمریکایی مردم را آماده پذیرش می کردند.

ـ آیا متقابلاً سازمان اطلاعات و امنیت شوروی (K.G.B) اقدامی نمی کرد؟

مریم فیروز: آنها غافل بودند. فکر چنین چیزی را نمی‌کردند که دبیر اول حزب یك چنین خیانتی را بکند و کرد. می‌دانید که خیانت بسیار آسیب‌رسان است. الان ارتش و سازمان امنیت ایستاده و مقاومت می کند و یلتسین از همین می‌ترسد.

ـ شما از سطح فرهنگ عالی مردم شوروی و امکان ارتقای بیشتر آن صحبت کردید، با توجه به این مطلب، چطور آمریکا موفق شد یك چنین زمینه‌ای را فراهم کند؟

مریم فیروز: با تعریف دمکراسی و رویای دمکراسی که برایشان ارائه می کرد. اینها در دوران استالین بسیار لطمه خوردند به امید اینکه شرایط بهتر شود.

ـ شما قبلاً وقوع یك چنین حوادثی را پیش‌بینی می کردید؟

مریم فیروز: نه، صحبت پیش‌بینی به این شکل نبود، ولی من شخصاً از این وضعی که آقایان پیش گرفته بودند بسیار متأثر و منتظر حرکت مردم بودم، چون بسیار روشن بود که اینها خود فروخته هستند.

ـ علت‌های مختلفی از جمله نحوه عملکرد، فساد رهبران و نارسایی‌های ایدئولوژیکی را در پیدایش این بحران مؤثر می‌دانند. نظر شما در این مورد چیست؟ کدامیك از موارد فوق بحران ساز بوده؟

مریم فیروز: فساد طبقه رهبران را نمی‌دانم. تا آنجا که من می‌دانم آنها زندگی ساده‌ای داشتند. من خودم یك بار در بازگشت از سفر، در هواپیما همسفر دختر خروشچف بودم که برای دیدار پدرش می‌رفت. وقتی او سوار هواپیما شد، خدماتی که از سوی کارکنان هواپیما به او ارائه می‌شد، چیزی بیشتر از سایر مسافرین نبود. واقعاً تشریفاتی وجود نداشت. مردم واقعاً تشریفات را نمی‌پذیرفتند. همینطور در آلمان هونه‌کر را دیدم، او دهها سال در

معادن کارگری کرده بود.

در آلمان کنار دریاچه‌ای ویلاهای ساده‌ای برای مسئولین ساخته بودند. همه مردم آنجا ویلا داشتند بسیار ساده و معمولی. واقعاً زندگی فوق‌العاده‌ای نبود. برای مهمانی‌ها و پذیرایی‌های رسمی هم از هتل‌ها و مهمانسراها استفاده می‌کردند.

ـ البته مطالب زیادی در این مورد نوشته شده و تضادهای موجود میان زندگی رهبران و مردم عادی را بررسی کرده‌اند.

مریم فیروز: کسانی که کار دولتی داشتند پس از احراز مقام‌هایی از مزایایی برخوردار می‌شدند، فروشگاه‌های خاصی داشتند.

ـ به نظر شما بروز چنین بحرانی قابل پیش‌بینی نبود؟

مریم فیروز: واقعاً نمی‌دانم مردم چه فکر می‌کردند. البته یك حزب مردمی آنجا بود، باید پیش‌بینی می‌کرد و تا حدود زیادی اقدامات پیشگیری کننده انجام می‌داد تا شدت آن خنثی شود.

ـ بعد از فروپاشی شوروی جریان چپ چه حرف تازه‌ای دارد؟

مریم فیروز: عبارت فروپاشی درست نیست. قبلاً هم گفتم این فروپاشی نیست. آقای یلتسین یك غلطی کرده ولی همه توی دهانش زدند. مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند قبول ندارند.

الان آقای نظربایف جریان اتحاد را حفظ کرده. تمام کشورهای آسیای میانه اتحاد دارند. پارلمان سرجای خودش هست. فقط چند نفر از قبیل یلتسین و گورباچف آنجا هستند. این فروپاشی نیست، حالا بفرض در شوروی یك چنین اتفاقی افتاده ولی در چین میلیون‌ها عضو و طرفدار ایستاده، حزب کمونیست فرانسه (با چهار یا پنج میلیون) و آن نفوذ خارجیش هست. احزاب ا یتالیا و اسپانیا هستند. در خود آمریکا هم بسیار ضعیف هست. اگر یك عقب‌نشینی حالا صورت گرفته به مفهوم شکست کامل نیست. مردم حقشان را می‌گیرند. مردم با تجربه خودشان می‌فهمند که کجای کار غلط بوده. اگر تمام احزاب کمونیست هم از بین برود باز از یك راه دیگر سربلند می‌کنند.

ـ ولی قبل از فروپاشی شوروی، شما چین را کمونیست نمی‌دانستید و حزب رویزیونیست و آمریکایی خطاب می‌کردید. به هرحال، اگر شما به عنوان یك جوان تازه کار سیاسی، با وجود جریانات کنونی در شوروی، می‌خواستید راهی را انتخاب کنید، این راه کدام

بود؟

مریم فیروز: عضو حزب کمونیست می‌شدم. امیدوارم که آن روز اینقدر شعور داشته باشم. این راه از اول قرن راه مبارزه بوده است. همین‌ها بودند که مبارزه کردند. کمونیست‌ها همیشه خط اول مبارزه بوده‌اند. صف اول در جنگ را کمونیست‌ها تشکیل می‌دادند. افتخارشان هم این بود که به عضویت حزب در آمده‌اند.

آینده چپ در ایران

- به نظر شما جریان چپ در ایران، چه آینده‌ای در پیش خواهد داشت؟

مریم فیروز: به عقیده من جریان چپ چیزی نیست که از بین برود.

- پس از فروپاشی شوروی، کعبه آمال حزب توده نیز شکسته شد. به نظر شما حزب توده بر چه مبنا و با چه تکیه گاهی می‌توانسته ادامه دهد؟

مریم فیروز: من قدرت پیشگویی ندارم و حزب توده هم پیش از فروپاشی شوروی به‌هم خورده (منحل شده) و چیزی از حزب توده باقی نمانده است ولی همانطور که گفتم سوسیالیسم پیش می‌رود.

- عده‌ای می‌گویند احزاب چپ باعث خیانت شدند و همیشه از پشت خنجر زده‌اند و حتی بعضی از رهبران حزب هم در خاطراتشان آن را مورد تأیید قرار می‌دهند!

مریم فیروز: خواهش می‌کنم بفرمایید چه کسی و در کجا و در چه موقع خنجر زده است؟ منظور کدام احزاب چپ است؟ اگر حزب کمونیست فرانسه را می‌گویید، در تمام دوران مقاومت با فاشیسم مبارزه کرد و سراسر عمرش خدمت کرده است. نیروی مقاومت فرانسه را کمونیست‌ها ایجاد کردند. اگر کسی در مقابل آلمان‌ها مقاومت کرد کمونیست‌ها بودند. اگر ایتالیا را می‌گویید، آنهم به همان شکل در مقابل موسولینی مقاومت کرد. در یونان، اسپانیا و در همه جا کمونیست‌ها مقاومت کردند و همیشه در صف اول بوده‌اند. چینی‌ها هنوز ایستاده‌اند. احزاب کمونیست هم مثل سایر احزاب اشتباهاتی کرده‌اند.

حالا هم هستند. به این شکل نشد مبارزه کنند، جور دیگر هستند. احزاب کمونیست در دنیا اسم‌هایشان را تغییر داده‌اند، متوجه شده‌اند که به شکل دیگری باید کار کرد. پس می‌بینید که از بین نرفته اند.

- چپ در ایران هیچگاه پایگاه و جایگاه نداشته یا به روسیه، یا به چین و یا به آمریکا

وابسته بوده است. حال که فروپاشی شوروی صورت گرفته چپ در فکر بازآفرینی اندیشه نوین است. شما با این تغییر مواضع چگونه برخورد می کنید؟

مریم فیروز: من عقیده ندارم که پایگاه نداشته است. اگر پایگاه نداشت میلیون‌ها نفر طرفش نمی‌رفتند.

ـ منظور من دقیقاً و صرفاً درایران است؟

مریم فیروز: به جریان چپ فرصت داده نشد که علی‌رغم تمام اشتباهاتش بیاید و با مردم صحبت کند. البته کاملاً درست است، کجروی‌هایی داشته و بی‌عیب نبوده است.

ـ در بعضی از کتب به این نکته اشاره شده که در شوروی افراد عادی برای دستیابی به کالاهای اساسی برای زندگیشان و مایحتاج.روزانه‌شان و به هر حال گذراندن زندگی، ناچار مرتکب ارتشاء می شدند.

مریم فیروز: بله، فروشنده مغازه‌های بزرگ و بخصوص خارجی‌ها در این کار دست داشتند. و حتی کالا کم بود و تقاضا زیاد. اینگونه مسائل پیش می‌آمد. ولی در بین اقشار و گروه‌های بالاتر من نمی‌دانم چنین وضعیتی بود یا نبود.

سرنوشت کمونیسم

ـ به نظر شما سوسیالیسم با کمونیسم بایگانی شده است؟

مریم فیروز: با یك میلیارد چینی و وجود کشورهای کره شمالی، ویتنام، کوبا و احزاب کمونیست سراسر دنیا نمی‌توان گفت بایگانی شده است. در خود شوروی کمونیست‌ها آماده جنگ هستند و اعتراف می کنند که اشتباه کردیم. در حال حاضر برایم جالب است که بدانم احزاب کمونیست فرانسه که بسیار قوی و منظم هستند و فوق‌العاده در بین مردم تأثیر دارند، چند میلیون نفر عضو دارند؟ احزاب اسپانیا و ایتالیا اکنون در چه جایگاه فکری هستند؟

این جریان بارها بالا و پایین داشته ولی من از نقطه نظر تئوری‌های فلسفه مارکسیسم، آگاهی زیادی ندارم چون بحثهای فلسفی است، ولی می‌دانم که وقتی سرمایه‌داری از هم بپاشد سوسیالیسم مطرح می گردد و سپس کمونیسم آغاز به حرکت می کند، ولی هرگز بنیانگذاران این تفکر نگفته‌اند زمان تحقق آن چه وقت است. خوب به هرحال عقب‌نشینی دارد، جنگ دارد، ولی بطور کلی از بین نمی‌رود.

ـ به نظر شما علت بحران جریان چپ چیست؟

مریم فیروز: در هر سازمان و هر جریانی به هر حال بحران پیش می‌آید. همه جا برخورد عقاید هست و افکار نو وجود دارد. تئوری‌هایی هم وجود دارد، بنابراین تئوری‌های این تفکر هم باید تغییر بکند. این بحران شاید دو سه سال طول بکشد ولیکن تمام خواهد شد. من معتقد هستم مردم این بحران را پشت سر خواهند گذاشت.

ـ با توجه به فروپاشی شوروی و شکست کمونیسم و تجدید نظر در سیستم و اصول کشورداری در جهان کمونیسم، امروز دیگر چه نشانه‌ای از رشد آن وجود دارد؟ یا به عبارتی دوران افول ستاره کمونیسم و بایگانی شدن آن را شاهد هستیم، شما چه نظری دارید مشروحاً بیان فرمایید؟

مریم فیروز: من عقیده ندارم که کمونیسم شکست خورده، ممکن است عقب‌نشینی کرده باشد ولیکن شکست نخورده است. چین هنوز با یك میلیارد جمعیت ایستاده است.

ـ اولاً چین بیشتر یك نظام ملی شرقی است و گذشته از این ما درباره شوروی حرف می‌زنیم. به نظر شما کمونیسم چه نقاط ضعفی داشته که الان در شوروی شاهد چنین وضعیتی هستیم که به قول شما شکست نخورده ولی عقب‌نشینی کرده است؟

مریم فیروز: ببینید کمونیسم نگفته‌اند. سوسیالیسم مطرح بوده است. با برنامه‌های دراز مدت معتقد بودند که در آینده باید به کمونیسم رسید. آنها این تغییرات را دادند و دست سرمایه‌داری را کوتاه کردند. امروز هم با شرایط جدید می‌بینید که به مردم وعده بهبود اوضاع را در آینده می‌دهند. مردم ناراضی هستند و این نارضایتی روز به روز بیشتر می‌شود مگر اینکه تغییرات اساسی بدهند.

ـ از آلمان غربی و شرقی و دیوار برلین چه مطلبی برایمان دارید؟

مریم فیروز: وقتی ارتش شوروی به آنسو رفت، آمریکایی‌ها و در واقع تراست‌های آمریکایی، برای جلوگیری از نفوذ شوروی، به عنوان کمك، در واقع آلمان غربی را اشغال کردند. ضمناً می‌دانید که بر سر مردم «درسدن» چه آوردند و چه کشتار فجیعی راه انداختند و واقعاً این شهر را به ویرانه‌ای تبدیل کردند.

وقتی من آنجا بودم روی دیوارهای دانشگاه هنوز جای گلوله‌ها باقی بود. وقتی برای اولین بار به برلن رفته بودم دلم به حال بدبختی مردم می‌سوخت واقعاً خرابه و ویرانه‌ای بیش نبود. بعدها شوروی‌ها به کمك خود آلمانی‌ها به بازسازی این مخروبه‌ها پرداختند. زن‌ها در این ساخت و ساز نقش مؤثری داشتند و بسیار کمك کردند.

مردم آلمان شرقی افراد منضبط و منطقی هستند. در این کشور نان و کار و امنیت بدون استثنا برای همه بود. بطور کلی، بعد از شناسایی استعداد کودکان، آنها در رشته‌های خاصی تحصیل می‌کردند و سپس به دانشگاه راه می‌یافتند. بهترین استادان و مربیان، استعداد این کودکان را پرورش می‌دادند و تقویت می‌کردند. بگذریم از این که وقتی تربیت می‌شدند وخودشان به مقام استادی می‌رسیدند به آلمان غربی فرار می‌کردند. آلمان شرقی هرچه سرمایه‌گذاری روی بچه‌های کارگران می‌کرد و آنها را متخصص بار می‌آورد تا آینده کشورشان را بسازند، با فرار این قشر از جوانان به آنسوی مرز، به هدر می‌رفت.

آلمان غربی با تمام قوا از جمله با فرستادن جاسوسان و خرابکاران، کوشش می‌کرد مانع پیشرفت رقیبش باشد. از طرفی در کشوری که دوران جنگ را پشت‌سر گذاشته، مسائل اقتصادی مهمی وجود دارد و من به چشم خودم می‌دیدم که یك مارك آلمان غربی آنطرف مرز ۵ مارك آلمان شرقی خرید و فروش می‌شد، یعنی با ۵ مارك ۲۵ مارك بدست می‌آمد.

با توجه به اینکه برلن پایتخت بود، کلیه اجناس و ارزاق عمومی در آن بوفور وجود داشت. و از طرفی این اجناس مشتریهای زیادی در آلمان غربی داشت و از اینرو فروشندگان تمایل بیشتری به معامله با آنها داشتند، چون پول بیشتری بدست می‌آمد و طبیعتاً گرانی بعداز جنگ، دزدی، و همه این معضلات موجب پیدایش دیوار برلن شد و ورود و خروج افراد شدیداً تحت کنترل قرار گرفت.

ـ پس از اتحاد دو آلمان، عقب‌ماندگی مضاعف آلمان شرقی بر اثر حکومت کمونیستی برملا شد و خود آلمانی‌ها معترف به این عقب‌ماندگی و شکست می‌باشند. شما چگونه از آن دفاع می‌کنید؟

مریم فیروز: من عقب‌ماندگی در آنها ندیده‌ام. اولاً آلمان شرقی از نظر منابع معدنی بسیار فقیر است، تنها چیزی که داشت کك (ذغال) بود و از طرفی هزینه رفاه اجتماعی بسیار زیاد بود. بهداشت مجانی، مدارس و آموزش مجانی، دانشگاه و همه چیز خیلی ارزان و در دسترس همگان بود. من سختی‌هایشان را هم دیده‌ام. میوه از بلغارستان وارد می‌کردند. برای خرید آن صف بسته می‌شد و نسبتاً گران هم بود ولی میوه محصول خودشان ارزان بود. خودم دیده‌ام یك پاکت بردار، هر چقدر می‌خواهی پر کن، فقط یك مارك در صندوق بیاندازید.

چه کسی در آنجا گرسنگی خورده بود؟ کدام بچه مدرسه نرفته بود؟ همه زندگی خوبی داشتند.

فلسطین و حزب

ـ شما از برخوردهایتان با فلسطینی‌ها یا یهودی‌ها مطلب قابل ذکری دارید؟

مریم فیروز: خانم لئا گروندیش نقاش ماهری که قبلاً گفتم در دستیابی من به کار در دانشگاه اقدامش مؤثر واقع شد، از یهودی‌های آلمانی بود و در دوران هیتلر زندانی شده بود. ولی بر اساس معاملاتی که بین یهودیان اسرائیل بود، تعدادی از یهودیان مقیم آلمان را در ازای دریافت مبالغی، آلمان هیتلری به اسرائیلی‌ها می‌فروخت. لئا هم به همین ترتیب از طریق کسانش خریداری و از زندان آزاد شده و به اسرائیل رفته بود. او می‌گفت با یکی از کشتی‌های بسیار بد که مملو از یهودیانی بودند که به اسرائیل می‌رفتند، به آنجا رفته است. وقتی به اسرائیل می‌رسد از طریق اقوامش به کاری مشغول می‌شود.

جمع زیادی از یهودیان آلمانی پس از اینکه هیتلر رفت به آلمان شرقی برگشتند. لئا به عنوان نقاش به بهانه برگزاری نمایشگاه نقاشی در پراگ به آنجا می‌رود. همسر لئا نیز در اردوگاه‌های آلمان زندانی بود و او تا آن موقع کوچکترین خبری از وی نداشت ولی در این زمان او نیز دیگر بازگشته بود. لئا در پراگ موفق می‌شود تلفنی از وضعیت همسرش مطلع شده و برخلاف دستور اسرائیل از پراگ به آلمان گریخته و به آن کشور پناهنده می‌شود.

از لئا سؤال کردم رفتار اینها با اعراب چگونه بود؟ او اظهار داشت: همان رفتاری که هیتلر با یهودی‌ها می‌کرد. اسرائیلی‌ها با اعراب همان رفتار را داشتند و هیچ فرقی نداشت. وقتی فشار و شکنجه مردم عرب و این رفتار برده‌وار با آنها را از سوی اسرائیلی‌ها می‌دیدم ماندن در آن کشور برایم تحمل ناپذیر بود.

علاوه بر او، کسان دیگری هم از دوستان ما از اسرائیل فرار کرده بودند. مهاجرین یهودی که به اسرائیل رفته بودند در آنجا بسختی بسر می‌بردند. با آنها هم مثل برده رفتار می‌شد بخصوص با آنهایی که از عربستان یا سایر کشورهای آسیایی آمده بودند. آنها زندگی ناهنجاری داشتند، کارهایی چون نظافت و جاروکشی به عهده آنها گذاشته می‌شد.

خیلی از اسرائیلی‌ها مخالف جریان موجود در کشورشان بودند، بخصوص حزب کمونیست آنجا که بسیار کوشش می‌کند، در مجلس و در همه جا ایستاده تا جلوی این

احساسات را بگیرد. بعضی از افراد درجه اول اسرائیلی هم مدافع اعراب بودند. لئا می‌گفت من اینها را به چشم خودم دیدم.

ـ شما در دوران اقامت‌تان در خارج از کشور با گروه‌های فلسطینی دارای گرایش‌های چپ برخوردی داشتید؟

مریم فیروز: آنها برای شرکت در جلسات عمومی مثل سایر اعضاء که از همه جا می‌آمدند، حضور داشتند. در آنجا من با آنها آشنا می‌شدم. در یکی از جلسات که بعضی از فلسطینی‌ها ابراز ناراحتی می‌کردند، من با آنها کمی صحبت کردم، ولی از بین رهبرانشان کسی را ندیدم. چون من در آن سطح ارتباط برقرار نمی‌کردم. ما در مهاجرت در یك چهارچوب معلومی می‌توانستیم ارتباط داشته باشیم، چون در مهاجرت بخصوص از نقطه نظر مسائل سیاسی آدم باید فوق‌العاده محتاط باشد. در مهاجرت ارتباط برقرار کردن بسیار مشکل است.

ـ شما به عنوان یك فرد سیاسی که کار تشکیلاتی کرده، عملکرد کدام یك از گروه‌های فلسطینی را بیشتر می‌پسندید؟

مریم فیروز: طبیعی است که من چپ‌ها را می‌پسندم. ولی قضاوت در این‌باره بسیار مشکل است. من سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان اولین گروه پایه‌گذار این مبارزه که دهها سال تجربه مبارزاتی دارد، علی‌رغم نقاط ضعفش، چه در حیطه مدیریتی و چه در سایر کادرها، خیلی احترام می‌گذارم وبرای آن اهمیت قائل هستم، ولی قضاوت درباره آنها مشکل است. اختلاف میان این گروه‌های مبارز فلسطینی را مردود می‌دانم و حرکت ضد فلسطینی قلمداد می‌کنم و آن را همکاری با اسرائیل می‌دانم و متأثر هستم وقتی می‌بینم اینها درگیری‌های داخلی دارند. معتقدم که باید ابتدا همه با هم همراه باشند و دشمن مشترك را بزنند. باید این جریان ضد اسرائیل، متحد باشد. چنانچه این مدتی که حماس و ساف متحد شدند اسرائیل داشت جان می‌کند. نفاق و تفرقه به نفع اسرائیل است.

ـ شما عملکرد شوروی را در انتقال یهودیان به اسرائیل چطور ارزیابی می‌کنید؟

مریم فیروز: یك دورانی واقعاً یهودی‌ها به واسطه حس وطن‌دوستی مایل بودند که به کشورشان عزیمت کنند ولی دولت شوروی ممانعت می‌کرد. نکته جالبی که دیدم این بود که یهودی‌های شوروی عبری صحبت می‌کردند و سنت‌ها و تربیت یهودی را حفظ کرده بودند و از جریانات ضد یهودی رنجیده خاطر می‌شدند.

ولی سرانجام شوروی نتوانست در مقابل فشار افکار عمومی جهان و خود یهودی‌ها

مقاومت کند. خیلی از یهودی‌ها با این عنوان رفتند ولی به اسرائیل مهاجرت نکردند و وارد آمریکا شدند. و این موجب گله‌مندی اسرائیل شد. و از آن پس برای مهاجرت شرطی را قائل شد بر این اساس که هواپیماهای خاصی یهودیان را در اسرائیل پیاده کند.

بعد از این جریان، مهاجرت کاهش یافت زیرا یهودی‌های شوروی که هدفشان رفتن به آمریکا بود از اقدام به تدارك مقدمات مهاجرت سر باز زدند، زیرا آنهایی که به اسرائیل می‌رفتند در شرایط سختی بسر می‌بردند و التماس می‌نمودند ما را باز گردانید.

ـ در دوران مهاجرت، از تجربیات زنان عضو احزاب کمونیست کشورهای دیگر که با آنها برخورد داشتید، چه استفاده‌هایی کردید؟ و آیا این تجربیات در آینده تشکیلات شما مؤثر بود؟

مریم فیروز: برای آنها این که من یك ایرانی بودم جالب به نظر می‌رسید و مایل بودند بدانند در کشورم وضعیت چگونه است. چون روی شاه تبلیغات بود، آنها می‌خواستند بدانند اینجا چه خبر است. یکی از کمونیست‌های قدیمی آلمان با من آشنا بود و برای اسرای آلمانی در شوروی که کلاس گذاشته بودند، درباره هیتلر صحبت می‌کرد. اوخیلی قابل اطمینان بود که چنین سمتی را به وی محول کرده بودند. شوهر او می‌گفت: زمانی که ما روی درختان معلق بازی می‌کردیم، شما ایرانیان تمدن داشتید و اینقدر به ما احترام می‌گذاشت.

من هم راجع به اینکه آنها در زندان‌ها زجر کشیده‌اند مطلبی خوانده بودم یا شنیده بودم. آنها از تجربیاتشان در دوران جنگ و مبارزه و بیشتر از سختی‌هایی که تحمل کرده بودند، می‌گفتند.

من در کنگره‌ای که در بوداپست برگزار شد، شرکت کردم و در آنجا با زن‌های فرانسوی آشنا شدم. دختران ویتنامی را دیدم که می‌دانید چه جور با استعمار فرانسه و آمریکا جنگیدند. زن‌های عراقی، هندی، آلمانی، ایتالیایی و همچنین با سازمان زنان شوروی آشنا شدم. آنچه من در این زن‌ها که اکثراً در سازمانهای چپ بودند دیدم، همبستگی آنها بود. برخورد این زن‌ها با ملیت‌های دیگر بسیار جالب بود. گاهی سخت از هم انتقاد می‌کردند ولی در مجموع، همه کار می‌کردند و بسیار فعال بودند.

من و شخصیت‌ها

ـ شخصیت‌های بزرگی را که در زندگی دیده‌اید می‌توانید نام ببرید؟

مریم فیروز: یك روز، هنگامی که دختر خردسالی بودم، در اتاق اندرونی باز شد و

پدرم با کمال‌الملك وارد شد. پدرم مرا به او معرفی کرد و نقاشی‌هایم را به او نشان داد. کمال‌الملك هم از این نقاشی‌ها تعریف کرد ولی این تمجید او برایم دردناك بود، چون می‌دانستم نقاشی‌هایم قابل تعریف نیستند. سال‌ها گذشت، یك بار از طریق دکتر غنی در نیشابور خراسان به دیدار کمال‌الملك رفتم. نیشابور تبعیدگاه کمال‌الملك بود به جهت مقاومت و ایستادگی در برابر رضاخان، بخصوص به دلیل این که کلاه پهلوی بر سر نگذاشت ریشه عداوت فیمابین آنها عمیق‌تر شد.

وقتی با او دیدار کردم و احترام بجا آوردم، او از پدرم پرسید و هرگز اسم او را نیاورد مگر اینکه بگوید: حضرت اقدس والا حالشان چطور است.

کمال‌الملك، نه تنها به پدرم بلکه به ناصرالدین‌شاه هم خیلی علاقه‌مند بود. وقتی می گفت «اعلیحضرت» منظورش او بود. چون معتقد بود که ناصرالدین‌شاه فقط شایسته لقب اعلیحضرت است و او شاه است. چون این پادشاه قاجار ضمن کمك به کمال‌الملك ایشان را تشویق هم می‌نمود.

وقتی به نیشابور رفته بودم، این نقاش چیره‌دست ما را به ملك خود در حسین‌آباد دعوت کرد و داستانی به این شرح نقل نمود: زمانی که نصرت‌الدوله وزیر مالیه بوده پسر کمال‌الملك در آن وزارتخانه شاغل بوده است و ظاهراً منتظر خدمت می‌شود. این مسأله موجب ناراحتی کمال‌الملك شده و نزد پدرم قضیه را مطرح می کند ولی او جوابی نمی‌دهد. این قضیه ایشان را بیشتر متأثر می کند و می‌رنجاند. پس از چند ساعتی گفتند فرمانفرما آمده خودش مستقیماً به وزارتخانه نزد نصرت‌الدوله رفته و حکم خدمت او را گرفته است. فرمانفرما این قبیل کارها را خیلی کم می‌کرد. من وقتی به تهران آمدم و داستان را گفتم، او با خونسردی گوش داد و هیچ جوابی نداد. این خاطره کمال‌الملك برای من خیلی جالب است.

باز هم به توسط دکتر غنی برخورد دیگر من با محمد قزوینی بود. چیزی که برایم عجیب می‌نمود این بود که او برای خطاب به من نمی‌گفت خانم، بلکه از عبارت حضرت والا استفاده می‌کرد. ولی درخانواده ما این عبارت فقط برای مردها به کار برده می‌شد. او عقیده‌اش این بود که زن و مرد در کاربرد این لقب فرقی ندارند.

در این ملاقات او نسبت به نصرت‌الدوله ابراز علاقه می‌کرد و عنایت ایشان را موجب پیشرفت کار خودش می‌دانست. می‌گفت او ترتیبی اتخاذ کرد تا من کار به دست آورم و در

واقع او مرا نگه داشت. میرزا محمدتقی‌خان نسبت به برادرم بسیار احترام می‌گذاشت.

این نکته را هم بگویم، من شنیده بودم که عشقی برخلاف قزوینی در بین اشعارش به پدرم فحاشی کرده است.

سیدحسن مدرس نیز شخصیتی است که من درکودکی او را دیده‌ام. اسم او را قبلاً شنیده ولیکن هنوز تا آن روز او را ندیده بودم. مشغول درس خواندن بودم که دراندرونی باز شد و پدرم با یك آقای معممی با همان عبای آستین گشاد آمد داخل و پدرم مرا معرفی کرد. و او هم با نهایت بزرگواری و محبت از من چند سؤال ساده از فقه و شرعیات پرسید و من جواب دادم. سپس مرا دعا کردند و با آرزوی موفقیت من خارج شدند. بعدها از مادرم شنیدم که پدرم می‌گفت که سید جویای احوال مریم است. سیدحسن مدرس باید برای پدرم خیلی محترم و مورد اطمینان باشد که او را به اندرون آورده و دخترش را به او معرفی کرده است. این خاطره شهید مدرس همیشه برای من زنده است و خیلی خوشحالم که او را از نزدیك دیده‌ام. البته وقتی پدرم بیمار شده و ذات‌الریه داشت، من به چشم خودم دیدم که مدرس پای کرسی او می‌آمد و کنار نصرت‌الدوله می‌نشست. مدرس پدرم را فرمانفرما صدا می‌زد و او هم مدرس را سید می‌خواند. نامه‌های مدرس به پدرم هنوز هست. وقتی شنیدم مدرس را گرفتند، برایم عزیزتر شد. طبیعی است کسی را که خودم از نزدیك دیده بودم و حالا برایم یك مظلومی بود که گرفتار شده، عزیزتر می‌شد. پدرم هم از این واقعه خیلی ناراحت بود. همزمان پسر خودش هم گرفتار بود تا اینکه سرانجام خبر کشته‌شدن مدرس را شنیدم وکمی بعد هم خبر مرگ نصرت‌الدوله به همان سبك و سیاق. آقای محمد قزوینی بسیار با احترام از برادرانم حرف می‌زد.

ـ شما روابط شهید سیدحسن مدرس و فرمانفرما را خوب توصیف کردید، و حال آنکه ایشان در نوشته‌ها و گفته‌هایش نسبت به فرمانفرما و نصرت‌الدوله حالت تعرض داشته است.

مریم فیروز: تعرض را من نمی‌دانم. ولی به چشم خودم دیدم که مدرس به منزل ما می‌آمد و با فرمانفرما و نصرت‌الدوله زیر یك کرسی می‌نشست و خود مرا وقتی کودکی بودم پدرم به مدرس معرفی کرد. و حتی می‌دانم که فرمانفرما هم به منزل ایشان می‌رفت. ولی از دیگر مسائل و تعرض آنها نسبت به یکدیگر اطلاعی ندارم.

شاید ایراد گرفته بشود که چرا من مدرس و نصرت‌الدوله را در یك جا می‌گذارم. واقعاً برای من در یك جا هستند. روزنامه‌های آن دوران که با سلیمان میرزا، نصرت‌الدوله و

مدرس در مجلس بودند، هست و دفاع مدرس از نصرت‌الدوله وجود دارد.

ـ به نظر شما در این ۶۰ سال اخیر، چهره‌های درخشان مبارزات سیاسی ایران چه کسانی بودند؟

مریم فیروز: درباره این موضوع هیچوقت فکر نکرده‌ام. این چهره‌ها چه کسانی هستند؟ شاید روزی به آن فکر کنم. همه آنهایی که دیگر نیستند. خیلی دلم می‌خواست درباره یکایك آنها و زندگیشان و محرومیت‌هایشان می‌نوشتم.

ـ فکر می‌کنم حالا وقت آن شده که درباره صادق هدایت بگویید.

مریم فیروز: صادق هدایت توده‌ای نبود ولی خیلی تمایل به حزب داشت و آن را بسیار هم محترم می‌داشت. در تمام دوران گرفتاری ما در سالهای ۱۳۲۷ او هر کاری که از دستش بر می‌آمد، انجام می‌داد. از محبت و رسیدگی، یك ذره کوتاهی نکرد. برای هر کاری که به او رجوع می‌شد، با جان و دل انجام می‌داد. روزی همراه من به منزلمان آمد. وقتی تنهایی و دلتنگی مرا دید با یك دنیا محبت می‌خواست این دلتنگی را از من بگیرد. حقیقتاً از هیچ‌گونه دستگیری کوتاهی نکرد. او عضو حزب نبود و نمی‌خواست که باشد. وی از روز ایجاد حزب تا روزی که مرد، از کمك و همراهی دریغ نکرد.

نسبت به خود من احترام ویژه‌ای داشت و من هم متقابلاً او را محترم می‌شمردم و بسیار خوشحالم از این که او را شناختم و از احترامش برخوردار بودم.

او انسانی بزرگوار، بلندنظر و خوشرفتار بود که از رنج مردم رنج می‌کشید و این در کتابهایش بخوبی روشن است. یك شب درمنزل خانم صارمی مهمان بودیم. هدایت از انسانیت و محبت صحبت می‌کرد. آنقدر بااحساس از رنج مردم می‌گفت که اشك در چشم‌هایش جمع شده بود. دیگربه حال خودش نبود. همه بی‌اختیار به او نگاه می‌کردند. او بی‌نهایت به ایران مهر می‌ورزید و به آن علاقه‌مند بود و از وضع ایران رنج می‌کشید.

واقعاً او یك انسان ارجمندی بود که زن را به تمام معنی محترم می‌داشت. احساسات درونی‌اش را حفظ می‌کرد. برای مادرش احترام بی‌حدی قائل بود. وقتی از او صحبت می‌کرد بحدی گیرا بود که توصیف آن در قالب کلمات نمی‌گنجد.

منزل ما رفت و آمد می‌کرد. گاهی با نوشین می‌آمد و چون گیاهخوار بود، وقتی مهمانمان بود ما غذای گوشتی نداشتیم. به حیوانات علاقه داشت ولی می‌گفت: از سگ بدم می‌آید چون متملق و چاپلوس است. ولی گربه برایش جالب بود و می‌گفت: وقتی او را آزار

می‌کنی بر می‌گردد و چنگ می‌زند.

صادق مردی شریف بود. در نهایت سادگی و بدون تظاهر، بدون اینکه بخواهد خودش را مطرح کند. بعد از کودتا و مخفی شدن حزب، قبل از اینکه به اروپا سفر کند، من او را یك بار دیدم. بسیار ناراحت و عصبی به نظر می‌رسید و این برای من حیرت‌انگیز بود. در پاریس هم با تصمیم قبلی خودکشی کرده بود و حتی در خصوص جار و جنجال روزنامه‌ها و مطبوعات بعد از مرگش، با دوستش صحبت کرده بود. صادق هدایت هرگز از فروش کتاب‌هایش نمی‌خواست بهره‌ای ببرد. برای همین تعداد کمی چاپ می‌کرد و قسمت زیادی از آنها را هدیه می‌داد.

- به نظر شما افکارش چقدر روی جامعه ایران تأثیرداشت؟

مریم فیروز: ایشان نویسنده‌ای بود که کتاب‌هایش کم چاپ می‌شد و صادق در محیط روشنفکری بویژه روشنفکری چپ، شناخته شده بود. گرچه جزء نویسندگان درجه اول بود ولیکن در اجتماع آن روز مؤثر نبود.

اما از نظر سبك نویسندگی، زندگی مردم را با زبان شیوا مطرح می‌کرد. البته قبل از او جمالزاده با این سبك مطالبی داشته است. این نکته را هم بگویم که من از تمام داستان‌های هدایت خوشم می‌آید. چون شخصیت ایشان برای من خیلی بالاست. او با بزرگ علوی خیلی نزدیك و صمیمی بود و گفتم که در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی با آنها هردو آشنا شدم.

- عده‌ای از ناقدین هدایت می‌گویند: آثار صادق هدایت مثل بوف کور یأس‌آور و آثار سوئی در میان جوانان دارد و همیشه چهره زشتی از جامعه ترسیم می‌کند. درمورد نوشته‌های هدایت چه نظری دارید؟ آیا فضای تیره داستان‌های هدایت مربوط به دوران اختناق رضاخانی بود یا کلاً او خصلتاً فردی سرخورده و منزوی بود؟

مریم فیروز: من به آثار او علاقه دارم. صادق اینقدر سرخورده از دوران شاه بود که حد نداشت. اوایل امیدوار بود که در این جنجال، شاه از بین برود ولی وقتی نشد، در دلتنگی خودش بیشتر فرو رفت.

- در بین ادبا شما به کار چه کسانی بیشتر علاقه دارید؟

مریم فیروز: من به خودم اجازه نمی‌دهم که از بین آنها یکی را انتخاب کنم. شاید بتوانم بگویم فلان غزل حافظ را بیشتر دوست دارم ولی هرگز به خودم اجازه نمی‌دهم که

بگویم حافظ از سعدی بالاتر است. به همین ترتیب سطح ادبای فرانسه اینقدر بالاست که نمی‌توان اظهارنظر کرد. از خواندن آثار هرکدام آنقدر لذت می‌برم که در آن غرق می‌شوم.

- شما با به آذین (محمود اعتمادزاده) آشنایی دارید؟

مریم فیروز: بله، من به اعتمادزاده احترام می‌گذارم. آدم باشخصیتی است. ممکن است از بعضی نقطه نظرات از او خوشم نیاید ولی نویسنده خوبی است.

- به آذین در خاطراتش از شما یاد می‌کند. آیا شما نیز در دوران مهاجرت از او خاطره‌ای دارید؟

مریم فیروز: بله، تصور می‌کنم جهت انجام معالجه به اروپا آمده بود و مدتی هم آنجا ماند.

- آیا از مرحوم جلال‌آل احمد خاطره‌ای دارید؟

مریم فیروز: گمان کنم او جزو حوزه کیانوری بود. دقیقاً نمی‌دانم، چون من هیچگونه ارتباطی با او نداشتم. فقط او را یك بار در حزب دیدم. به یاد دارم که روی ایوان ساختمان حزب ایستاده بود. بعد از سلام و علیك گفتم: نمی‌دانم شما اینجا چکار می‌کنید؟ و او در پاسخ گفت: تعجب من بیشتر است که شما اینجا چکار می‌کنید؟ این تنها برخوردی است که من با آل‌احمد داشتم. یعنی او از دیدن من شاهزاده دختر فرمانفرما تعجب می‌کرد. منهم از دیدن کسی که آثارش را خوانده و برخوردهایش را دیده بودم، تعجب می‌کردم.

- آیا آثار ایشان را مطالعه کرده‌اید؟

مریم فیروز: بله، خیلی از مطالبش را خوانده‌ام و از زندگیش خبر دارم.

- خانم ایشان هم نویسنده است.

مریم فیروز: بله، خانم دانشور فرد باشخصیتی است.

- به عنوان یك زن، شما آثار خانم سیمین دانشور را خوانده‌اید؟

مریم فیروز: بله، خوانده‌ام.

- فکر می‌کنید از نظرادبی، آثار این زن وشوهر داستان‌نویس، روی یکدیگر تأثیر گذاشته است؟

مریم فیروز: به این شکل نمی‌توانم درباره آنها قضاوت کنم. چون همه آثار جلال آل‌احمد را نخوانده‌ام، ولی از نوشته‌های سیمین واقعاً لذت برده و از سبکش و برداشتش در داستانسرایی خیلی خوشم می‌آید. راستش را بخواهید نوشته‌هایش را به

شوهرش ترجیح می‌دهم. نوشته‌هایش برای من گیراست. او نویسنده خوب و زن باشخصیتی است و من برایش احترام قائل هستم.

ـ شما با خانم دانشور از نزدیك آشنا بودید؟

مریم فیروز: بله، من سیمین را در گذشته دیده‌ام. ایشان جزء بستگان دخترم (افسانه) هستند و در شیراز برخوردهایی داشته‌ایم.

ـ علت جدا شدن آل‌احمد از حزب چه بود؟

مریم فیروز: این را باید در نوشته‌های کیانوری بخوانید. من واقعاً نمی‌دانم.

ـ از آثار شعرای ایرانی و غیرایرانی کدامیك را می‌پسندید؟

مریم فیروز: اینها هرکدام یك دنیایی هستند در عالم خودشان و کسانی نیز هستند که دچار انحطاط شده‌اند.

وقتی به اشعار الوار می‌اندیشم، هنگامی که به نوشته‌های آراگون می‌نگرم، واقعاً تحسین می‌کنم. به هرحال هرکشوری فرهنگ و زبانی دارد و من خودم را کوچکتر از آن می‌دانم که بگویم: از این خوشم می‌آید و از آن دیگری خوشم نمی‌آید.

وقتی اشعار مولانا را می‌خوانم به وجد می‌آیم، دلم می‌خواهد دست‌افشانی و پایکوبی کنم. به شعر سعدی عشق می‌ورزم. اشعار حافظ مرا آرام می‌کند. من به اینها زنده‌ام.

ـ شما از آثار مولانا، سعدی و حافظ تعریف و تمجید کردید، و حال آنکه اینگونه آثار با جهان‌بینی حزب توده در تضاد است. شما چه توضیحی در این زمینه دارید؟ غالباً دراندیشه‌های مربوط به رئالیسم سوسیالیستی، آثار گذشتگان بنا به موضع طبقاتی‌شان و اینکه در حلقه روبنای فئودالی و مداح سلاطین بوده‌اند سنجیده و طرد می‌گردد.

مریم فیروز: آخر دوران سعدی چکار دارد به جهان‌بینی امروز حزب؟! سعدی شاعری است متعلق به قرن‌ها قبل و حزب توده جریانی مربوط به امروز است. ولی در کل، در کدامیك از آثار اینها از شکم‌پرستی‌ها و شکم‌گنده‌ها تعریف شده؟ به سعدی علاقه دارم چون از مردم بیچاره دفاع کرده، به حافظ علاقه‌مندم چرا که شاعر بزرگی است و در مورد مولانا که دیگر هیچ سخنی را نمی‌توان بیان داشت.

ـ آیا از واقعه کشف حجاب چیزی به خاطر دارید؟

مریم فیروز: موضوع کشف حجاب مربوط به رضاخان نیست. اگر کتاب‌های عشقی، عارف و ایرج میرزا را بخوانید، می‌بینید چقدر نسبت به چادر مخالفت شده است. من خودم

دیده بودم که چادر به شکل امروز معمول نبود. بسیاری از خانم‌ها به چادر علاقه داشتند و از نظر مذهبی به حجاب معتقد بودند. وقتی رضاشاه به ترکیه سفر کرد، تحت تأثیر تلقینات آتاتورك قرار گرفت و اول از خانواده خودش شروع به چادربرداری کرد.

برای این منظور مهمانی‌ها و جلساتی برقرار شد. حتی در کانون بانوان واقع در خیابان سپه، خانم‌ها را جمع کرده بودند. من در آنجا برای اولین بار با پروین اعتصامی ملاقات کردم. این شاعره بزرگوار، یك مسلمان معتقد بود که واقعاً تظاهر نمی‌کرد و شخصیت خود را فوق‌العاده حفظ می‌کرد.

من نمی‌توانم بگویم از این جریانات دور بودم، ولی روی ارتباطات خانوادگی، خیلی در برخوردها با احتیاط بودیم. در جریاناتی که مرتبط با شاه بود رفتار و برخوردهای خانواده ما بطور زیادی زیر ذره‌بین بود که خانواده فرمانفرما چه می‌کند.

این مطلب را اضافه کنم که این راخودم به چشم دیدم که صدرالاشراف مجبور شده بود همسر پیر معتقدش را به میهمانی بیاورد و آن زن بدون حجاب، نه از روی میل بلکه به اجبار آمده بود. واقعاً اجبار بود وگرنه همه‌چیزشان به باد می‌رفت و مورد بازخواست قرار می‌گرفتند. اینقدر فشار بود. خیلی‌ها بعد از واقعه کشف حجاب از خانه بیرون نیامدند مگر شبها. ولی خوب، درمقابل بعضی‌ها هم از روی میل و داوطلبانه چادر خود را برداشتند.

- به نظر شما مسأله کشف حجاب که به بهانه ارتقا و رشد فرهنگی زن‌ها صورت گرفت، واقعاً تأثیری هم داشت؟

مریم فیروز: طبیعی است هر تغییری، آمادگی بیشتری ایجاد می‌کند. بعد از این تغییر هم، زنان برای شرکت در جلسات و هرکاری آماده‌تر شدند. این تحول در اثر گذشت دهها سال، زن را آماده‌تر کرد که از خانه بیرون بیاید، شاغل شود، در مجالس شرکت نماید و صحبت کند. و تمام تلاش خود را بکار برد تا موفق‌تر باشد. در گذشته، اینها نبود و زنان بسیار محدود بودند. پس طبیعی است که یك تحولی را ایجاد کرد ولی درعین حال نکات منفی هم به همراه داشت. در حقیقت راه برای همه باز شد. مدارس، مدارس عالیه و دانشگاه‌ها بر روی زن‌ها باز شد و به هرحال یك تحولی ایجاد گردید.

- یعنی اگر کشف حجاب نمی‌شد، راه دیگری برای رشد فرهنگی زنان وجود نداشت؟ آیا واقعاً این کشف حجاب و فعالیت اجتماعی زنان، رابطه علت و معلولی دارد یا بدروغ دو پدیده بی‌ربط را به هم مربوط کرده‌اند؟

مریم فیروز: اگر ندارد. این واقعه صورت گرفت و راه باز شد. من عقیده‌ای به این اگرها ندارم.

ـ تأثیر و انعکاس این حرکت در بین قشرهای مختلف مردم یکسان بود یا متفاوت. یعنی پذیرش با عدم پذیرش این قضیه در بین طبقه اشراف یا طبقه متوسط یکسان بود؟

مریم فیروز: نه مگر الان یك جور است. زن اشرافی تقریباً راحت‌تر بود. او به اروپا سفر کرده، پولدارتر و علاقه‌مند به خودنمایی بود به هر شکلی که امکانش بود. ولی از قشر متوسط گاهی افرادی از منزل بیرون می‌آمدند. ولی اندك‌اندك آنها هم برای استفاده از امکانات اجتماعی ناگزیر شدند که بیرون از خانه نمایان شوند. و در واقع پذیرش این مسأله در جامعه عادی شد.

ـ مفاسد کشف حجاب و اهداف رضاخان در متجدد و غربی کردن جامعه به واسطه دهها دلیل ضدفرهنگی همواره ارزیابی شده است. شما دراین موردچه نظری دارید؟ آیا رضاخان با ربط دادن ناگزیر فعالیت اجتماعی با کشف حجاب، زنان ایران را وادار نمی‌کرد که تمایل خود رابرای فعالیت سالم، تحت یك الگوی فرهنگ ناسالم غربی و فرهنگ عریانی در آورند؟

مریم فیروز: من درباره حجاب خیلی حرف دارم. در آن زمان حجاب به صورت امروز نبود. زن‌های ایلاتی و عشایر، زن‌های روستایی، زنان شالیکار، حجابی به این مفهوم نداشتند. اکثر زنان شهری بودند که چادر به سر می‌کردند که خوب البته آنچه هم آنان داشتند حجاب نبود. به این ترتیب، آنها به زن روستایی کاری نداشتند و مسأله چادربرداری فقط در شهرها بود. همانطور که می‌دانید بسیاری از زن‌ها خودشان چادر را برداشتند.

من عمل رضاخان را تأیید نمی‌کنم. او در این مورد به زور متوسل شد و کار بسیار غلطی بود. من از روز اول مخالف توسل به زور بودم ولی آن چادری که ما سر می‌کردیم، حجاب نبود. اشاره کنم که من یك بار با چادر و جوراب روشن در اتومبیل نشسته بودم و می‌رفتیم. در بین راه پدرم مرا دید و بعد سؤال کرد که تو با پای برهنه رفته بودی؟ گفتم: خیر، جوراب روشن پوشیده بودم. گفت: وقتی که من آن جوراب را اشتباه بگیرم و خیال کنم که پایت برهنه بود، دیگران هم همین تصور را خواهند داشت. دیگر حق نداری این جوراب را بپوشی. ولی همین پدر می‌گفت: چادر را بینداز دور، این به درد نمی‌خورد.

به نظر من زن باید حجاب را درك بکند و از عرضه کردن خودش جداً پرهیز داشته باشد.

ـ آن نکته درباره پوشش زنان روستایی باید توضیح داده شود. جامه زنان روستایی ما کاملاً پوشیده و مناسب کار است. اساساً لباس زن ایرانی حتی قبل از اسلام لباس پوشیده‌ای بود و فرهنگ عریانی در شرق زمینه نداشت. به هر رو آیا شما تحولاتی را در جامعه زنان ایرانی بعد از سال ۱۳۲۰ احساس کردید؟

مریم فیروز: خیلی از زنجیرها پاره شد. نمونه‌اش خود من هستم. این را بگویم که به خانواده‌های کارگری و طبقه پایین که چیزی نداشتند، رفت و آمد می‌کردم. زن‌هایشان هرکدام یك شیرزنی بودند و ضمن کار و ترتیب امور خانه، حرف تشکیلات و سازمان چاشنی زندگیشان بود. از سیاست و مبارزه و راه چاره می‌گفتند. اینها برای من بسیار ارزشمند بودند.

ـ پس به نظر شما در این دوران تمایل زنان این جامعه به سیاست نمود بارزی داشت؟

مریم فیروز: بله، این احساس تمایل به سیاست را با نهایت ذوق و علاقه می‌دیدم. زن‌های خودمان جلسات داشتند. در برابر شاه مقاومت می‌کردند و فعالیت مؤثرشان نمودار بود. اینها بسیار با ارزش است. تا آنجا که هدف این فعالیت‌ها درست است، با ارزش هستند.

ـ انقلاب سفید شاه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مریم فیروز: هرچیز که مربوط به شاه است، اینقدر برایم پست و کوچك است که حد ندارد. اینها آن وقت مثل عروسکی به دست آمریکا بالا و پایین می‌رفتند و برای من هیچ ارزشی ندارند.

ـ عکس‌العمل حزب توده در قبال آن چه بود؟ طبق اسناد، درموضعگیری‌هایی، حزب توده بطور ضمنی به تأیید اصلاحات شاه دست زد و تز پشتیبانی از جناحی از رژیم را مطرح نمود.

مریم فیروز: حزب توده هیچوقت با هیچ اقدام شاه موافق نبود. من الان یادم نیست که چه عکس‌العملی حزب نشان داد ولی غیر از این که توی دهانش بزنند، چیز دیگری نداشت.

ـ آیا در حزب استدلال‌هایی در جهت رد و مخالفت با آن طرح‌ها عنوان شده بود؟

مریم فیروز: بله، ولی باید آنها را در کتاب‌ها جستجو کرد.

ـ به نظر شما شاه چه ترسیمی از شخصیت زن داشت؟

مریم فیروز: یك تظاهری برای نگه داشتن خودش داشت. البته یك سری را با امکان

شرکت در انتخابات شکست. در آن نظام حتی یك زن هم وزیر شد، یعنی راه را باز کرد. ولی این فقط برای تظاهر بود که نشان بدهد او می‌تواند با دنیا پیش برود. ولی واقعاً برای زن‌ها چه کردند؟ قوانین را باید دید. تنها این نیست که بگویند: زن‌ها حق انتخاب شدن یا انتخاب کردن دارند، بلکه زن حقوق وسیعی دارد.

ـ بعد از انقلاب سفید، شاه یکی از اصل‌هایی که مطرح کرد، شرکت زنان درانتخابات بود.

مریم فیروز: هر نظام دیکتاتوری برای این که ریشه خود را محکم کند، یك مشت وعده می‌دهد. حق انتخاب هم به زن‌ها دادند و یکی دو نفرهم به مجلس رفتند. آنها واقعاً این کار را کردند و حق انتخاب را دادند؟

ـ شما از زن روشنفکر و مترقی عصر پهلوی تا کنون چه ترسیمی دارید؟ اگر ممکن است در سه دوره رضاخان و پسرش و رژیم جمهوری اسلامی یك بررسی تطبیقی داشته باشید.

مریم فیروز: من برای زن خیلی احترام قائلم، بخصوص زن ایرانی. نمی‌توانم تحقیر زن را ببینم و نفسم در نیاید. جایگاه زن در اجتماع است. زن باید در اجتماع باشد و از حق خود و بچه‌اش دفاع کند.

ـ خصوصیات یك زن ایده‌آل را در چه می‌دانید؟

مریم فیروز: یك زن ایده‌آل قبل از هر چیز باید ساده باشد، مغرور نباشد و فروتن باشد. ولی هرگز خودش را کوچك نکند. شخصیت خودش را در هر شرایطی چه در مصیبت و چه در خوشی حفظ کند. در واقع، یك زن ایده‌آل یك مادر به مفهوم واقعی کلمه است. او باید زندگی خانوادگیش را محکم نگاه دارد و محترم بشمارد. در خانواده بایستد و در جای لازم نرمش نشان بدهد و انعطاف‌پذیر باشد.

ـ از بین شخصیت‌های تاریخی کدامیك از خانمها به نظر شما می‌تواند الگوی مناسبی برای زن ایرانی باشد؟

مریم فیروز: من هیچوقت الگوی مناسبی برای اینجور چیزها پیدا نمی‌کنم. هر کسی باید راهش را خودش دنبال کند. آن زنی که همه چیز دارد، برای تداوم زندگی هنر نمی‌کند، بلکه با هیچ زندگی کردن ارزش دارد. با شخصیت زندگی کردن ارزش دارد. آن زنی که در جنگ ایستاد و اسمش مطرح شد، آن زن الگو و نمونه است.

ـ شما به عنوان مسئول امور زنان حزب توده، چه مقدار توانستید در جهت رفع مشکلات

اجتماعی زنان کار کنید؟

مریم فیروز: من مدت کوتاهی بودم. این کار مال من نیست و من نمی‌توانم زنان را بیدار کنم.

ـ در کارنامه تقریباً ۵۰ساله حزب، چه برنامه‌هایی برای رشد بانوان می‌توان مشاهده کرد؟

مریم فیروز: من الان یادم نیست که چه برنامه‌ای داشت. یکی از برنامه‌های خاص حزب تکیه روی وظیفه خود ما زنان بود. حزب یك واحد کوچك بود در یك اجتماع بزرگ. عقیده ما این بود که زن‌ها خودشان باید حقشان را بگیرند، در عین این که مبارزه می کنیم و می گوییم این قانون غلط است یا این حرف نادرست است.

ـ در بین زنان هنرمند معاصر به آثار کدامیك گرایش دارید؟

مریم فیروز: من به علت ضعف جسمانی کمتر مطالعه می کنم و واقعاً آثار معاصرین را نمی‌شناسم. ولی اخیراً مجله‌ای در رابطه با مسائل زنان دیدم که برایم فوق‌العاده دردناك بود زیرا محتوای آن مناسب با فرهنگ و جامعه ایران نبود. بیشتر مطالب ترجمه مقالات خارجی بود و واقعاً مشخص نبود که این مجله برای کدام طبقه و کدام زن است.

ـ فکر می کنید چرا در ایران جامعه زنان دچار یك چنین ضعف‌های فرهنگی است و آن برجستگی‌های فرهنگی و علمی‌شان به نحو بارز جلوه نمی کند؟

مریم فیروز: برای این که تجربه ندارند. زنان فرانسه سال‌هاست در این جریان تلاش می‌نمایند و واقعاً مبارزه می کنند ومی‌جنگند و رشد می‌یابند.

زنان ایران تجربه ندارند. در دوران شاه هم همینطور بود. این زنان باید تجربه کنند، مورد انتقاد قرار بگیرند، در جلسات شرکت کنند و تذکر بدهند، امکانات در اختیارشان باشد و دوستانه راه را به هم نشان بدهند.

به زنان باید میدان داد که در همه جا باشند. بیاموزند و راهنمایی کنند. و براستی خودشان دردها و ناکامی‌هایشان را بنویسند و دنبال کنند. سدها و موانع باید از جلوی پایشان برداشته شود. در همه جا و برای همه کلاس و وسایل تحصیل مهیا شود. به تعداد شیرخوارگاه و کودکستان‌ها افزوده شود، بخصوص برای مناطق و محله‌های پرجمعیت. هر زن باسوادی می‌تواند به نوبه خود چند زن دیگر را باسواد کند بشرطی که او را یاری کنند و امکانات لازم در اختیار او بگذارند.

تصاویر



برادران و خواهران مریم فیروز (فرمانفرمائیان)



مریم فیروز (فرمانفرمائیان) با برادران و خواهران

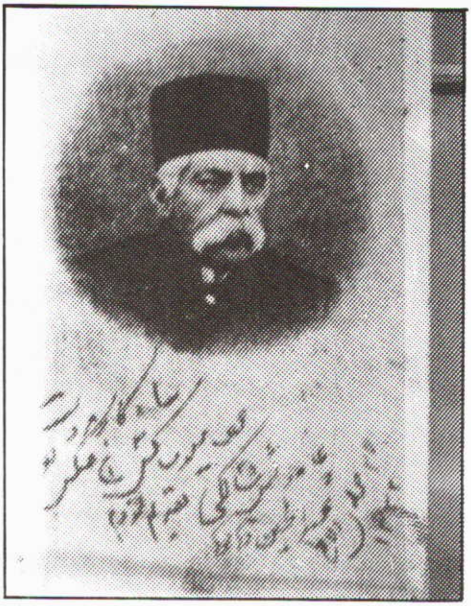
این عکس در شیراز گرفته شده است



از راست به چپ : منوچهر، مهرماه، مریم



از بالا و از راست به چپ : مریم، عبدالحسین فرمانفرمائیان، بتول فرمانفرمائیان (احشمی)، مهرماه، هایده، منوچهر، لیلی، عبدالعلی، سیروس، ابوالبشر، عبدالعزیز



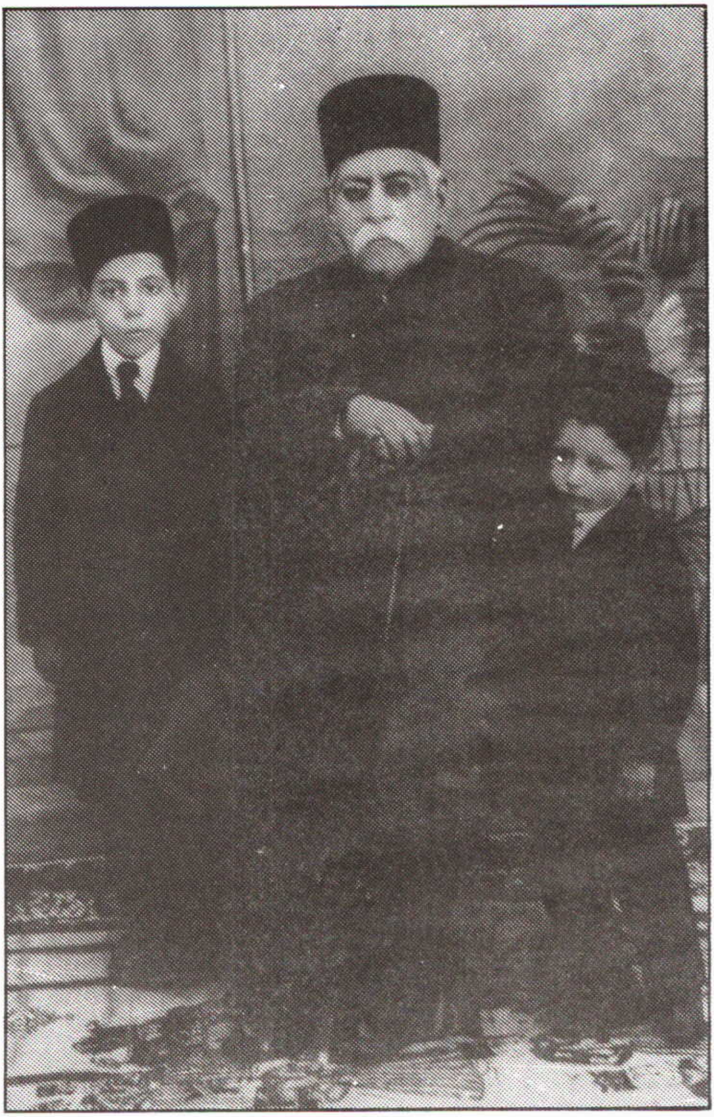
میرزا عبدالحسین فرمانفرما



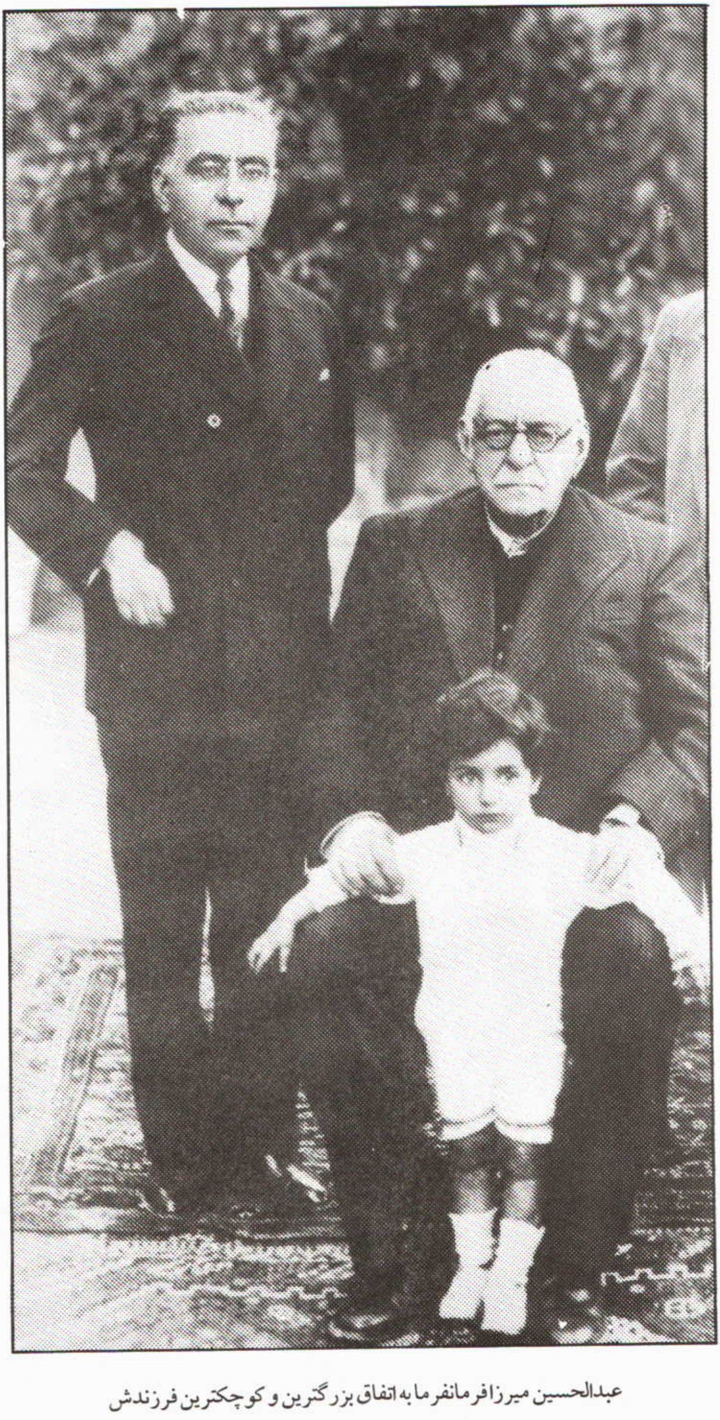
بتول احشمی فرمانفرمائیان (مادر)



عبدالحسین میرزا فرمانفرمائیان (پدر) و بتول احشمی فرمانفرمائیان (مادر)



فرمانفرما با دو نفر از پسرانش: دکتر صبار فرمانفرمائیان و منوچهر فرمانفرمائیان



عبدالحسین میرزا فرمانفرما به اتفاق بزرگترین و کوچکترین فرزندش

(میرزا نصرت‌الدوله، عبدالعلی میرزا)



از راست به چپ : نصرت‌الدوله، سرلشکر فیروز، مظفر فیروز



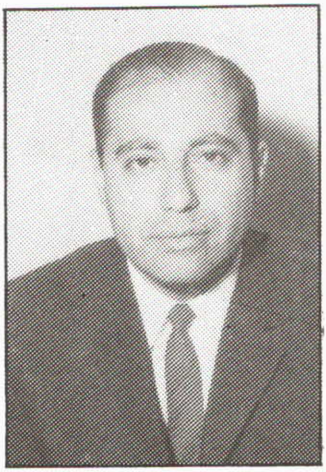
سرلشگر محمدحسین فیروز



نصرت‌الدوله فیروز



صبّار فرمانفرمائیان



دکتر حافظ فرمانفرمائیان



جمشید فرمانفرمائیان



عباس میرزا (سالار لشگر)



از راست به چپ : مظفر فیروز و پیشه وری



نشسته : عباس میرزا (سالار لشکر)، پسر فرمانفرما و خواهرش، بداق فرمانفرما



نصرت‌الدوله فیروز با پسرش مظفر فیروز



ایستاده: عبدالعزیز فرمانفرمائیان



ابوالبشر فرمانفرمائیان



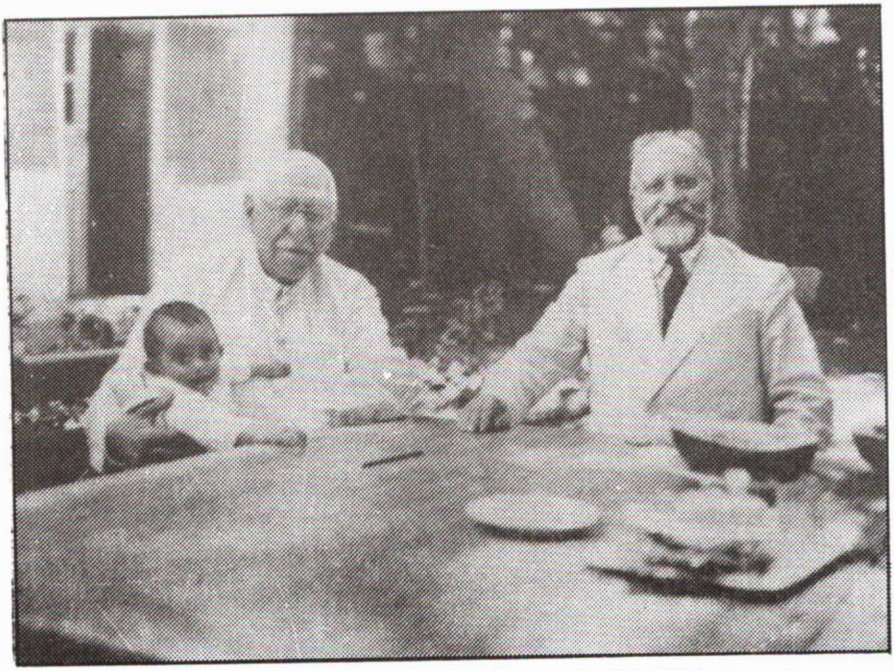
مریم فرمانفرمائیان و همسرش نورالدین کیانوری (تهران، دی ماه ۱۳۷۳)



نورالدین کیانوری و همسرش مریم فیروز



از چپ به راست: احمد کیانوری، زهرا (مادر کیانوری)، اختر کیانوری، ایرج کیانوری



محتشم‌السلطنه اسفندیاری و فرمانفرما. دخترم افسانه روی زانوهای فرمانفرما



مظفرالدین شاه قاجار



ناصرالدین شاه قاجار و عزیزالسلطان



ناصرالدین شاه قاجار



ظل‌السلطان (پسر ناصرالدین شاه و والی اصفهان)



ظل السلطان



سید جعفر پیشه‌وری



اشرف پهلوی



شمس پهلوی



سپهبد علی رزم آراء



سناتور محمدعلی صفاری



شیخ خزعل



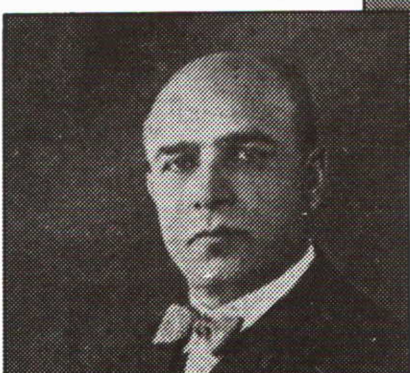
احمد کسروی



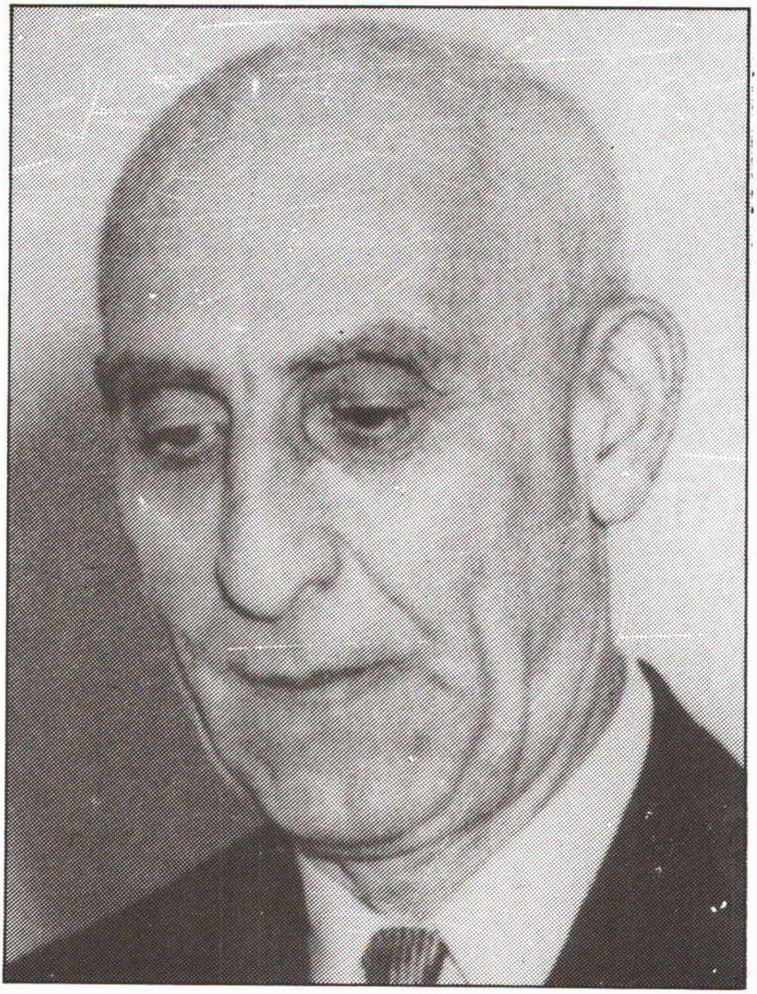
سپهبد علی رزم‌آراء



احمد قوام (قوام‌السلطنه)



مجید آهی



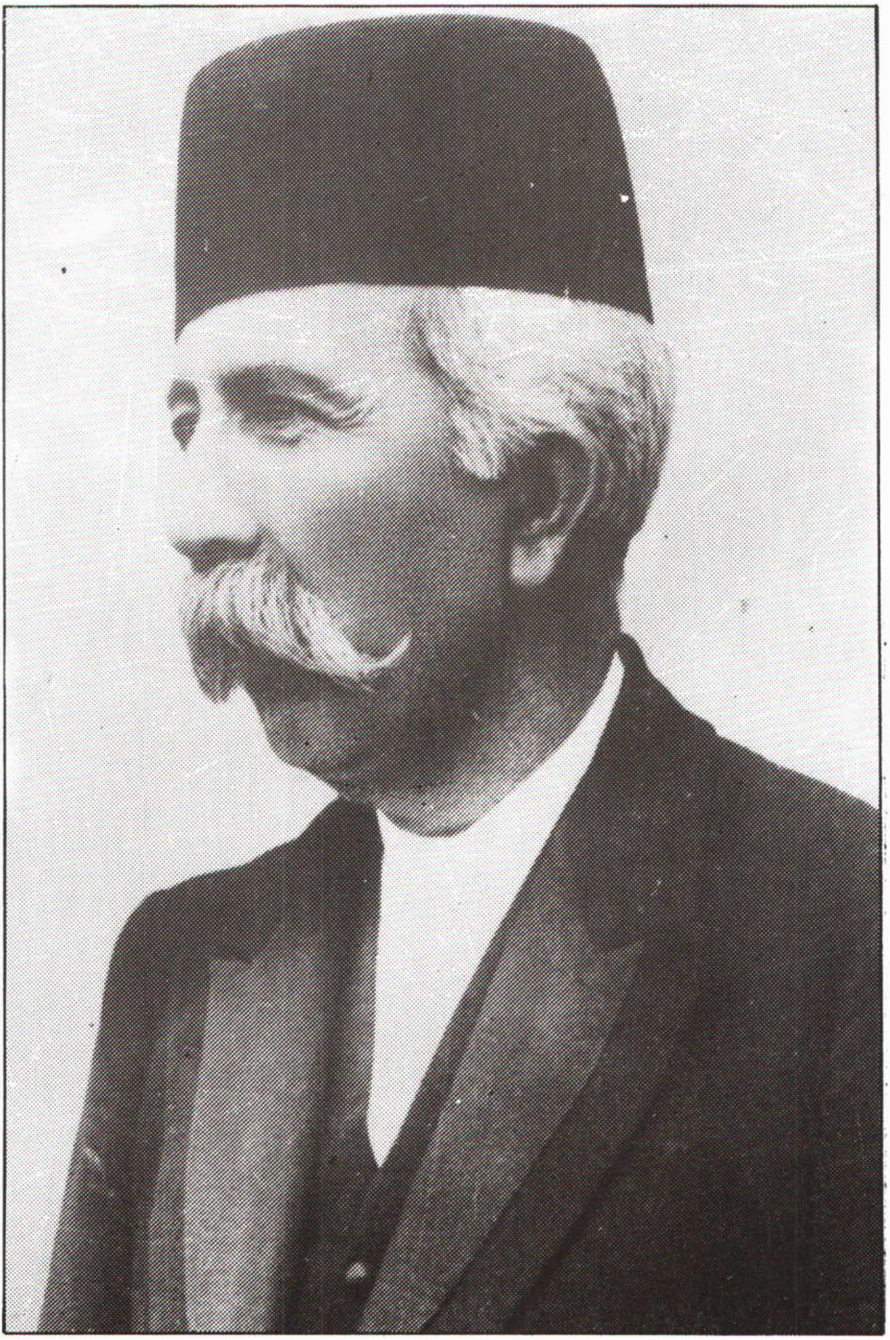
دکتر محمد مصدق



اللهیار صالح



دکتر متین دفتری



میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک



نفر وسط : شمس الدین امیرعلائی



سپهبد فضل‌الله زاهدی



مریم فرمانفرمائیان (فیروز) به اتفاق همسرش نورالدین کیانوری



مریم فرمانفرمائیان (فیروز) در حال مصاحبه
(اردیبهشت ۱۳۷۳)



مریم فرمانفرمائیان (فیروز) در حال مصاحبه
(اردیبهشت ۱۳۷۳)

فهرست اعلام

آ ـ الف

ص

ط ـ ظ

ع ـ غ

ف

«مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه» منتشر کرده است:

۱ـ خاطرات نورالدین کیانوری

۲ـ لحظه‌ای و سخنی با محمدعلی جمالزاده